

آهینِ سَرده چُکشِ نَزَن.

■ / Āhinə sardə čokoš nazən / .

□ به آهن سرد چکش نزن .

کاربرد: در باره کسی است که: پند و اندرز در او بی فایده است . (یادآور سخن سعدی: نرود میخ آهنی بر سنگ.)

\*\*\*

آهینِ دَرِ جُوشه .

■ / Ahin dar jušə / .

□ آهن در حال جوش خوردن است .

کاربرد: برای انجام یک وصلت گفتگو می کنند .

\*\*\*

آی اشکر سَرِ خَاوَا - تَبَارُ بُنْ آوَا - پَابِ تَشَه خَاوَا - دَارِ تَلَا دَادَا .<sup>(۱)</sup>

■ / Āy eškərə sar xāvā- tebār bon āvā- pābe taš xāvā- dār telā dādā/ .

□ یادش به خیر: خواب روی سرشاخه ها، آب زیر برف های کوه، خواب پا به آتش، صدای خروس درخت (دارتلا) .

کاربرد: اشاره دارد به تأثیر عمیق محل رشد و نمو و تربیت اولیه در شخصیت فرد .

\*\*\*

آی برارِ کَا، چه بُوگِم، چه نُوگِم .

■ / Āy berarekā če bogom, če nogom / .

□ آی برادر! چه بگویم؟ چه نگویم؟

کاربرد: درباره داشتن مشکلات و غم زیاد که امیدی به حل آنها نباشد و مشکلاتی که زبان از گفتنش عاجز است .

\*\*\*

(۱) اشاره: گویند دختر تاجری بزرگ با پسر چوپانی ازدواج کرد به شرط اینکه در شهر زندگی کنند نه در کوهستان. ازدواج صورت گرفت، اما آقا داماد پیوسته ساکت و افسرده بود. روزی عروس خانم به شوهرش گفت: ما که زندگی خوبی داریم و در رفاه کامل زندگی می کنیم چه کم داری؟ چه غم داری؟ آقا داماد آهی از ته دل کشید و گفت: آی اشکر سَرِ خَاوَا، ...

آی کَل گَپْ زَنَه<sup>(۱)</sup>.

■ / Āy kal gap zanə / .

□ راستی که : خیلی حرف می زند .

کاربرد: درباره کسانی است که: زیاد و از هرجا (معمولاً بدون مسئولیت) حرف می زنند .

\*\*\*

## آی نَورُوزُ، آی نَورُوزُ. ماتابْ شَوَ بازارُ روزُ.

■ / Āy noruz āy noruz -mâtâb šow-o- bâzâr ruz / .

□ آی نوروز، آی نوروز، شب مهتابی و روز بازار .

کاربرد: در بیان حال عاشقی است که آرزومند است شب مهتاب یا روز بازار او به دیدار معشوق نایل آید .

\*\*\*

## « آ » « آ » یِ خُرگُونَه، دَوْر دَورَمْ خُرْ.

■ / A ,aya xora gunə dur duram xora/ .

□ جیش! جیش! را خود می گوید دور باش، دور باش را هم خودش می گوید .

کاربرد: کسی کاری را خودش خراب کرده است و راهنمایی می کند که چه باید کرد .

\*\*\*

## اِ اِمَامْ زَادِ، کُورَا کَانَه، اَمَّ شِفَا نَدَنَه .

■ / I emâmzâdə, kurâ kânə, amma šefâ nadanə / .

□ این امامزاده کور می کند، ولی شفا نمی دهد .

کاربرد: در باره کسی که نه تنها خیرش به کسی نمی رسد، حتی ممکن است شرش هم به او برسد .

\*\*\*

اَبْجِی اِسْمَالِ<sup>(۲)</sup>.

■ / Abji esmâl/ .

□ خواهر اسماعیل .

کاربرد: مردی که رفتار و منش زنانه داشته باشد .

\*\*\*

(۱) اشاره: کَل گَپْ = ۱- ممکن است مراد «کلی حرف» باشد . ۲- ممکن است مراد «کاله گَپْ» یعنی حرف های خام باشد لذا منظور از کال گَپ همان حرف های خام و نسنجیده زدن باشد . ۳- شاید همان حرف هایی باشد که کنار کَل ( kale ) یا اجاق گفته می شود .

(۲) اصالت در بیا 'اسمال ابجی' است ولی 'ابجی اسمال' هم در زمان حاضر استعمال عملی دارد.

أبجی کشتا، بیشته .

■ / Abji kəštā bebištə / .

□ نان خانم برشته شد .

کاربرد: بیان نوعی تنبه است، نشان از اتمام زندگانی کسی یا فرا رسیدن تیره روزی است .

\*\*\*

أبرر شمشیر ایگنه .

■ / Abrare šamšir iğənə / .

□ برای ابر شمشیر می اندازد .

کاربرد: کسی که با همه چیز سر ناسازگاری دارد، مغرور، خشمگین .

\*\*\*

أبسار قزوین جی بییرده<sup>(۱)</sup> .

■ / Absâr qazvine ji biyardə / .

□ افسار از قزوین آورده است .

کاربرد: دررام بودن حیوان و همچنین مرغوبیت کالا کاربرد دارد. نظیر نان مرغوبی که در گذشته های دور در گیلان می پختند و به لاکو مشهور بود. سلیم شاعر قرن دهم هجری می گوید:  
نعمت هند فراوان بود اما نرود یاد گیلان زدل و حسرت نان لاکو<sup>(۲)</sup>

\*\*\*

ا تَش، ا کُنْدَ خَسَه .

■ / I taš I konda xasə / .

□ چنین آتشی، چنین هیزمی می خواست .

کاربرد: دو چیزی که ناخواسته با هم در می آمیزند و مقبول افتند .

\*\*\*

ا تْسُ هَر چی یم کُنه بو، پاتاوه ونکنه .

■ / Atlas harčiyam konə bu, pātāvə vanəkanə / .

□ پارچه اطلس هر اندازه کهنه هم باشد، ساق بند پا نمی شود .

کاربرد: انسانهای با شخصیت در هر شرایطی ارزش و اعتبار خود را حفظ می کنند .

\*\*\*

(۱) در گذشته کالای تجاری به وسیله الاغ و قاطر در فصل تابستان بین قزوین و جواهرده رامسر مبادله

می شد .

(۲) غیاث الغات

آتِنَا هَر جَا اسَلْ نِيَابَا بَگِنَسَه .

■ / Atəná har já esal niyâbâ bagəndəsə / .

□ حاجی لک لک هر جا تالاب بود درون آن رفته است .

کاربرد: کسی که: تمام راه های خلاف را رفته است یا تمام راههای رسیدن به منافع خود را آزمایش کرده است .

\*\*\*

آتِنَا غَلْ<sup>(۱)</sup> غَلْ چُو، وِرَاسَه بَالُ يَه هيمه چُو .

■ / Atəná qol qolə ču, verâsə bâl yə himə ču / .

□ لک لک سر و صدای چوب دارد و بال (پر) راستش بقدر یک پایه هیزم است.

کاربرد: در بی خاصیتی شخص بلند قامت و باریک اندام گویند .

\*\*\*

آتِنَا ، خُوشْتَرِ جَا نَدَشْتَه، آو کَلَاچَه بُگُوت: بِسْمِ اللّٰه .

■ / Atəná xoštera já nədəštə, âv kələčə bogutə bəsməlah / .

□ لک لک خود جا {و مکانی} نداشت، قرغاز راهم دعوت کرد .

کاربرد: در تعارف بی جا و دشوار کردن کار بر خود، نظیر جارو به دم بستن موش .

\*\*\*

اِ جَانْ، جَانِه، جِهَانْ<sup>(۲)</sup> جَانْ نِيَه .

■ / I jān jānə, jehān jān neyya / .

□ این جان جان واقعی است، جهان جان که نیست .

کاربرد: ارزش خود را دانستن و وجود حقیقی خود را با ارزشهای مقطعی اشتباه نکردن .

\*\*\*

أَجَا بُگُورُ .

■ / Ojâ bokour / .

□ اجاق کور .

کاربرد: نفرین(دشنام) برای محروم بودن از فرزند .

\*\*\*

أَجِهْ أَرَزْ، دِيوُ، دِيوَه نُخَانِه (گَرُه کانه) .

■ / Ojə azza div divə doxānə / .

□ آنجا: دیو، دیو را صدا می کند .

(۱) از ریشه (غَلْ غَلْ) مأخوذ است. در فرهنگ دهخدا به صورت «غَلْ غَلْ» به غین بکار رفته است .

(۲) ایهام به نام برخی از زنان و همچنین صفت دنیا (جهنده)

کاربرد: در بیان ویرانه و محل خلوتی که موجب ترس آدمی می گردد.

\*\*\*

أجه بی سگ سِرایِ .

■ / Ojð bi sag serâya / .

□ آنجا خانه ای است که سگ ندارد .

کاربرد: مکانی که برنامه و سر و سامان ندارد .

\*\*\*

أجه دُو دُوشابِ یکیه .

■ / Ojð du dušâb yðkia / .

□ آنجا دوغ و دوشاب یکی است .

کاربرد: معمولاً درجایی که رعایت سن و جنس ... نمی شود و همه یکسان هستند یا برنامه ریزی مناسبی برای شناخت سره از ناسره وجود ندارد .

\*\*\*

أجه کِ شیرِ هِس ، شالِ چکارِ ؟

■ / Ojð ke šir hesa , šâ : âl ĉe kâra / .

□ آنجایی که شیر حضور داشته باشد، شغال چکاره است ؟

کاربرد: شأن و منزلت خود را داشتن، یاد آور: پا از اندازه خود فرا منه. ناصر خسرو می گوید: به پیش شیری صد خر همی ندارد پای .

\*\*\*

أجه مِ بُمُوته جایه .

■ / Ojð me bomoutð jâya / .

□ آنجا محلی است که من در آن جا (هم)راه رفته ام .

کاربرد: ادعا داشتن به اینکه: با فنون کار آشنایم .

\*\*\*

أچُو بیره .

■ / oĉču biyardð / .

□ از رویه خود (از قول خود) عدول کرد .

کاربرد: اشاره بر زمین گذاشتن کار از سوی شخص و زیر تعهد و پیمان خود زدن دارد .

\*\*\*

أچُوئیِ أچُو سَ نَننه .

■ / I ĉuya o ĉu sa nananð / .

□ این چوب را روی آن چوب نمی گذارد .

کاربرد: همکاری نداشتن یا نهایت تنبلی کردن است. نظیر: گام از گام بر نمی دارد.  
\*\*\*

أَحْمَزْ عَيْلِي كُولُو بُمْرِد .

■ / O hamzə aylıkolu bomordə / .

□ گوساله آن حمزه علی مرد .

کاربرد: آن قانون دیگر قابل اجرا نیست . (یادآور: آن قباله را گاو خورد).  
\*\*\*

إِ دَارُ تَأُ دَارُ فَرَجِه .

■ / I dâr tâ o dâr farajə / .

□ از این درخت تا آن درخت، گشایشی (فرصتی) است .

کاربرد: در اثر گذشت زمان ممکن است، فرصت های " دلخواه " دست دهد. نظیر: (از این ستون تا آن ستون فرج است).  
\*\*\*

أُ دَارُ كِ بَارُ دَرِه وِ سَ جِيرِه .

■ / O dâr ke bâr darə ve sa jirə / .

□ درختی که میوه دارد، سرش پایین است .

کاربرد: سعدی گوید: بلندی از آن یافت کو پست شد / در نیستی کوفت تا هست شد  
تواضع کند هوشمند گزین / زند شاخ پرمیوه سربر زمین<sup>(۱)</sup>  
\*\*\*

إِدَا بَرِسَ نَفْتُ رُوشِه، تِيلَا پُولَاك بَنَ خُشْت دُوشِه .

■ / Eddeâ baresa naft rušə, tilâ pulak bana xošte dušə / .

□ نفت فروش ادعا یش شد (پولدار شد) بر دوش خود دکمه طلا نهاد .

کاربرد: در مورد فخر فروشی و نوکیسه ای افراد است .  
\*\*\*

« أ » دَرِه « أ » دَرِ، « مُو » .

■ / Â, darə, o, darə mu / .

□ ایرادهایی که دارد عبارتند از: « آ » و « او » و « مو »

کاربرد: بهانه گرفتن های بی مورد است . (یادآور: ایراد بنی اسرائیلی گرفتن).  
\*\*\*

ا دَسْ هَدِ، اُ دَسْ خَيْرُ نَدِيْشْتَبُو .

■ / I das hade o das xabər nədeyštəbu / .

□ با این دست دادی، دست دیگری خبردار نشود .  
 کاربرد: کارهای خیر (کمک های مستقیم) تظاهر ندارد ... این زبانزد به شکل سوالی نیز مطرح است و اشاره به بی اطلاع گذاشتن نزدیکترین افراد در مورد خبری است .

\*\*\*

اَدَا كَارِ اَدَمِه .

■ / Ada kār ādāmə / .

□ آدم به درد بخوری است .  
 کاربرد: درباره کسانی گویند که: می توان روی قول و عمل آنان حساب کرد .

\*\*\*

ا دُو پُلَا هَمِه دِل وَنَ .

■ / I du polā hama dəl vana / .

□ این کتّه با کشک گلوگیر همه شده است  
 کاربرد: این موضوع (خاص) برای همه مشکل آفرین شده است .

\*\*\*

ا دُوْت ، خُدِ سَگَا پُوچَا .

■ / O dota xoda sagā pučā / .

□ آن دو نفر انکار سک و گریه هستند .  
 کاربرد: در بیان دشمنی و اختلاف مستمر دو نفر گویند .

\*\*\*

اَذَانُ چِی بَمیره کی وَنَ اَذَانِ بَزَنَه؟ یَکی هَنَه تا سُوئِ سَ .

■ / Azān čī bemire ki vane azān bazəne? yeki hanə tā suvay sā / .

□ اذان گو اگر بمیرد چه کسی باید اذان بگوید؟ یکی می آید که تا صبح اذان بگوید .  
 کاربرد: نگرانی بی مورد .

\*\*\*

اُراس، اَمِ گِیرِ نِینه .

■ / Ārāsə ame gir niyanə / .

□ آدم آراسته (درست و حسابی) گیرمان نمی آید .  
 کاربرد: در بد اقبالی و نامرادی است .

\*\*\*

أرباب دُو، هگیت نُوتُونِسِه، نُوکر بَرسی ماس ر .

■ / Arbâb du hegit notonəsə, nokarə barəsiyā māsa ré / .

□ ارباب نمی توانست «دوغ» تهیه کند، نوکرش را فرستاد «ماست» تهیه نماید .

کاربرد: در باره کسانی است که توان مدیریت ندارند و از قدرت کافی هم برخوردار نیستند ولی تمایل دارند که تظاهر به داشتن قدرت نمایند .

\*\*\*

أربا چاله خرسه .

■ / Arbâ çâlə xersə / .

□ انگار خرس \_ منطقه \_ «خرمالو چال» است .

کاربرد: در باره کسی که: از آداب و اخلاق بی بهره است .

\*\*\*

أربابُ یِه بار خُشالُ وکَنه فقیر دوبار .

■ / Arbâb ye bâr xoşhâl vakanə faqir dobâr / .

□ ارباب یک بار شاد می شود، فقیر دوبار .

کاربرد: درباره تأثیر درآمد(پول) است زیرا دارا فقط از دارا تر شدن شاد می شود ولی ندار هم برای دارا شدنش و هم برای سیر کردن شکم خانواده اش .

\*\*\*

أرباب دیم قشنگه، فقیر کین .

■ / Arbâbə dīm qaşangə, faqirə kin / .

□ صورت ارباب قشنگ است و کون فقیر .

کاربرد: وقتی کسی می خواهد به سیرت پاک طبقه ندار اشاره کند، کاربرد پیدا می کند. (یادآور: کونش کُهی نیست).

\*\*\*

أرباب نُخوشیه.<sup>(۱)</sup>

■ / Arbâb noxošiya / .

□ کسالت او شبیه کسالت خان(ارباب) است .

کاربرد: در بیان بسیار جزئی و کم اهمیت بودن کسالت است .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: أبجی نُخوشیه \_ ناخوشی او مانند ناخوشی زن ارباب (آبجی) است .



اَرَبَابِ بُرْدَنِ سَخْتَه دَشْتَنِ آسان، فَقیَرِ بُرْدَنِ آسانه دَشْتَنِ سَخْتِ .

■ / Arbâbð bordən saxtə daštən āsân, faqîrð bordən âsânə daštən saxt / .

□ پیوند زناشویی با خانواده ارباب دشوار است، ولی زندگی با آنان آسان است، وصلت با خانواده فقیر درست برعکس است .

کاربرد: نقش اختلاف طبقاتی و سرمایه در زندگی افراد جامعه .

\*\*\*

اَرَبَابِ نُخُوشِیْ آوازه دَرِه، فَقیَرِه عاشقی .

■ / Arbâbe noxoši âvâzə darə, faqîrə âšeqi / .

□ کسالت ارباب و عشق و دلبستگی فقیرمشهور است .

کاربرد: کمترین رنج پولدار و کمترین شادی فقیر انعکاس پیدا می کند .

\*\*\*

اَرَبَابِ دَاوُ دَرِ، فَقیَرِ خَاوُ .

■ / Arbâbð dâv darə, faqîrə xâv / .

□ پولدار، میل به تلاش و فقیر میل به خواب دارد .

کاربرد: هرکس بیشتر داشته باشد، میل به تلاش بیشتری هم دارد و بر عکس .

\*\*\*

اَرَبَابِ اَسْبِ خِیْلِ حُسْتَه، فَقیَرِ زَنِه .

■ / Arbâbð asb xeyli xosanə, faqîrə zəne / .

□ اسب ارباب و زن ندار زیاد می خوابند .

کاربرد: ندار به دلیل نداشتن امکانات (دست مایه) پیوسته زمان را مفت از دست می دهد .

\*\*\*

اَرَبَابِ خَانِه آقوزُ فراوانه، اَم شِمَارِ دَرِه .

■ / Arbâbð xânə âqoz farâvânə, amma šomârə darə / .

□ منزل ارباب (خان) گردو بسیار است، ولی شمرده شده است .

کاربرد: در به هنجار بودن یک جریان است، یا اشاره به حساب و کتاب داشتن دارد .

\*\*\*

اَرَبَابِ سِیْرِ هِسِه، فَقیَرِ یِ کِشْتَا<sup>(۱)</sup> وَسِه .

■ / Arbâb sir hesə, faqira re ye keštâ vasə / .

□ ارباب که سیر است، برای فقیر هم یک قرص نان کافی است .

(۱) کشتا = نوعی نان گرد محلی است .

کاربرد: در بی تفاوتی نسبت به وضع ندار است. (یادآور: سیر هیچگاه در غم گرسنه نیست.)

\*\*\*

أَرْبَابٌ دَرِ هَرِّهٖ نُؤَكَّرُ دَرَ جَاوَدَنَهٗ (۱).

■ / Arbâb darê harê, nokar dara jâvadanê / .

□ ارباب دهره را بیرون می آورد - نوکر آن را پنهان می کند.

کاربرد: در بیان تضاد بین دارا و ندار - عدم هماهنگی بین امر و مأمور .

\*\*\*

أَرِثِ خَرَسٌ كَفْتَارَهٗ رِسِنَهٗ .

■ / Erse xers kaftârê resanê / .

□ ارث خرس به کفتار می رسد .

کاربرد: اشاره توهین آمیز نسبت به آدم نابابی است که جانشین آدم نابابی شده باشد .

\*\*\*

أَرْجَلٌ بُخْرَدَهٗ پُوچَا .

■ / Orčal boxordê pučâ / .

□ گربه ای که قورمه فاسد خورده است .

کاربرد: کسی که با چشمان باز (البته فقط برای فضولی و دخالت) مراقب اطراف باشد.

\*\*\*

أَرْدَهٗ هَمَّهٗ جَهٗ، كِشْتَا، جَا بَجِهٗ .

■ / Ardê hamê jâ keštâ jâ bejâ / .

□ آرد همه جا، نان جابه جا .

کاربرد: در به جا استفاده کردن از سخن یا چیزی در جای مناسب است .

\*\*\*

أَرْدَبِيلٌ چَنِّ دَرْخَانَهٗ، هَرِّ كِي وَكِيْلٌ خُشْتَهٗ خَانَهٗ .

■ / Ardebil o čan dar xânê, har ke vakile xoštê xânâ / .

□ اردبیل، چندین باب خانه دارد و هرکس هم وکیل و اختیار دار خانه خودش است .

کاربرد: هرکس باید در حد خود میدان داری کند. (یادآور: چهار دیواری اختیاری.)

\*\*\*

(۱) دار، دَر، دهره، دهره: ابزار دروی گندم و شالی است. (ویژگیهای دستوری و فرهنگ واژه های گیلکی -

أُرْگُه (۱) بُرْگُه و بُسِسِه (بُسِسِه) .

■ / Orag borag vosəṣə / .

□ قید (طناب) را پاره کرد .

کاربرد: در نابسامان شدن کار و روزگار است .

\*\*\*

« آرمو » (۲) آوِ بُخْرُ ده ؟

■ / Ārmu āvə boxārde / .

□ آب آرمو را خوردی ؟

کاربرد: در نفهمیدن موضوعی \_ در توصیف آدمهای گول و منگ گویند. (یاداآور: مگه لال دا نه بُخورد.)

\*\*\*

أروزُ تره عَرَعَرُ دُبَا، امروز مر عَرَعَرُ دَرِه .

■ / O ruz tərə arar dobâ, emruz mərə arar darə / .

□ آن روز، تو هوس عرعر داشتی، امروز من هوس عرعر کردم .

کاربرد: دیروز روزگار بر وفق مراد تو بود و هرچه خواستی کردی و امروز چرخ به کام من

می گردد و هر چه دلم بخواهد می کنم .

\*\*\*

اِ رُوْزَا، کینِ نیشْتِنِ نَدَرِ .

■ / I ruza kine ništən nədarə / .

□ این روزها وقت نشستن ندارد .

کاربرد: در بیان مشغله زیاد است .

\*\*\*

أروزِ مِرِه نیدی، امروزِ مِرِه بیدی ؟

■ / O ruz mərə neyde, emruz mərə beyde / .

□ آن روز و روزگار مرا ندیدی، امروز مرا دیدی ؟

کاربرد: نوعی اعتراض به کسی است که بدون توجه به: قدرت جسمانی، مالی یا مقام اجتماعی ایام

گذشته شخص به وضع نامناسب فعلی او می پردازد .

\*\*\*

(۱) اُرْگُه: طناب بلند برای مهار حیوان بُرْگُه = اتباع، پسوند بی معنی «اُرْک»

وقت است کز فراق تو و سوزاندرون/آتش در افکنم به همه رخت و پخت خویش (حافظ) \_ ویراستار

(۲) آرمو = نام روستایی است در منطقه «جنت رودبار» رامسر .

آزار<sup>(۱)</sup> دار ریشه داره .

■ / Azâr dâr rišd dârð / .

□ درخت آزاد ریشه دارد .

کاربرد: درباره انسانی که اصل و نسب یا فرزندی صالح دارد .

\*\*\*

از آو خُردِنَم سیرِم<sup>(۲)</sup> .

■ / Az âv xordənam sîrəm / .

□ از خوردن آب هم سیرم .

کاربرد: در بیان بی حوصلگی آدمی است .

\*\*\*

از اسب بکتِه از اصل خا نکت ؟

■ / Az asb bakətdə az asl xâ nakətdə / .

□ از اسب افتاد از اصل که نیفتاد ؟

کاربرد: اگر کسی در مسیرش با مشکلی روبرو شد . (ورشکست شد یا از مقامش معزول گردید...)

کماکان شأن او محفوظ است .

\*\*\*

از بیل خَسه بُبا، کولندِ وگیتِه .

■ / Az bîl xasə bobâ, kolondə vegitə / .

□ از بیل خسته شد، کلنگ را برداشت .

کاربرد: اشاره ای است به تغییر شغل افراد \_ پس از انجام کاری بد، سراغ کار بد تری رفتن .

\*\*\*

از بیل باش دیوار دَباش<sup>(۳)</sup> .

■ / Ezbîl bâš divâr dabâš / .

□ یک قسمت از گاه باش، در کاهگل دیوار باش .

کاربرد: ارزش زندگی و زنده بودن است .

\*\*\*

(۱) نام فارسی آن «درخت آزاد» است که در گیلان «آزاد دار» و در رامسر و شهسوار «آزار دار» و در لاهیجان «آزدار» می گویند . کتاب (جنگل ها و درختان و درختچه های ایران: دکترحییب ثابتی، ص ۷۷۴)

(۲) در لهجه رامسری، جی جانشین از است. درست این است که گفته شود آو خُردِنجی سیرِم ولی استعمال از هم در ابتدای جملات متداول است.

(۳) به گونه دیگر: زنده باش بَره کرده دَباش. (زنده باش زیر پاشنه در باش.)

أَزْ پُلْ نِیْشِ، خَنْدَانْ نِبَاشْ .

■ / Az pol niše xandân nâbaš /.

□ تا زمانی که از پل رد نشدی، خوشحال نباش.

کاربرد: تا کاربه پایان نرسیده باشد نباید نتیجه گیری کرد. (یادآور: هر که از پل بگذرد خندان بود.)

\*\*\*

أَزْ پُرْ كَسِي بِی كَسِمِ .

■ / Az por kasi bi kasim /.

□ از زیا دی همراهان، تنها یم.

کاربرد: شکوه از تنهایی باوجود همراهان زیاد است.

\*\*\*

أَزْ تَرَسْ أَرُسَه، كُونَه، أَدِيْ .<sup>(۱)</sup>

■ / Az tars orusə gunə, adey /.

□ از ترس به روس (قزاق) می گوید دایی.

کاربرد: بسیار ترسو بودن کسی.

\*\*\*

أَزْ تَرَسْ وَكِشْ تَفُنْ تَفُنْ كَنَه .

■ / Az tars ve kəš tofān tofāne kanə /.

□ از شدت ترس، ادرارش قطره قطره می ریزد.

کاربرد: در بسیار ترسو بودن شخص گویند.

\*\*\*

أَزْ خَنْدِ شِلَابَا .

■ / Az xandə šilābā /.

□ از خنده شل شد.

کاربرد: در بیان چگونگی عکس العمل شخصی است یا ابراز شادمانی بیش از اندازه است.

\*\*\*

أَزْ خُدْشْ بَتْ نُؤُونَه بِنَه .

■ / Az xodaš bete notunə bene /.

□ از خود بهتر نمی تواند ببیند.

کاربرد: در باره افراد حسود و تنگ نظر است.

\*\*\*

(۱) اُرُس = روس، تبعه کشور روسیه

أَزْ خَرِّ بَكْتَه، خُرْمَا پیدَا كُرْدَه .

■ / Az xar bakəʔtə, xormâ peydâ, kordə /.

□ از خر افتاد ولی خرما پیدا کرد .

کاربرد: در باره آدم خوش شانس گویند .

\*\*\*

أَزْ خَانَه ی خُدَا پَاكْ تَر .

■ / Az xāney xodâ pāk tarə /.

□ از خانه خدا پاک تر است .

کاربرد: در بیان خالی بودن شی (پول... خوردنی...) مورد نظر (در جیب... خانه...) است .

\*\*\*

أَزْ خَوْشْ حِیْلِی وَ کِیْنَه شِلَارْ دِنِی .

■ / Az xoš heyli ve kinə šelâr deyniya /.

□ از شادی در تنش شلوار نیست .

کاربرد: از اتفاقی خوبی که برایش افتاده است بی نهایت شاد و شنگول است \_ از اتفاق بدی که برای

دشمنش رخ داده است شادمان است .

\*\*\*

أَزْ دَوَا پُرْدَشْتِنْ چِیْرْچِی<sup>(۱)</sup> حَکِیْمْ وَ نَکْنَه .

■ / Az davâ por daštən čirči hakim vanekanə /.

□ از داشتن داروهای زیاد «چیرچی» پزشک نمی شود .

کاربرد: هر کاری برای خود ساز و کاری دارد \_ با یک نشانه نمی توان اعلام نظر قطعی کرد \_ تفاوت

است بین ظاهر و واقعیت امر .

\*\*\*

أَزْ دِیَوِ دُو سَرِّ نَتْرَسَنَه .

■ / Az dive dosar natərsanə /.

□ او از دیوی که دو سر هم داشته باشد، نمی ترسد .

کاربرد: بی باک و ترس است .

\*\*\*

(۱) چیرچی = خواربار فروشی را چیرچی می گفتند. گاهی یک خواربار فروشی خلاصه می شد به یک زنبیل، کسی با یک زنبیل (قند \_ تنباکو \_ کبریت...) از دهی به ده دیگر می رفت و فریاد می زد چیرچی، چیر چی بُم، چیرچی .

از دو نفر بترس: نُخْرِمُ، شُوْدَرِمُ .

■ / Az do nafər batərs: noxorəm, šodarəm / .

□ از دو نفر بترس: آنکه می گوید: نمی خورم و آنکه می گوید: دارم می روم .  
کاربرد: یکی نبودن زبان و دل اشخاص .

\*\*\*

از دور دل بره نزدیک جی زال .

■ / Az dur dəl bārə nezikə ji zā: / .

□ از دور دل را و از نزدیک زهره را می برد .  
کاربرد: دور از واقعیت بودن یک قضیه است .

\*\*\*

ازرُ اسخّان بشکینه .

■ / Azza osoxān biškina / .

□ واقعاً استخوان خورد کرده است .  
کاربرد: بیان مطابقت سخن با یک امر .

\*\*\*

ازرُ بی مزه نُکن .

■ / Azza bi mozə nokon / .

□ دیگر بی مزه اش نکن .  
کاربرد: حد را نگاه داشتن . (یادآور: شورش را در نیاور.)

\*\*\*

ازرُ بسُوته جامه دره .

■ / Azza bosutə jāmə darə / .

□ کاملاً پیراهن سوخته دارد .  
کاربرد: وقتی تقاضایی از کسی کنی، آنچنان وانمود می کند که چند برابر از دیگران مستحق تر و نیازمند تر است .

\*\*\*

ازرُ تریک<sup>(۱)</sup> بزّ .

■ / Azza teryk baza / .

□ کاملاً خراب (کتیف) کرد .

(۱) تریک = تریک در گویش محلی همان حالت اسهال شدید را گویند، ولی در فرهنگ واژه یاب به معنای: خشکه خوشه- خوشه ای که دانه های آن را کنده یا خورده باشند، آمده است .

کاربرد: اشاره به خراب کردن موضوع یا مسأله ای است .

\*\*\*

أَزْزَ تِيْلَا .

■ / Azza tilâ / .

□ مانند طلا

کاربرد: در رونق بازار و روزگار خوش داشتن است. (یا دآور؛ بهتر از این امکان ندارد.)

\*\*\*

أَزْزَ بُوْبُو (۲)، زَنَه .

■ / Azza boubou zanð / .

□ کاملاً «بوبو» می زند .

کاربرد: در بیان استعداد (بهانه گیری) شخص برای درگیری است .

\*\*\*

أَزْزَ خُوْشْتِ دِيْمَه زِيْغَالِ وُْسيِه . (۳)

■ / Azza xošte dimð zoqâl vosiya / .

□ به صورت خود زغال مالیده است .

کاربرد: در باره افرادی است که: از دوستان و آشنایان رو بر می گردانند یا حرمت بزرگترها را نگاه

نمی دارند .

\*\*\*

أَزْزَ خُوْشْتِيْنِ (خُوْشْتِرِ) شَتْرِ كِيْنِ دُبُوْسْتَه .

■ / Azza xoštənd(xoštera) šotorð kin dobostð / .

□ خودش را به پشت شتر بسته است .

کاربرد: برای آدم های کم مایه و کوچکی است که ادعای زیادی دارند .

\*\*\*

أَزْزَ جِلَه پَالَانَه دَرِه دُنْكَنْ .

■ / Azza jəlð pālānð darð donokəñ / .

□ کاملاً همه لباس ها (جهاز کار) را در دره نریز .

کاربرد: آینده نگری و دور اندیشی داشتن است .

\*\*\*

(۲) بوبو= همان صدای خاص گاو نر(ورزا) قبل از جنگ با گاو نر دیگر است .

(۳) به گونه دیگر: أَزْزَ خَشْتِ دِيْمِ سِي وُْسيِ يَ . (به صورت خود سیاهی مالیده است)



أَزْزَ چُولُ<sup>(۱)</sup> بَزَ .

■ / Azza čul baza / .

□ کاملاً کثیف کرد .

کاربرد: در خراب شدن قضیه ای است .

\*\*\*

أَزْزَ حَدْ قَیْرُ .

■ / Azza xoda qir / .

□ انگار که قیر است .

کاربرد: بیان سمج بودن شخص . گاهی هم اشاره از سیاهی است .

\*\*\*

أَزْزَ خَوْشْتَرِ چُم وَنَ (چُم وَرگنه) .

■ / Azza xoštère čom vana (čom vargətə) / .

□ خود را رسوا کرد و انگشت نما شد .

کاربرد: در باره کسانی است که: بدون توجه به آداب و رسوم رفتاری می کنند که موجب می شود نامشان (در جهت منفی) بر سر زبانها بیفتد و در عین حال متنه نشوند، و به رفتار ناپسند خود ادامه دهند.

\*\*\*

أَزْزَ دَشِی .

■ / Azza dašee / .

□ مانند یک ده شاهی .

کاربرد: بی ارزشی کار یا بهای چیزی است .

\*\*\*

أَزْزَ دِ پَلَنگِ پُشْتِه جِ مَو بکینه .

■ / Azza de palangə poštə ji mu bakinda / .

□ انگار از پشت پلنگ مو کند .

کاربرد: به استهزاء گرفتن کار کسی است \_ کار خارق العاده انجام دادن .

\*\*\*

أَزْزَ رُسُوِی ی کِیسه دُکُرد .

■ / Azza rosveya kisə dokord / .

□ کاملاً رسوایی را در کیسه کرده است .

(۱) چول = در گویش محلی همان حالت اسهال و دفع مدفوع است . ولی در فرهنگ معین به معنای: بیابان بی آب و علف و جای خالی از آدمی آمده است.

کاربرد: کسانی که به نهایت درجه وقاحت رسیده باشند.

\*\*\*

أَزْزَ سِيْلَا كُرْد .

■ / Azza silâ korde / .

□ کاملاً نجسش کردی .

کاربرد: بی مزه کردن ، خراب کردن ...

\*\*\*

أَزْزَ شِيْرَه كِلْ بَزَّ .

■ / Azza širê gâl baza / .

□ شیر را بر زمین زد .

کاربرد: در مورد «دست کم» گرفتن کار انجام شده کسی است .

\*\*\*

أَزْزَ قَبْرِسَانَه رِ گَاژُ اِيْگَنَه .

■ / Azza qabrōsanare gâz iğanê / .

□ انکار برای قبرستان دندان تیز کرده باشد .

کاربرد: مراد از این است که: مرگش نزدیک است .

\*\*\*

أَزْزَ كُو مَهْرَه سَ پَا وَنَ (پَا بِنَ)<sup>(۱)</sup> .

■ / Azza kou mahrê sa pâ vana(pâ bana) / .

□ روی مار کوهی پا گذاشته است .

کاربرد: بر حریف قدرتمندی چیره شده باشد \_ با حریف قدرتمندو خطر ناک روبرو شده باشد .

\*\*\*

أَزْزَ وَ مَچَه، آسِمَانَه تُكْ نِيَه .

■ / Azza ve mačê âsemânê tok niya / .

□ لب و لوجه اش درست روی آسمان است .

کاربرد: کسی که فیس و افاده اش زیاد است .

\*\*\*

(۱) اشاره: بعضی از افراد نترس در مواقعی که در فاصله های خیلی نزدیک با مار روبرو می شوند با گذاشتن پا روی سر مار آن را می کشند. و در مواقعی هم شاید عکس قضیه اتفاق بیفتد .

أَزْ شَيْ، پَرگیت دَرِه .

■ / Az šey, para git darə / .

□ از شادی می خواهد پرواز کند .

کاربرد: اشاره به شدت خوشحالی است . (یادآور: با دمش گردو می شکند) .

\*\*\*

■ / Az qadim bogoutən mâle sarâ dârâ nobonə / .  
 أَزْ قَدِيمٌ بُوگوتَنْ مَالِ صَارَا « دَارَا » نُبُونَه (۱) .

□ از قدیم گفته اند که: گاو و گوسفندی که در صحرا است جزء دارایی محسوب نمی شود .

کاربرد: اشاره به خطراتی است که بطور مستمر دام را در صحرا تهدید می کند .

\*\*\*

أَزْ گیلِ تَرِ أَزْ گَالِشِ وَرِه .

■ / Az gil tarə az gâlîš varə / .

□ از گیل (اهالی جلگه) سبزی (برنج)، از چوپان (اهالی کوهستان) بره (گوشت) .

کاربرد: از هر کسی توقع کار مربوط به خود را داشتن .

\*\*\*

أَزْ نِیْ بِخَسَهْ أَزْ نِیْ زَا نِخَسَه .

■ / Ozni bexâsə ozni zâ nâxasə / .

□ هُوُ می خواست ولی هو زاده نمی خواست .

کاربرد: وقتی که مدعی کنار کشید، اطرافیان مدعی دست بردار نیستند .

\*\*\*

أَزْ « نِچیرِی » مَارِ مَرِدِ گُونَهْ آقِ جَانِ .

■ / Az nâčeri mârmardə gounə âqjân / .

□ از روی ناچاری به شوهر مادرش می گوید «بابا» .

کاربرد: کسانی که از روی ناچاری نسبت به امری نظر مساعد نشان می دهند .

\*\*\*

أَزْ وَشِنِیْ تَا چَاشْتِ خُتَه .

■ / Az vešne tâ čâšt xotə / .

□ از گرسنگی تا ظهر خوابیده است .

کاربرد: در باره نداری و نیازمندی شخص است .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: أَزْ قَدِيمٌ بُوگوتَنْ: سترایی، دارایی نُبُونَه (از قدیم گفته اند: صحرائی، دارایی نمی شود.)

از ی چشمه آو خُرده نَشَنه .

■ / Az ye čošmə âv xordə nəšanə / .

از یک چشمه نمی شود آب خورد .

کاربرد: تنها از یک محل درآمد نمی توان زندگی کرد .

\*\*\*

اَسا جِمَال، تُ پِیش (دک) مُ دُمَال .

■ / Osâ jemâl, to piš dake mo domâl / .

□ استاد جمال تو جلو برو من هم بدنبال تو .

کاربرد: بهره برداری از تجربه افراد کاردان است .

\*\*\*

اَسا بَزِه گُون، بی قالبِ گُله چُکانه .

■ / Osâ bozə gonon, biqâleb golə čokânə / .

□ استاد به بز می گویند که بدون قالب گوله می سازد .

کاربرد: سخن ایراد گونه به کسی است که: ادعای کاردانی دارد (۱)

\*\*\*

اَسا شاگرد یاد دَنه، شاگرد اَسای، اس مُ نَدانم اَسایم یا شاگرد .

■ / Osâ šagərdə yâd danə šâgərd osâya, ɛsə mo nodânəm osâyam yâ šâgərd / .

□ استاد به شاگرد یاد می دهد و شاگرد به استاد در این میان من نمی دانم شاگردم یا استاد .

کاربرد: کسی که در انجام کاری دچار شک و تردید است .

\*\*\*

اَسال ک وچه ساله، م زَنک کيجا چنه. اَسال ک کيجا ساله، م زَنک وچه چنه .

■ / Osâl ke vačə sâlə me zənkə kija čanə, osâl ke kija sâlə me zənkə vačə čanə / .

□ آن سال که سال پسرزایی است، زخم دختر می زاید و برعکس آن سالی که سال دخترزایی است، زخم

پسر می زاید .

کاربرد: در باره بد شانسی است .

\*\*\*

(۱) (یادآور: معمولاً استادان کم مایه از خود و کار خود زیاد حرف می زنند که مورد تأیید جامعه نیست . در این رابطه زبانز دی داریم که: «کار ابزار کانه اَسا زنه لاف». زبانز د بالا را هم باید یادآور زبانز دی شده دانست که «بز» استاد است چون بدون «ابزار» هنرنمایی می کند.)

أَسْبَهُ وَتَه كُرْ بُونِ اِيَوْمَتَن، زَنَه گِيشِي بُونِ .

■ / Asbə vanə kore bon eyomotən , zənhə gišī bon / .

□ اسب را در زمانی که کره است باید تربیت کرد، زن را زمان عروس بودنش .

کاربرد: در میزان تأثیر پذیری افراد در مراحل اولیه زندگی است .

(یادآور: این سخن سعدی است: هر که در خریدش ادب نکنند، در بزرگی فلاح ازو برخاست.

چوب تر را چنانکه خواهی پیچ، نشود چوب خشک جز به آتش راست.)

\*\*\*

اسب نام آرزنه، ارزیشه گاو .

■ / Asbe nam arzanə, arzeše gāvə / .

□ فقط نام اسب به قیمت گاو می ارزد .

کاربرد: در تفاوت بین دو چیز یا دو کس است .

\*\*\*

أَسْبُ خُدْ بَاخُدْ خُسْتِ جُو زِيَادَا كُنَه .

■ / Asb xod bā xod xošte jovə ziyādā kəneh / .

□ اسب خودش جو (غذای) خود را زیاد می کند .

کاربرد: رفاه انسانها بستگی به میزان تلاش خود آنان دارد .

\*\*\*

أَسْبَهُ كُومُ بُكُرْدَه، أَفْسَارَه دُمَالُ مُوَجَنَه .

■ / Asbə gom bokordə absārə domāl mujanə / .

□ اسبش را گم کرد در پی پیدا کردن افسار اسب است .

کاربرد: کسی که: به جای پیگیری «کل» پیگیر «جزء» است .

(یادآور: خانه اش را آب برد او در پی یافتن کلید خانه است.)

\*\*\*

أَسْب سَوَارِي، وَ يَالَه جِي پِيدَايِ .

■ / Asbe sāvāri ve yālə ji peydāya / .

□ اسب سوار کاری را می توان از یالش شناخت .

کاربرد: رفتار نیک آدم ها نشان دهنده کمال و شخصیت آنان است .

(یادآور: رنگ رخساره نشان می دهد از سر ضمیر .)

\*\*\*

أَسْبَهُ هَلْ نُرْتَه وَ پَالَانَه وَتَه .

■ / Asbə hala norotə ve pālānə vatə / .

□ هنوز اسب را نفروخته است ولی پالانش را برداشت .

کاربرد: در شتابزدگی اشخاص است.

\*\*\*

أسبِه پیش کَشی سَالِه نِیَا نُکُن (۱).

■ / Asbθ piš kešiya sālθ niyā nokānθn /.

□ به سن و سال اسبی که پیشکش شده باشد، نگاه نمی کنند

کاربرد: کسانی که: بر خلاف رسم متعارف درباره چند و چون شیی هدیه شده بحث می کنند.

\*\*\*

أسبِه اَوَّلُ جُو بَد، اِم وِرِ دُو بَد.

■ / Asbθ avvθl jov bade , eme vθrθ dow bade /.

□ اول به اسب جو بده، سپس او را بدوان.

کاربرد: در بیان فراهم کردن مقدمات مناسب.

\*\*\*

أسبِ (۲) بِ مَادِیَان، اَوْلَادَ مِ بِ مَار.

■ / Asb be mādiyān, owlādā mī bi mā:r /.

□ اسب به مادیان است و فرزند هم به مادر.

کاربرد: در بیان اهمیت تأثیر نقش مادر در ایجاد شخصیت فرزند.

\*\*\*

أسبِ خُب، کُلَامِ خُب.

■ / Asbe xob, kolāme xob /.

□ اسب خوب، طویله خوب.

کاربرد: ارزش متقابل کار با مزد.

\*\*\*

أسبِه جُو، زِیَادِ بِي، کُلَامِه لَقْدَ دُکَانِه.

■ / Asbθ jov ziyād bi kolāmθ laqəd dūkānθ /.

□ وقتی جوی اسب زیاد باشد، به در و دیوار طویله لگد می پراند.

کاربرد: سخن طنز گونه به کسانی است که: بعد از رسیدن به رفاه نسبی خودشان را کم

می کنند و هر از گاهی با دیگران درگیر می شوند.

\*\*\*

(۱) به گونه ای دیگر: اسب پیش کَشی دَنَدَانِ نَشَمَرِن. (اسبی که پیشکش شده باشد، دندانش را نگاه نمی کنند.

(۲) واژه «اسب» در منطقه به صورت های دیگر هم تلفظ می گردد: ۱- اسب ۲- اسپ ۳- آسو ۴- آسم.

اَسْبُ هَرُ چِیْ لاغَرُ تَرُ بُو، وِ صَحَبُ بَهْتَه، تُوْنَه وِ سَرُ بَکَشَه .

■ / Asb har ĉi lâqđrtar bú ve sahab behtā tunđ ve sarđ bakđše / .

□ اسب هر چقدر ضعیف تر باشد صاحبش بهتر می تواند سرش را بکشد(مهارش کند) .

کاربرد: که انسان (فرمانبر) هر چه فقیر تر باشد خان(فرمانده) بهتر از آنان بهره کنی می کنند .

\*\*\*

اَسْبُ مُسَانُ خُرَه، گاوِ مُسَانُ نَشَارُ کانه .

■ / Asbđ mosān xorđ, gāvđ mosān nošār kānđ / .

□ مانند اسب می خورد و مانند گاو نشخوار می کند .

کاربرد: در پر خوری کسی گویند .

\*\*\*

اَسْبُ کینه پَسُ بَسِیْ تَرُ جُفْتِکُ رَنَه .

■ / Asbđ kinđ pas basi tārđ joftāk zanđ / .

□ اگر پشت اسب بایستی با جفتکش به تو صدمه می زند .

کاربرد: توجه داشتن به موقعیت ها و پرهیز از همنشینی با افراد ناباب است .

\*\*\*

اَسْبِیْ که خَرَجُ بَارُ<sup>(۱)</sup> بُبُرْدَه ، کَتْرَا کَلِیْزَرُ نُمَانَه .

■ / Asbi ke xarjđ bār bobordđ katrā kelizāre nomānđ / .

□ وقتی اسب توان حمل اشیاء مورد نیاز برگزاری مراسم عروسی را دارد، حتماً برای حمل کفگیر و

ملاقه (وسایل جزیی) وا نمی ماند .

کاربرد: در جایی که امکان انجام کل باشد، انجام جزء هم هست .

\*\*\*

اَسْبُ گُوَزِنَه، کُرَرَه کانه رَمُ .

■ / Asb gozanđ korrđ kānđ ram / .

□ اسب تیز می دهد، کره اش رم (فرار) می کند .

کاربرد: برای شرم و حیای کسی که خود فاعل کار خطا نیست ولی از خطای دیگری خجالت کشیده

است .

\*\*\*

(۱) خرج بار= در عروسی ها مراسمی هم در منزل عروس برگزار می شد و مواد پذیرایی آن مراسم (برنج

– گوشت روغن... پیاز... هیزم...) را که «خرج بار» نامیده می شد از خانه داماد به خانه عروس می بردند.

هنوز هم این رسم در بعضی از روستاها معمول است .

أَسْبَهُ تَنگَه دُکُونی، وَ گَرْدَنَه، تِی مَنَه گَنَه .

■ / Asb̄ə tangə dokoni vagərdanə ti manə ganə / .

□ اسب را در تنگنا قرار بدهی بر می گردد و خود را به تو می زند تا فرار کند .  
کاربرد: اگر فرزند یا کارمند یا... را تحت فشار بگذاری عکس العمل او به زیان تو خواهد بود .

\*\*\*

أَسْبُ هَرِچِ وَیِشْتِ دُوبُ بُکَنَه وَ شُوشِ وَیِشْتِرَه .

■ / Asb har ċi višta dob bokone ve šoš vištə / .

□ اسب هر اندازه بیشتر کار کند تازیانہ اش بیشتر است .  
کاربرد: کسی که زحمت و تلاش بیشتری داشته باشد، بیشتر از کرده اش کار می کشند .

\*\*\*

أَسْبُ حُوصِلَه صَحَبُ رَا شُونَه .

■ / Asb hovselə sahab rā šonə / .

□ اسب برابر حوصله (میل) صاحبش راه می رود .  
کاربرد: رفتار فرزندان - دانش آموزان - کارمندان - زیردستان و مردم بستگی دارد به درایت و مدیریت و خواست اولیاء - معلمان - رؤسا و دولتمردان .

\*\*\*

أَسْبُ هِگِیْتُ دَر، وَ یَالَه بِن، زَن بُر دَر وَ مَارَه .

■ / Asb hegīdare ve yālə ben, zən bordare ve mārə / .

□ در زمان خرید اسب به یال آن ، در زمان زن گرفتن به مادر دختر نگاه کن .  
کاربرد: اشاره ای است به نقش سازنده و تأثیر گذار مادر در شخصیت دختر .

\*\*\*

أَسْبُ سَ نِیْشْتَنِ یِ عِیْبِ، جِیْرُ هَمَنُ هِیْزَارُ عِیْبِ .<sup>(۱)</sup>

■ / Asb̄ə sa ništən ye eybe, jir haman hizār eyb / .

□ نشستن روی اسب یک عیب و پایین آمدن از آن هزار عیب دارد .  
کاربرد: انجام ندادن کاری (ضروری) پسندیده و خوب نیست ولی اگر کاری را شروع کردی از آن کنار بکشی خیلی بد است .

\*\*\*

أَسْبُ بُشُ آوَه دِلْ بَیْرِیَه .

■ / Asb bošā āvə dəl beyriya / .

□ اسب رفت توی آب مدفوع کرد .

(۱) زبانزد چینی: سوار ببر شدن آسان است اما پائین آمدن مشکل.



کاربرد: نه تنها مشکلی را حل نکرد بلکه بر مشکلات افزوده است.

\*\*\*

أسبِه هِنِیْگِیْتِه، پالانْ هِگِیْتِه .

■ / Asbə henigitə, pālān hegītə !/.

□ اسب را نخریده پالانش را خریده است.

کاربرد: اشاره به کسانی است که در انجام کارها در مسیر درست حرکت ندارند.

\*\*\*

أسبُ بُمُرْدِه کِشْکِرْتُ جَمْعُ بُّبَا.

■ / Asb bomordə kəškərtə jam bobā /.

□ اسب مرد و زاغ ها دورش جمع شدند.

کاربرد: در توصیف فرصت طلبی گویند.

\*\*\*

أسبِه دُمِه نَکَنْدُ<sup>(۱)</sup>.

■ / Asbə domə nakənd /.

□ دم اسب را نکن.

کاربرد: کسانی که: با کندی کار می کنند و کار پیشرفت ندارد.

\*\*\*

أسْبُ بَ دَرِکِ بَارُ، یَا عَلِی .

■ / Asb be darak bār, yā Alī /.

□ اسب فدای اثاثیه، یا علی . یا اسب به درک، بار یا علی .

کاربرد: در بیان دنیا پرستی آدم گویند.

\*\*\*

أسْبُ دَرِ نَالُ بُکُنَه، خَرُ خُشْتَه دَسَه پِیْشُ هَرِه .

■ / Asb darə nā:l bokone, xar xoštə dasə piš harə /.

□ در حال نعل کردن اسب است، خر دستش را جلو می آورد.

کاربرد: دخالت بی جا.

\*\*\*

(۱) اشاره: دم اسب را می کنند تا برای «قرقاول» یا «ابیا» دام گذاری کنند. کندن دم اسب همراه با خطر لگد پرانی اسب است. بهمین دلیل کندن دم اسب خیلی با کندی و احتیاط صورت می گرفت و گاهی هم اساساً نتیجه ای نداشت.

اَسْبَه هَدَمْ خَر هِیْگِیْتَمْ، یَ صَتْ تَمَانْ سَر هِیْگِیْتَمْ .

■ / Asbə hadam xar hegitəm, ye sattomān sar hegitəm / .

□ اسب را دادم و به جایش یک خر گرفتم به اضافه یکصد تومان .  
کاربرد: هنگامی که بگوئیم: کار مورد نظرم را انجام دادم .

\*\*\*

اَسْبَه هَدَا، خَر هِیْگِیْتَه، خَوْشَحَلِی جِی پَر گِیْتَه .

■ / Asbə hada, xar hegitə, xošheli jī pare gitə / .

□ اسب را داد، خر گرفت و از خوشحالی پرواز کرد .  
کاربرد: با آنکه سرش کلاه رفت و چیز با ارزش را داد و کم ارزش گرفت، شاد و شنگول هم هست .

\*\*\*

اَسْبَه بَا بَار خَرَه .

■ / Asbə bā bār xorə / .

□ اسب را با بار می خورد .

کاربرد: اشاره به کسانی که: امین و درست کار نیستند .

\*\*\*

اَسْبَه شَان سَر بُجَار دَنکن خُشْتَنَه<sup>(۱)</sup> گَاز دُکَانَه .

■ / Asbə šān sar bojār dakanəñ xōštenə gāz dokānəñ / .

□ اسب ها هنگام سر بالایی رفتن همدیگر را گاز می گیرند .  
کاربرد: سختی و مشکلات کار و زندگی موجب پرخاش به اطرافیان می شود .

\*\*\*

اَسْبَه پَا بِنْ بَمِیْرِی بِنِزِ اَیْنَه تَا خَرَه سَ .

■ / Asbə pā bon bemiri beyzə inə tā xarə sa / .

□ آدم زیر پای اسب بمیرد صد برابر بهتر است از اینکه سوار بر خر بمیرد .  
کاربرد: سفارش برای دوری از آدم های پست و کم مایه و نادان است .

\*\*\*

اَسْپُجُنْ، دَسْ بَ جِیوْ بَابُرْدَه، وِشْنَا زَالْ بُشْ .

■ / Ospojən, das be jiv bābordə, vešnā zāl bošā / .

□ شپشو (ندار - گدا) دست به جیب شد زهره گرسنه رفت (غش کرد) .  
کاربرد: تعجب شدید آدم نیازمند از چگونگی دارا شدن آدم ندار .

\*\*\*

(۱) به جای «خُشْتِنْ» لفظ «خُشْتَرَه» هم بکار می رود

اُسپِجَن حُشْت پَرِه بُنِه بَکَلِشِی ی، وِشِنَا بُمَرْد زَالُ بُشُ. (بِتْرَکْسِه)

■ / Ospejān xošte parə bōnə bəklešiya vešnā bomordə zāl batərkəssə /.

□ آدم شپشو زیر بغلش را خاراند، آدم گرسنه زهره ترک شد.

کاربرد: در حسادت یا تعجب شدید است.

\*\*\*

اَس پی رو آوِمانِه، لَپِکْ نَزَنِه.

■ / Espei rou āvə mānə, lapək nazanə /.

□ عین آب رودخانه سپید رود است، موج ندارد - ساکن است.

کاربرد: اشاره به کسی است که در مسایل و اختلافات فامیل و همسایه جانب کسی را نمی گیرد. یا،

اشاره به افرادی دارد که: آرام و بی تفاوتند.

\*\*\*

اَس تَلَا کُرْ (۱) نِشَنوِسِه.

■ / Asa talā gora nišnovəšə /.

□ انگار خوانش (صدای) خروس را تا کنون نشنیده است.

کاربرد: بی خبری شخص است.

\*\*\*

اُسْخَان سِیْلِه.

■ / Osxan silə /.

□ استخوانش نجس است.

کاربرد: اشاره به آدم های همیشه آزمند نسل اندر نسل است.

\*\*\*

اُسْخَان سُبُکَا کُرْدِه.

■ / Osxān sobokā kordə /.

□ استخوان سبک کرد.

کاربرد: از این باور است که: با انجام کارهای نیک کفاره گناهان کم می شود.

\*\*\*

اِسْکَان بَگوتِن با نالیبِکی، اِسْکَان نَگوتِن با بُشَقَاب.

■ / Eskān bogoutən bā nālbiki, eskān nogoutən bā bošqāb /.

□ استکان گفتند با نعلبکی، استکان نگفتند با بشقاب.

(۱) گُر = صدا - صدا کردن. در گذشته روزه داران بیشتر با خوانش خروس برای سحری خوردن و نماز

خواندن از خواب بیدار می شدند.

کاربرد: در مسابقه یا سنجش ها توانایی ها باید متعادل باشد. (یادآور: قیل با فنجان؟)

\*\*\*

اسِمِ رَحْصِ مِیْجَالِه .

■ / Esə me raxsə mijâlə / .

□ حالا نوبت رقصیدن من است .

کاربرد: فرصت مناسب برای تلافی کردن .

\*\*\*

اَسْوِ صَدِّ سَالِه دِ یِرُقُّ نَشْنِه .

■ / Asve sad sâlə de yeroqo nošonə / .

□ اسبی که یکصد سال داشته باشد ، دیگر نمی تواند « یورتمه » راه برود .

کاربرد: در بیان فرسودگی آدم ها (جسمی - روانی) در دوران سالخوردگی است .

\*\*\*

اَسَ وَ دِیَزْ<sup>(۱)</sup> وَرِی نِیَه .

■ / Asa ve diz verey niya / .

□ ابدأ در جریان امر قرار ندارد .

کاربرد: درباره افراد بی خبر از همه جا به کار برده می شود .

\*\*\*

اَسَ وَرِ سُوْ نَشْنِه .

■ / Asa vərə su nošonə / .

□ اساساً هیچ روشنائی (نوری) از آن رد نمی شود .

کاربرد: در باره کسانی است که: ممسک و خسیس هستند .

\*\*\*

اَسِه، سُوْ بِي یِرْ گُلْ بَچِیْن .

■ / Esə sovə biyar gol beçin / .

□ حالا سید بیارور گل بچین .

کاربرد: رفتار کسی که: بعد از چند اشتباه، اشتباه دیگری مرتکب می شود .

\*\*\*

اَسِه چِ خَاکِی خُشْتِ سِ دُکُنْم .

■ / Esə çî xâki xošte sa dokonəm / .

□ حالا چه خاکی روی سرم بریزم .

(۱) دیز: به زبان مسگری یعنی عقل - فکر - شعور .

کاربرد: در حادث شدن یک اتفاق بد است .

\*\*\*

اسیا ، پیش گیره شی ی .

■ / Esiyâ piš girê šiya / .

□ نوبت آسیاب متعلق به کسی است که: جلوتر از دیگران نوبت گرفته است .

کاربرد: در رعایت حق تقدم گویند . (یادآور: آسیاب به نوبت).

\*\*\*

اسیا تش بگیته .

■ / Esiyâ taš begitê / .

□ آسیاب آتش گرفت .

کاربرد: بی قوت و غذا شدن .

\*\*\*

اسیا سنگه بساوه بیز این ک بیکار پسه .

■ / Esiyâ sângê besavê beyze inê ke bikâr base / .

□ آسیاب برگردد و سنگ را بسابد بهتر از آن است که بیکار بماند .

کاربرد: گوشه ای است لطیف در قبح بی کاری و تنبلی .

\*\*\*

أشانه تش امره گرما نکرده، ام اشانه دو ام چمه کورا کرده .

■ / Ošânê taš amêrê garmâ nokordê, amma ošânê dou ame čomê kûrâ kordê / .

□ آتش آنان ما را گرم نکرد، اما دود آتش آنها چشم ما را کور کرد .

کاربرد: در مورد کسانی است که: نه تنها مفید نیستند، بلکه تأثیر منفی هم (در جامعه) از خود باقی می گذارند .

\*\*\*

أشانه من گاو گی سوجنه .

■ / Ošânê men gâvê gi sujanê / .

□ بین آندو پهن گاو می سوزد .

کاربرد: در نزدیکی و وجود روابط صمیمانه بین دو نفر است .

\*\*\*

أَشَانَهُ مَالٍ <sup>(۱)</sup> مِنْ بَزَنْ .

■ / ošân mâlîd man bazan / .

□ آنها مال خودشان را یک کاسه کردند .

کاربرد: دیگر مشکلی ندارند \_ در مورد کسانی که کدورت‌های آنان بر طرف شده است .

\*\*\*

أَشَانَهُ، آوْ گَاوْ یِکِی .

■ / ošânâd âvo gâv yekiya / .

□ آب و گاو آنان یک جا است .

کاربرد: درباره کسانی که از نقطه نظر فکری یا مالی وجه تشابه دارند .

\*\*\*

أَشَانَهُ گِرِزِگِی آهین سَرَه .

■ / ošânâd gârzâd gi âhine sarâd / .

□ فضله موش آنان سر آهن است .

کاربرد: در باره کسانی است که: کاه شان، کوه است، یا خسیس هستند .

\*\*\*

أَشَانَهُ دُو چَالِ <sup>(۲)</sup> یِکِی یِ .

■ / ošânâd dočâl yekiya / .

□ محل غذا خوری آنان یکی است . دو چال آنها یکی است .

کاربرد: مواقعی که به عملکرد دو یا چند نفر اعتماد نباشد، گفته می شود . (یادآور: سرشان در یک آخر است.)

\*\*\*

أَشَانَهُ مِنْ وِرِگِیِ اِشْتِنَه <sup>(۳)</sup> .

■ / ošânâd menâd vârg eštânâd / .

□ میانه آندو با هم مانند رفتار گرگ با گرگ است .

کاربرد: دشمنی بین دو نفر .

(۱) «مال» = به گاو و گوسفند و بز «مال» می گویند. در فصولی از سال هم دویا چند چوپان گاو و گوسفند خودشان را یک جا نگاهداری می کنند. که می گویند: مالِ مِنْ بَزَنْ .

(۲) دوچال = غذای سگ کله «روج» نام دارد که از کتک و پیش پشی برنج درست می شود، «روج» را در چاله ای می ریزند تا سگ بخورد نام آن چاله «دوچال» است .

(۳) شاید «اِشْتِنَه» به جای آشتی باشد که زبانزد دیگری هم داریم به نام «گرگ و آشتی» \_ اِشْتِنَه به معنای

\*\*\*

أَشَانِسِ كِ خَلِيلِ دَرِهٖ وَكَيْنِ سَ شَنْدَرِ زَبِيلِ دَرِهٖ .

■ / ošānsə ke xelil darə ve kinə sa šəndər zəbil darə / .

□ آن شانسی (بختی) که خلیل دارد ، بر پشتش زنبیل پاره\_ پوره\_ دارد .  
کاربرد: در بدبختی و بدشانسی است .

\*\*\*

أَشْكَوُ (۱) سَرِتْ (۲) ، سَرْمَا مِیْجَالْ تَلَهٗ دَكْنَهٗ .

■ / oškə sarət, sarmā meijāl talə dakanə/ .

□ «توکای» خاکستری هنگامی که هوا سرد است، در دام می افتد .  
کاربرد: کسانی که: تا گرفتار نشوند به دیگران بی اعتنا هستند .

\*\*\*

اَشْكَتَهٗ بَازَارَهٗ (۳) .

■ / Eškəətə bāzārə / .

□ بازار شلوغ و بی سامان است .  
کاربرد: مکانی که: در آن اشیاء زیاد، نامنظم و دست و پاگیر وجود داشته باشد .

\*\*\*

اَصْلَا نَهَشْتَهٗ مِ گَرْمَهٗ كِيلِ وَچَهٗ .

■ / Aslan nahaštə me garmə kil vačə / .

□ هیچ اجازه نداد که گرمای جای پای من سرد (خنک) بشود .  
کاربرد: اجازه ندادن برای طرح خواسته به کسی است .

\*\*\*

أُصُولُ لُولُو نِپُرسْ .

■ / Osool lolou nopors/ .

□ کنجکاوای بیش از اندازه نکن .

کاربرد: اگر کسی بخواهد از پاسخ دادن طفره برود و از شر پرسش پرسشگر راحت شود می گوید:  
أُصُولُ لُولُو نِپُرسْ . (یادآور: خفه شو).

\*\*\*

(۱) أَشْكَوُ = خاکستری و لاجوردی رنگ .

(۲) سَرِتْ = نوعی پرنده حلال گوشت . نام فارسی آن «توکا» است .

(۳) در منطقه طرح بنشکی (بین راه جواهرده و جنت رودبار) منطقه ای است بنام «اَشْكَتْ چال»

أَفْتَاوْ كُرْ دَرِ بُمِهْ ؟

■ / Aftâv kora dar boma / .

□ آفتاب از کدام سو در آمد ؟

کاربرد: کنایه محبت آمیز از: حضور بدون مقدمه کسی است .

\*\*\*

أَفِيْ مَانِهْ .

■ / Afiya mâñ / .

□ مانند افعی است .

کاربرد: در باره کسانی گویند که: به دیگران خسارت وارد می کنند .

\*\*\*

أَقْوَالِهْ گَاوْ بُخْرَدِهْ (بجوسه).

■ / O qavâla gâv boxârdâ / .

□ آن قباله را گاو خورد .

کاربرد: گذشت آن زمان - دلت را به آن چیزها خوش نکن .

\*\*\*

أَقْوَرِ بَخِيْرُ .

■ / Oqor bexeyr / .

□ سفر خوش .

کاربرد: محض اطلاع از نیت یا حرکت کسی برای سفر گفته می شود: « اقور بخیر » که خود نوعی

دعای خیر هم محسوب می شود .

\*\*\*

أَقْوَرُ مَقْرُ .

■ / Oqor moqor / .

□ مقصد سفر را فاش کن .

کاربرد: معمولاً وقتی از عزم سفر کسی آگاه شدیم، ناخود آگاه می گوییم أ قور مقر. یعنی بگو که به

کجا می خواهی سفر داشته باشی .

\*\*\*

أَكْرِكِيْ كِ اِنْجِيْلِ خُوْرِهْ وَ تُوْكِهْ وَلِهْ .

■ / O kârki ke enjil xorâ ve tok valâ / .

□ آن مرغی که انجیر می خورد، منقارش کج است .

کاربرد: انجام هر کاری مقدماتی و ابزاری لازم دارد . یا، انجام هرکاری شایستگی می خواهد .

\*\*\*



اَكْلَا اَكْلَا بُكْرَدِينْ، مِرِه بِي كَلَا بُكْرَدِينْ .

■ / I kolâ, o kolâ bokordin, mārê bi kolâ bokordin / .

□ این کلاه و آن کلاه کردید و مرا بی کلاه کردید .

کاربرد: خسارتی که در اثر کوتاهی و سهل انگاری به شخص وارد شده است .

\*\*\*

اَكْلَاكَ تِ خَانِه پِيشَم وَرَنَه .

■ / I kolâk te xânê pišam varanê / .

□ این باران جلوی خانه تو هم می بارد .

کاربرد: چنین موقعیتی وامری برای تو هم فراهم شده است . (خواهد شد).

\*\*\*

اَكْلَاتِ سَرَرِ كُشَادَه ، تِ هَفْ پُشْتَم رِ كُشَادَه .

■ / I kolâ te sarare gošâdê, te haf poštamare gošâdê / .

□ این کلاه نه تنها برای سرت گشاد است ، بلکه برای هفت پشت تو هم گشاد است .

کاربرد: این که: تو و خاندان تو شایسته چنین جا و مقامی نیستید.

(یادآور: پا در جای بزرگان گذاشته ای \_ لقمه، به اندازه دهانت بردار)

\*\*\*

اِ كِيْجَا (وَچَه)، اِ پِرْ مَارِه بِي كَاشْتَه بِرْآسَه نِيَه .

■ / I kijâ, (vačê) i per mârê bekâštê bîzasê niya / .

□ این (دختر یا پسر) از تخم و ترکه این پدر و مادر نیست .

کاربرد: در باره رفتار فرزندی است که: رفتاری بسیار بهتر و یا بدتر از «شخصیت» خانواده خود داشته باشد .

\*\*\*

اِ كِيْجَا نَبَاشَه خَانِه كِيْنِ خِرَابَه .

■ / I kijâ nabâše xânê kin xerâbê / .

□ این دختر نباشد بنیاد خانه ما خراب است .

کاربرد: در بیان لیاقت و کاردانی دختر و هم در بیان بی لیاقت نشان دادن و تحقیر کردن دختر .

\*\*\*

اِ گَبَه بِنِ لَایِ نَمْدُ .

■ / I gabê bânê laye nomod / .

□ این حرف را لای نمد بگذار .

کاربرد: این سخن را در جای دیگر مگو .

\*\*\*

اگبه ایجه گلا کن. {گِل دُکن.}

■ / I gabð Ijð gðlâ kon {gðl dokon}/.

□ این حرف را همین جا دفن کن (زیر خاک کن).

کاربرد: نشنیده گرفتن یا فراموش کردن حرفی.

\*\*\*

اگبه دواورس نشنه.

■ / E gabð de vâvðrðs nðšanð /.

□ این سخن را نمی توان تحمل کرد.

کاربرد: اشاره به سخنی است غیر قابل تحمل که حتماً باید عکس العمل نشان داده شود.

\*\*\*

اگه خن ارباب وکی خاو پادشاهی بن.

■ / Agð xane arbâb vaki xâve pâdešahiya ben /.

□ چنانچه آرزوی ارباب شدن داری شب ها خواب ببین که شاه شدی.

کاربرد: اگر می خواهی توانگر شوی رمز توانگر شدن را دریاب. یا اینکه آرزوهای بزرگ درسر داشته باش.

\*\*\*

اگ خن آدمه بشنسی گیل گاجم<sup>(۱)</sup> دس د، گالشنه خجره، کوسینی پول.

■ / Agð xane âdðmð bišnesi: gîlð gâjðm dasadê, galðšð xađerð, kousîniya pul /.

□ برای شناختن آدم ها: به گیلانی گاو آهن بده، به گالش داس و به بیلاقی هم پول.

کاربرد: برای شناخت هر کسی باید ابزارهای معرفت را فراهم کرد.

\*\*\*

اگرا با.

■ / Ogarâbâ /.

□ اُخت شد \_ مأنوس شد.

کاربرد: حیوان یا فرد غریبه ای که: بعد از مدتی پرهیز و بیگانگی نسبت به کسی یا حیوانی، احساس خودمانی داشته باشد.

\*\*\*

(۱) کاجم = گاو آهن

اَگه شانس دشتِم مِ گاو، معِ کوله زَسنا بَا .

■ / Agð šâns daštəm me gāv me kolə zasenâbâ / .

□ اگر بخت یار بودم، گاوم گوساله ماده می زایید .  
کاربرد: از بخت نامساعد است .

\*\*\*

اَگه امرو تَمَام نَکَنی، تَرروَنه شهر گوتَن: (۱)

■ / Agð emrou tomâm nokoni tərare vane šahr goutən / .

□ چنانچه امروز اینکار را تمام نکنی باید برای شعر گفت .  
کاربرد: درباره ناتوانی تو باید « هجوت » کرد .

\*\*\*

اَگه تِ سَرِ دَرِد کانه، بَزِن بِ سِنِگِ .

■ / Agð te sar dard kânə bazən be səng / .

□ اگر سرت درد می کند به سنگ بزن .

کاربرد: چرا برای هیچ و پوچ برای خودت درد سر درست می کنی ؟

\*\*\*

اَگه تَنَد بُشُم گونِن: تَنَد پَای . اَگه کُنَد بُشُم گونِن: کُنَد پَای . چُتِ بُشُم خُوش بیای . ؟

■ / Agð tond bošom gounən : tond pāya, agð kond bošom gounən: kond pāya, četa bošom xoš biyaya / .

□ اگر تند راه بروم می گویند: تند پا است . اگر سست بروم می گویند کند پا است . چطور راه بروم که خوشش بیاید ؟

کاربرد: از این که: به هر شکلی که رفتار داشته باشی، گروهی هستند که عیب و ایراد بگیرند .  
(یادآور: با کدام ساز برقصم ) .

\*\*\*

اَگه تِ پَا چُمُوش دَرِه حُجُرُ بَدَرُ هَمَس سَگِ وَرِه نُبُرِه .

■ / Agð te pā čomuš darə xojor bədar hamse sag vərə nobore / .

□ اگر پا پوشت « چموش » است، خوب نگاهش دار که سگ همسایه نبرد .

کاربرد: در هشیار بودن گویند .

\*\*\*

(۱) اشاره: همیشه رسم بوده است که : شعرای محلی با گویش محلی درباره حوادث ناخوشایند یا بسیار جالب شعر بسرایند : شعر : وَرپ سِی - اتول - رَعِن ، مَریم ، مَعصوم . از این دسته اشعار هستند .

اَگه تِ بَخْتُ بیداره، فَلکُ تِ چاروداره . اَگه تِ بَخْتُ بُخْتِه، فَلکُ تر وَخوتِه . (فوتوته).  
 ■ / Agð ti baxt bîdârð, falak te çârvedârð, Agð tí baxt boxotð,  
 falak tðrð voxoutð /.

□ اگر بخت تو بیدار باشد فلک چارودار توست. اگر بخت تو خواب رفته باشد روزگار در پی (دنبال) تو است .

کاربرد: توجیه قضایا و مسایل زندگی است بر اساس فلسفه «قضا و قدر»

\*\*\*

اَگه تِ چِکُ آقوزِ، مِ وُلُ تِگُ چِقمُ .<sup>(۱)</sup>  
 ■ / Agð to çäk âqoze mo val tok çoqam /.

□ اگر تو از نوع گردوی سخت (چنگه) هستی، من هم چاقوی سر کج هستم .

کاربرد: هر چه و هر کس باشی، از پس تو بر می آیم .

\*\*\*

اَگه تِرشِی نُخرِه، یِ چِی وَکنِه .  
 ■ / Agð torši noxore ye çi vakanð /.

□ اگر ترشی نخورد، یک چیزی می شود .

کاربرد: سخن طعنه آمیز به کسانی است که: صاحب ادعا هستند. (زبانزد به صورت مخاطب هم آمده است).

\*\*\*

اَگه تِ سِ خَیرِ دِبی تِره گوتِئِ خَیرالله .  
 ■ / Agð te sa xeyr debi tðrð goutæn xeyrollâh /.

□ اگر روزی به سر بودی، نامت خیراله بود .

کاربرد: بداقبال بودن کسی .

\*\*\*

اَگه تِ حُشتِ گُوشِه پُشته بیدِی اَنه (پول) رَنگِه بیدِی .  
 ■ / Agð to xošte goušð poštð beydey onð (pulð) rangð beydey /.

□ اگر پشت گوش خود را دیدی رنگ آن را (پول را) هم خواهی دید .

کاربرد: در بیان خط و نشان برای تحقق نیافتن خواسته شخصی .

\*\*\*

اَگه خَرُ خَنِ فِکْرِ کُلِشُ بَشُ .  
 ■ / Agð xar xane fekre kolış baş /.

□ چنانچه طالب داشتن خر هستی باید برای تهیه علوفه آن هم فکری کنی .

(۱) چک آقوز= نوعی از گردوی سخت که جز با ابزار (چاقوی سر کج) از مغز آن نمی شود استفاده کرد .

کاربرد: هر کاری ملزومات خاص خود را هم طلب می کند.

\*\*\*

اَگِه خَنِ تِ سَرِ نُوشِه، تِ زَوَانِه بَدَرُ.

■ / Agð xane te sar nošð te zovând bədar /.

□ اگر می خواهی سرت بر باد نرود، جلوی زبانت را بگیر.

کاربرد: تذکر به کسی که پرگو و همه چیز گو است.

\*\*\*

اَگِه خُدَا خِی سِی بُو خَانَ خَرَابُ بُکُنِه کُنْدِه دَنِه خَانِه صَحْبِه دَسُ.

■ / Agð xodâ xeysi bu xâna xarâb bokone, kolondâ danð xânð

sahabð das/.

□ خدا اگر خواسته باشد خانه را خراب کند، کلنگ را به دست صاحب خانه می دهد.

کاربرد: چنانچه تقدیر بر درماندگی شخصی باشد، نیاز به عوامل خارجی ندارد بلکه مقدمات درماندگی

به وسیله خود شخص فراهم می شود.

\*\*\*

اَگِه خُ پَرِه نِیدِی بی، اِدِعَایِ پادشاهی کُرْدِه.

■ / Agð xo perð neydeybi edeâya pâdešâhi kordê /.

□ اگر پدرش را ندیده بود \_ که دیده است \_ امروز ادعای پادشاهی می کرد.

کاربرد: استهزاء گونه ای است به کسانی که: بیش از اندازه ادعا دارند.

\*\*\*

اَگِه خَنِ بُّیْرِی کِیجای بابا خانِه، شُلُ کُنُ دو قرانِه.

■ / Agð xane bobðri kijâya bâbâ xânð, šol kon do qerânð /.

□ چنانچه تمایل به ازدواج با دختر باباخان داری سر کیسه را شل کن.

کاربرد: خواسته بزرگ هزینه زیاد را می طلبد.

\*\*\*

اَگِه خَنِ آوِ بُّخْرِی، سَرِ گِلِ جِی بُّخَرُ.

■ / Agð xane âv boxori sar galð ji boxor /.

□ چنانچه قصد خوردن آب را داری، از سرچشمه بخور.

کاربرد: هر اقدامی که می کنی، بنیادی، عالی و اساسی باشد.

\*\*\*

اَگِه دَارُ بِشَنُوسِه، اُنُ بِشَنُوسُ.

■ / Agð dâr bišnovðsð, on bišnovðsð /.

□ اگر درخت شنید، او هم شنید.

کاربرد: گوش شنوا نداشتن است، سرکش بودن است، لج باز بودن است.

\*\*\*

آگه دان، چَره، خَره، وِراوَر، رانِ؟

■ / Agð dâne, čarð, xarð varâvar râne /?

□ اگر می دانی چرا دیگر خر را به بی راهه می رانی؟

کاربرد: درباره کسانی گویند که: هم ادعای دانستن دارند و هم استدلال غلط می کنند.

\*\*\*

آگه دُوْتَرِزا<sup>(۱)</sup> خُب بی، خُشت مارَر وفا کُرده .

■ / Agð dotorzâ xob bi, xošte mârare vafâ kordâ /.

□ اگر نوه دختری خوب بود، به مادرش محبت می کرد.

کاربرد: امید بیهوده داشتن به کسی.

\*\*\*

آگه رایِ رُوْزیِ مُردوم بُدانن زو و رایِ دُبَسِنن.

■ / Agð râye rouziya mordom bodânñ zu ve râya ðobosanñ /.

□ چنانچه مردم راه روزی را بدانند، خیلی زود آن راه را کور می کنند.

کاربرد: در توصیف تنگ چشمی بعضی از اشخاص گویند.

\*\*\*

آگه زُمانه تِ هَمَرِ نِساتِه تِ بَساز .

■ / Agð zomâñd te hamra ñsâtð to besâz /.

□ چنانچه روزگار با تو نساخت تو با روزگار بساز.

کاربرد: آدمی باید در برابر حوادث بردبار باشد و خود را با محیط وفق دهد.

\*\*\*

آگه سَگه دُمه هَفْ سالْ لِتاكَ بَگیرِی، وَازاكُونِی هِنْد وَله .

■ / Agð sagð domð haf sâl letak begiri, vâzâ koni, hande valð /.

□ اگر دم سگ را هفت سال هم در قالب بگذاری، وقتی باز کنی باز هم کج است.

کاربرد: اشاره به یک دیدگاه تربیتی دارد که: استعداد داشتن یا استعداد نداشتن را مثل سعدی ذاتی

می داند. در اینجا با تحقیر می گوید که: افراد نا اهل همواره نا اهل باقی خواهند ماند و نباید به آنها اعتماد

کرد. (یادآور: «تربیت» نا اهل را چون گردکان بر گنبد است.)

\*\*\*

(۱) «دو ترزا یا دوترزا» = دختر = همان « Daughter » انگلیسی است.

آگه شا بی، آگِ گدا دَس آخر مرگه .

■ / Agə šâ bi, agə gadâ dasaxəɾ margə / .

□ اگر شاه باشی اگر گدا، پایان کار مرگ است .

کاربرد: از این که: به این دنیا و مسایل دنیایی نباید دلبستگی پیدا کرد . ( یادآور: کل من علیها فان.)

\*\*\*

آگه کار<sup>(۱)</sup> دَر، بِنِ پَچاله<sup>(۲)</sup> سَ .

■ / Agə kâr dare, bane pacâlə sa / .

□ اگر کار آوردی روی پاچال (دستگاه بافندگی) بگذار و برو .

کاربرد: حرفت را بزن، کارت را انجام بده و برو .

\*\*\*

آگه کلین، هَمَسَرین، کُورین هَم چُم .

■ / Agə kalin, hamsarin, kourin ham čom / .

□ اگر کچل هستی هر دو کچل هستی، اگر کورید هر دو کورید .

کاربرد: در توصیف هم شأن و هم سطح بودن دو نفر (زن - مرد) .

\*\*\*

آگه کُوی وکِه دامن بُشه - مِیهی وکِه دیریا بُشه . آو وکِه زِمی بُشه - مِ وِرِبُرْم  
(مِ وِرِه خانِم) .

■ / Agə kokey vake dâman boše \_ meyhi vake deyrya boše, Âv vake  
zemi boše \_ mo vəɾə borom(mo vəɾə xanəm) .

□ اگر کوکو بشود به جنگل برود - اگر ماهی بشود به دریا برود - اگر آب بشود در زمین فرو برود -

اورا می خواهم .

کاربرد: در بیان عزم جزم کسی است .

\*\*\*

آگه کار کُن بی، مِ وِر نَم نی بی .

■ / Agə kâr kon bi, me var nomoney bi / .

□ اگر کارگر بودی، پیش من نمی آمدی .

کاربرد: در بیان این که من آدم بد شانسی هستم . یا تو اهل کار نیستی .

\*\*\*

(۱) کار = منظور از کار، رشته ها یا نخ های مربوط به بافتنی است .

(۲) پاچال: دستگاه کارگاه سنتی بافندگی است .

آگه گله بُن بی شی، تر پیدا کَانِم .

■ / Agə gəḷə bon biši , tərə peydā kāndm /.

□ چنانچه زیر زمین هم بروی، پیدایت می کنم .  
کاربرد: تاکید بر انجام تنبیه یا انتقام دارد .

\*\*\*

آگه گُوش عَزیزه، گُوشوارَم عَزیزه .

■ / Agə guš azizə, goušvāram azizə /.

□ اگر گوش عزیز است، گوشواره هم عزیز است .  
کاربرد: از این که: اگر فرزند عزیز است، نوه هم عزیز است . اگر مهمان عزیز است، همراه مهمان نیز عزیز است .

\*\*\*

آگه گاو بی، چَن نَفَر وِسَه وِبُنَه هَکَرِن\* .

■ / Agə gāv bi, čan nafər vase ve bonə hākərən /.

□ او اگر گاو بود، می بایست چند نفر زیرش را تمیز می کردند .  
کاربرد: در بی توجهی کسی است نسبت به مسایل بهداشتی یا در اشاره به پر خوری کسی گویند .

\*\*\*

آگه م سَای<sup>(۱)</sup> خَن خُدَش هَنه .

■ / Agə me sāya xane xodaš hanə /.

□ چنانچه سایه مرا می خواهی خودش می آید .  
کاربرد: در مورد اشخاص کم تحرک و تنبل بیان می شود .

\*\*\*

آگه مره صد سال دار دَابُسن هَند اکاره کَانِم .

■ / Agə mərə sad sāl dār dābōsən hande i kārə kāndm /.

□ اگر مرا برای صد سال هم به درخت ببندند باز هم این کار را انجام می دهم .  
کاربرد: تأکید بر عزم و اراده شخص دارد .

\*\*\*

\* کاربرد دیگر: شخصی به مهمانی می رود و غذای زیاد می خورد باز هم می آورند و او باز می خورد

یکی از حاضرین به دیگری می گی گویند: این آگه گاو بی چَن نفر وِسَه وِبُنَه هَکَرِن .

(۱) سی ی ی ن = سَای = سایه .



آگه مِ وَرْزَا بِزَا بِي، مِ گاوِ سالی دُو بار زَا سِنَابَا<sup>(۱)</sup> .

■ / Agə me varzā bezabi, me gāv sālī dobār zasədnābā / .

□ اگر گاو نر من زایا بود، حتماً گاو من سالی دو بار می زایید .

کاربرد: در بد شانس می گویند .

\*\*\*

آگه مِرِه سِیلِ بُبِرِه، نامِرْدِ پُلِه سَ رَدِ بُیُونِمُ .

■ / Agə mərə seyl būbere, nāmardə polə sa rad nobonəm / .

□ اگر سیل مرا با خود ببرد، از روی پل آدم نامرد عبور نمی کنم .

کاربرد: بیان تنفر از کارهای ناجوانمردانه و غیر اخلاقی در جامعه .

\*\*\*

آگه وَلِ جَلْمِ<sup>(۲)</sup> دَارِ بَهْلِه .<sup>(۳)</sup>

■ / Agə val jaləm dār behalə / .

□ اگر درخت کج ممرز بگذارد (اجازه بدهد) .

کاربرد: مانعی که برای انجام کاری متصور است \_ اگر حوادث پیش رو بگذارد.

\*\*\*

(۱) اشاره: آقای عباس صارمی از اهالی رامسر که در سال ۱۳۳۶ در سمنان خدمت سربازی می کرد این زبانزد را از یک کشاورز سمنانی شنید. با توجه به بعد مسافت از هر نظر جای تأمل است .

(۲) این زبانزد یکی از ده ها زبانزده است در ارتباط با سادگی اهالی روستای «بامسی» رامسر (در گذشته های دور). گویند در مسیر بیلاق (بامسی با جواهرده) درخت ممرز کجی بود که همه از زیر آن عبور می کردند. بچه هایی را که ضمن سفر بیلاق \_ قشلاق روی بار اسب می نشاندند، معمولاً سرشان به آن درخت گیر می کرد و پرت می شدند و جان می باختند . در آبادی بامسی وقتی خانواده ای بچه دار می شد، ضمن تبریک گفتن آرزو می کردند که : انشاءاله خوشبخت شود، عصای دست پدرش باشد آنان در جواب می گفتند: آگِ وَلِ جَلْمِ دَارِ بَهْلِه . [زبانزد تالشی هم با این مضمون وجود دارد: اگم شته اولس برزو/ یعنی اگر درخت ممرز کج اجازه دهد. (ویراستار)]

(۳) «جلم» و «شَرِمُ» از گونه های درخت «اولس» «Carpinus» است که در بعضی از کتابها برای هر دو نام فارسی «ممرز» انتخاب شده است درحالی که هم از نظر برگ درخت و هم از نظر رشد و نوع چوب دو درخت متفاوت هستند .

آگه وکّه چی وکّنه .<sup>(۱)</sup>

■ / Agð vake čī vakand / .

□ اگر بشود، چه می شود .

کاربرد: تصور عالی برای چیزی یا کاری داشتن .

\*\*\*

آگه وره بُوگی آو سَرَبِ جُرُ شُنّه باورُ کانه .

■ / Agð vðrð bogi âv sarbejor šonð bâvðr kânð / .

□ چنانچه به او بگویی که آب سر بالا می رود، باور می کند .

کاربرد: در توصیف ساده لوحی کسی گویند .

\*\*\*

آگه و دُنْدانُ خاشُ نبی غیبُ گوته .

■ / Agð ve dondân xâš nebi qeyb goutð / .

□ اگر دندانش از استخوان نبود، حتماً غیب می گفت .

کاربرد: درباره کسی که توضیح و اوضحات می دهد .

\*\*\*

آگه هرُ کرُکی انجیلُ بُخره، آتنا ونه سُو سُو بُخره .

■ / Agð har kârki enjil boxore, atenâ vane souve souve boxore / .

□ چنانچه قرار باشد که هر مرغی انجیر بخورد، پس لک لک باید سبب سبب بخورد .

کاربرد: در استعداد و توان و منزلت آدم ها است که متفاوتند .

\*\*\*

آگه هدِی پیرُ شوِی، آگه ندِی کورُ شوِی .

■ / Agð hade pir šavi, agð nade kour šavi / .

□ اگر دادی پیر شوی، اگر ندادی کور شوی .

کاربرد: بیان دیدگاه خود پرستی و سودجویانه بعضی از افراد است .

\*\*\*

آگه هفتُ کیجا دیشْتَبُو سَرُ سلامتُ نُگنه .

■ / Agð hafta kijâ deyštəbu sar səlāmat nowganð / .

□ چنانچه هفت دختر هم داشته باشد، به کسی سر سلامت نمی گوید .

(۱) اشاره: حکایت ملا نصرالدین است: روزی ملا را دیدند که یک کاسه دوغ داشت و با آرامی قاشق قاشق

به دریا می ریخت گفتند: ملا چه میکنی؟ گفت: میخوام یک دریا دوغ درست کنم. گفتند: مگر ممکن است که

با یک کاسه دوغ یک دریا دوغ درست کرد. گفت: اگر میشد چه می شد .

کاربرد: در باره کسی گویند که از هر نظر مراقب زندگی خویش است و مجیز کسی را نمی گوید.

\*\*\*

آگه یار مَره خابُو، ایجه تا مازندرانِ یِ چاشته را بُو. <sup>(۱)</sup>

■ / Agð yâr mæɾə xâbou, ijð tâ mâzenderân ye čâštə râ bou /.

□ اگر یار مرا بخواهد، از اینجا تا مازندران نصف روز (صبح تا ظهر) راه است.

کاربرد: عشق و علاقه مشکل را آسان و دور را نزدیک می کند.

\*\*\*

الآ بداشت، منت نداشت.

■ / Allâ bedâšt menat nâdâšt /.

□ خدا وقتی نگهدار کسی باشد، منتی ندارد.

کاربرد: درباره داده ها و نعمت های خدایی هیچکس حق ندارد بر دیگری منت بگذارد.

\*\*\*

الآغر خبَر بُبُردنْ \_ ت زنه بی چ وَچه . بُوگُوته: مِ پُشته بارِ کَم نوبُونه بامِ کینه نجاق.

■ / Olâqare xabər bâbordən, te zəne beča vačə. bogoutə: me poštə

bâr kam nobonə bâ me kinə nejaq /.

□ برای الاغ خبر بردند که زن تو کره خر نر زاید. گفت: با وصف این حال نه از بارم کم می شود نه از سیخونک.

کاربرد: وقتی که مشکلات سر جایش باشد و تغییری پیش نیاید.

\*\*\*

الآدِ حَلالِ ارثِ خُولُو بَاره .

■ / Olâde halâl erse xoloua borə /.

□ فرزند حلال زاده از دایی ارث می برد.

کاربرد: نسبت دادن کردار و رفتار نیک (یا بد) فردی به فرد موجه تر (یا بدتر) از او. (یادآور: فرزند

حلال زاده به داییش می رود).

\*\*\*

الآغِ چَرُودارُ قاطرِ چَرُودار، شو منزلِ یِ جای.

■ / Olâqe čarvedâr o qâtəɾə čarvedâr, šou manzəl ye jâj /.

□ چارودار خر و قاطر، شب هنگام در یک کاروانسرا با همدیگر اطراق می کنند.

(۱) به گونه دیگر: مُ یارِ خا، یارِ مِرِ خا، ماندران تا چاشته را. (من یار را می خواهم، یار هم مرا می خواهد،

تا مازندران نصف روز راه است.)

کاربرد: از برابر بودن همه انسانها در پایان راه زندگی ... از بها ندادن به ارزش کارها و استعدادهای افراد.

\*\*\*

أَلَادُ خُدِّ بَادَامَه ، نَوَّوَه ، مَغَزِ بَادَامُ .

■ / Olâd xode bâdâmə, navə, maqze bâdâm / .

□ اولاد مانند بادام است و نوه مانند مغز بادام .

کاربرد: سخن نغزی است که هر دو عزیزند ولی، نوه چیز دیگری است .

\*\*\*

أَلْبَاقِي جَانِ سَاقِي .

■ / Albâqî jân sâqî / .

□ بقیه جانت به سلامت .

کاربرد: در بیان صرف نظر کردن .

\*\*\*

أَلذِينَ وَ الذِينَ ، رُوزِ بَرُوزِ بَدْتَرِ از اَيْنَ .

■ / Allazina vallazina, ruz beruz badtar azina / .

□ روزگار ما روز بروز بدتر می شود .

کاربرد: در بیان یأس و ناامیدی رو به افزایش .

\*\*\*

أَلنَه دِلِ مَوْلُكُونُ .

■ / Alənə dəl molgon / .

□ مار زیر علف ها .

کاربرد: مرموز و خطرناک بودن .

\*\*\*

أَلْفُ ، بِ ، چُكُشِي ، خُدَا مِ (١) آخُونْدِ (مَلَايِ) بُكُشِي .

■ / Alef, be, čokošey, xodâ me âxondə (molâya) bokoši / .

□ الف و ب چکش بشوند و خدا ملای مرا بکشد .

کاربرد: کسی که به وضع موجود رضایت ندارد و خواهان رفع آن با عوامل غیر معمول است .

\*\*\*

(١) به جای «م» لفظ «آم» هم کاربرد دارد .

أَلْفٌ، بٍ، سِتَارٌ، خُدَامٌ آخُونِدِ (مَلَايَ) بَدَرٌ .

■ / Alef, be, sətârəð, xodâ me âxondə bəddâre / .

□ الف و ب ستاره بشوند و خدا ملای مرا سالم بدارد .

کاربرد: کسی که از وضع موجود رضایت دارد و خواهان بقای آن است .

\*\*\*

أَلَنُّ آهُوْ خُشْتِ وَجَّ شِيرِنْدَنَه .

■ / Alan âhu xošte vača šir nadanə / .

□ الان زمانه ای است که آهو به بچه اش شیر نمی دهد .

کاربرد: در تقاضای بی مورد در زمان نامناسب (زمانی که کار زیاد باشد) است .

\*\*\*

إِلْنِگُ أَلْنِگُ وَزِنِ؟

■ / I ləng o ləng vozane / .

□ چرا این پا اون پا می کنی؟

کاربرد: چرا بی تاب هستی؟ چرا بی قراری؟ موضوع چیست؟

\*\*\*

إِلْهِیْ هِجْ گُورِیْ بِي نُورٌ نَبَاشَه .

■ / Elâhi heč guri, binur nebaše / .

□ خدایا هیچ گوری بدون نور نباشد .

کاربرد: وقتی شخص مرده ای که همه فرزندانش نا باب باشند، بیان می شود .

\*\*\*

إِلْهِیَّانَه قُورِیْ .<sup>(۱)</sup>

■ / Elâhiyânə qouri / .

□ قوری آقای الهیان .

کاربرد: در باره چیزی است که: خیر و برکتش زیاد است .

\*\*\*

إِمَّ آدَمُ نِیَه .

■ / Eme âdəm niya/ .

□ از آدم های ما نیست - از ما نیست .

کاربرد: از نقطه نظر: شخصیتی - کاری - منافع گروهی... به ما نمی خورد.

(۱) اشاره: آقای شیخ علی اکبر الهیان، یکی از روحانیون معاصر رامسر است که کراماتی را به او نسبت می دهند از جمله اینکه: با یک قوری کوچک چای، از دهها مهمانش پذیرایی می کرد .

\*\*\*

امال م گولوی جیر نوشونه .

■ / I māl me goluya jir nošonð / .

□ این مال (جنس) از گولوی من پایین نمی رود .

کاربرد: در اجتناب از مال حرام خوردن است .

\*\*\*

ام اسب همیشیک کُل نیه .

■ / Eme asb hamišik kol niya / .

□ اسب ما همیشه لنگ نیست .

کاربرد: نیاز ما موقتی است - همیشه محتاج نیستیم .

\*\*\*

ام اگه دیریا بی شیم، ی گل او ونه خُشت همَر بَیریم .<sup>(۱)</sup>

■ / Amo agð deyryâ bišim, ye golð âv vane xošte hamra bobourim/ .

□ ما اگر بخواهیم دریا هم برویم، یک کوزه آب باید همراه خود ببریم .

کاربرد: در بد آوردن است . (یادآور: قدم نامبارک محمود - پا بدریا زند، برآرد دود .)

\*\*\*

امامزاد دُونی شیشاردار (متولی) زیارت کُنه .<sup>(۲)</sup>

■ / Emânzâdð doni šišâr dârð ziyârt kânðn / .

□ به احترام امام زاده، درخت شمشاد [ متولی ] را هم زیارت می کنند .

کاربرد: در باره از این است که: کسی که عزیز یا محترم باشد، افراد وابسته به آن هم عزیزند .

\*\*\*

ام بلد بره<sup>(۳)</sup> دُرون نوشونه .

■ / Eme balðð barð doroun nošanð / .

□ از دروازه حیاط ما داخل نمی رود .

(۱) در همایش «انسان و آب» تیرماه سال ۱۳۸۱ - رامسر موضوع سخنرانی استاد دکتر باستانی پاریزی

«قنات در کرمان» بود . او در مقدمه سخنرانی خود ضمن تحسین از زیبایی های رامسر و بارندگی شمال

و ساحلی بودن شهر رامسر این زبانزد را مصداق بحث خود دانست :

«آب از ساحل از بهر دریا بردار» یعنی من در کنار دریا و در سرزمین باران خیز از «قنات» سخن

می گویم .

(۲) معمولاً در حریم بعضی از امام زاده های منطقه درختان شمشاد زیاد است .

(۳) بلد بر: دروازه چوبی حیاط خانه های روستایی را « بلدبر » می گویند .

کاربرد: وقتی شخصی توان خرید شیئی را نداشته باشد، می گوید که خود نوعی انصراف است.

\*\*\*

اُم بُمردِ گاو، نیمکاییم. (۱)

■ / Amo bomordə gāvə nimekâim /.

□ شریکی هستیم که گاو مان مرده است.

کاربرد: کله یا شکایتی است از: گسیختگی رابطه عاطفی بین دو نفر یا دو خانواده.

\*\*\*

اُم پیلای لیوی مانیم، عروسای یر پُلا پُوجنیم، عزای ر او گرما کانیم.

■ / Amo pilâ leyviya mânim, orusiyare polâ pâčanim azâyare âv garmâ kânim /.

□ ما مانند دیگ بزرگ هستیم، برای عروسی پلو می پزیم و برای عزا (شستن مرده) آب گرم می کنیم.

کاربرد: وادار کردن شخصی به انجام چند کار مختلف \_ در مقام اکراه از انجام عملی.

\*\*\*

اُم پله (کُری) (۲) مُسانیم همه اُم سَرَجی شوِن (۳).

■ / Amo polə(korpi) mosânim hamə ame sarə ji šonən /.

□ ما مانند پل هستیم که همگان از روی ما عبور می کنند.

کاربرد: در فروتنی و افتادگی شخص گویند که گاهی برای رسیدن به مقاصد خود از افتادگی آنان بد استفاده می کنند.

\*\*\*

اُم پیرا بیَم، دُنیا جُوَان.

■ / Amo pirâ beym, donyâ jevân /.

□ ما پیر گشتیم و دنیا جوان.

کاربرد: در مواجهه با شگفتی های بهار طبیعت است.

\*\*\*

(۱) نیمکا: کسی است که: نصف (نیمه) یک گاو یا گوساله را با شخص دیگری شریک باشد. دختری رفته

خانه شوهر، و با داشتن چند فرزند می میرد. پدر و مادر دختر به نوه ها می گویند: اُم بُمردِ گاو نیمکاییم.

نقل از: سید قاسم میر هاشمی

(۲) کُری: واژه روسی پل است.

(۳) به گونه ای دیگر: اُم خُد پُل، هِمِن اُم سَر شوِن.

### اُمِ پا دِ لَبِ گُورِه.

■ / Ame pā de labe gurə / .

□ پای مالِب گور است .

کاربرد: پایان راه زندگی است، دلیلی برای انجام ندادن کاری از سوی فرد مسن .

\*\*\*

اُمُ تِ خُدَا بِيَاْمُرْزِي نَخْسِيْمُ، تْ اَمْرَه گُورُ دَرُ گُورِي نَدَه .

■ / Amo te xodā biyāmorziya nōxāsīm, to amərə gur dar guri nade / .

□ ما خدا بِيَاْمُرْزِي تِ را نخواستيم تو نفرين گور به گور شدن را بِنَا نَدَه .

کاربرد: در کار ما دخالت نکن . (یاد آور: ما را به خير تو اميدي نيست شر مرسان.)

\*\*\*

اُمِجَالُ كِ تِ آوازِه بَا، بِنْدِ بُنِه خَانَ زاده بِي .

■ / O mejāl ke te āvāzə bā, bande bonə xanzādə bi / .

□ آن زمانی که شهرت و آوازه داشتی پسر خان منطقه بند بن بودی .

کاربرد: در دگرگون شدن وضعیت شخص و تنزل رتبه و مقام او گویند .

\*\*\*

اُمِجَالُ خُرْدِ شِلِ شِلِه اُرْبُو، نُكْتِ باهارانِ كِي بُو ؟

■ / O mejāl xorde šəl šələ orbu, nogoute behārān keybu / ?

□ آن وقت که امروز پخته (کلابی رسیده) می خوردی نکفتی کی بهار می شود ؟

کاربرد: کسی که اسراف می کند و آینده نگر هم نیست . (یاد آور: آنوقت که بلبل مستانت بود، فکر

زاستانت نبود ؟)

\*\*\*

اُمِجَالُ كِ جَوَانِ بَامِ مِرِه نِي دِي . (۱)

■ / O mejāl ke jovān bām mərə neydey / .

□ زمانی که جوان بودم مرا ندیدی .

کاربرد: بیان این ادعا است که: منم سري بين سرها داشتم .

\*\*\*

سَلَمِ\* رَوَانِ بُمِ مِرِ نِي دِي

كش نِي شِينَابُمِ مِرِ بِي دِي ؟

(۱) اُمِجَالُ كِ جَوَانِ بُمِ مِرِ نِي دِي

اِسِ پِيرَايُمِ مِرِ بِي دِي ؟

\* سَلَم - سرو



آم چُم کِلاچا با .

■ / Ame čom kətāčā bā / .

□ چشم ما خیره ماند .

کاربرد: در انتظار ماندن .

\*\*\*

آم چُکُردِه مَچِدْ آم گُردِنِه بَزَ .

■ / Ame čokordə mačəd eme gardənə baza / .

□ مسجدی که خودمان ساخته بودیم، گردنمان را زد .

کاربرد: به کسی یاری می کنند تا «به جایی» برسد و بعد از «کسی» شدن به یاوران خود ضربه می زند .

\*\*\*

آم چُمِه وَاَسِه .

■ / Ame čomə vāsə / .

□ چشم ما می خواست .

کاربرد: کسانی که فقط از نقطه نظر روانی تمایل به انجام کاری را دارند ولی در عمل کاری از آنان بر نمی آید . (یادآور این سخن ویل دورانت در دوران پیری است: «فکر می خواهد که به کار تحقیق ادامه بدهم ولی تن جواب نمی دهد» .)

\*\*\*

آم چُم وِکْتِه قَصَابِه سَگِه چُم .

■ / Ame čom vəkətə qassābə sagə čom / .

□ چشم ما مانند چشم سگ قصاب شد .

کاربرد: در انتظار بودن همراه با اشتیاق .

\*\*\*

آم چُم سِی کَس ب کَس بَگِنِسِه .

■ / Ame čome se, kas be kas bəgnəsə / .

□ سفیدی و سیاهی چشم ما بهم برخورد کردند .

کاربرد: مدت‌های طولانی چشم به راه بودن .

\*\*\*

آم خانِه اُنْدِی سَرْدِه اَز گِرِ گِیْتِه شَنِه .

■ / Ame xānə andi sardə azza gabər gitə šanə / .

□ خانه ما آنقدر سرد است که می شود در آن گبر (ایبیا) شکار کرد .

کاربرد: در مواجهه با مکان بی رونق ، نداشتن امکانات لازم برای گرم کردن .

\*\*\*

أَمْ خُ ي كَيْسَه پُولَه گِپَه نَزِيمْ؟

■ / Amə xo ye kisə pulə gapə nazeim ?/.

□ ما که صحبت یک کیسه پول را نکردیم؟

کاربرد: در بیان کم توقعی - ما که خواسته زیادی نداریم.

\*\*\*

أَمْ خُ كَسِنَه شِيْمْ.

■ / Amo xo kasənə šiyem /.

□ ما که همه از خود مانیم (با هم هستیم).

کاربرد: معمولاً وقتی در یک آبادی یا برای یک طایفه و فامیل مشکلی پیش بیاید، برای رفع غائله از این

زبانزد بهره می گیرند و می گویند که ما از یک دودمانیم.

\*\*\*

أَمْ خِيَاطُ بِنِيْشْتَه، أَبْجِي أَرْدَمْ بِيْشْتَه.

■ / Ame xeyâṭ beništə, abji ardam bebištə /.

□ خیاط ما برای دوخت و دوز لباس عروسی بساطنش را پهن کرد، آرد خواهر بزرگ هم برشته شد.

کاربرد: فراهم بودن همه مقدمات برای «وقوع» مسأله ای.

\*\*\*

أَمْ خُدَا بَنْدَه نِيَه.

■ / Ame xodâ bandə niya /.

□ خدای ما را بنده نیست.

کاربرد: کسی که نافرمان و متهم است، وقتی کار خلاف عادت از کسی سر بزند این زبانزد کاربرد

دارد.

\*\*\*

أَمْ دَر دَنْگَنَه.

■ / Amə dar danəkanə / .

□ اندازه در ما نیست - بزرگتر از در ما است - از در ما وارد نمی شود.

کاربرد: خریدی یا ازدواجی در پیش رو است، وقتی قیمت شی یا شرایط ازدواج سنگین و در توان

شخص نباشد با این زبانزد انصراف خود را اعلام می کند.

\*\*\*

أَمْ دِلَه فُوسِي دِي نِي. (۱)

■ / Ame dälə fosey diney /.

□ دل ما را فرو ریختی .

کاربرد: وقتی کسی عملی انجام دهد که باعث ترس شود .

\*\*\*

أَمْ دِ بَرَسِيْمُ .

■ / Amo de barðseym /.

□ ما دیگر رسیده شده ایم .

کاربرد: پایان راه زندگی یا حسرت در برابر عملی بزرگ که توان انجامش را نداشته باشیم کار برد دارد.

\*\*\*

أَمْ دِ خِيْلِي وَخْتَه آدَمِيْمُ .

■ / Amo de xeyli vaxtə âdämim /.

□ خیلی از سن و سال ما گذشته است .

کاربرد: وقتی کسی حوادث گذشته را بازگو می کند این سخن کاربرد پیدا می کند .

\*\*\*

أَمْ دِلْ خُوشَه ، أَرْبَابَه (سرهنگ) چارودارِيمُ .

■ / Ame däl xošə, arbâbə çârve dârim /.

□ دل ما خوش است که چارودار ارباب هستیم .

کاربرد: اشاره به کسی دارد که: می داند «آینده» ندارد ولی تظاهر به راضی بودن از زندگی می کند .

\*\*\*

أَمْرَه كَمْ كَارْ وَنِكْتَه .

■ / Amərə kam kâr vanəktə /.

□ کار کمی نسبت به ما نشده است .

کاربرد: تعجب از تقاضا یا کار غیر منتظره کسی است . (یادآور: فقط همین مانده بود.)

\*\*\*

أَمْرَه كُورْ كَيْفْ بُكُرْدَه .

■ / Amərə kur keyf bokordə /.

□ کیف ما را کور کرد .

کاربرد: بساط نشاط و شادی افراد را بر هم زدن است .

\*\*\*

(۱) به گونه ای دیگر: دِلْ فُوسَايْنُ. یا، أَشْكُمُ فُوسَايْنُ. (دل یا شکم ما را فرو ریز).

اَمْرَه كُفْتُ بُكْرَدَه .

■ / Amərə koft bokordə / .

□ کوفتمان کرد .

کاربرد: برنامه ما را به هم ریخت، عیش ما را بر هم زد .

\*\*\*

اَمْرُو مَرِه مَرْدَه وَنَه، فَرْدَا خُ م مَرْدَه هَنَه .

■ / Emrou mərə marde vand, fardā xo me marde hanə / .

□ امروز من «مرد» می خواهم فردا «شوهر» من می آید .

کاربرد: نیاز به چیزی در زمان خاصی .

\*\*\*

اَمْرُو چَاشْت مَاسِ پَلا بُخْرَدَه .

■ / Emrou čāšt mās pələ boxərdə / .

□ ناهار امروز را کته با ماست خورده است .

کاربرد: اشاره به کسی است که: در انجام کارها سست و کم تحرک باشد .

\*\*\*

اَمْرُو مَرِه فَرْدَا تَرَه .

■ / Emrou mərə fardā tərə / .

□ امروز برای من، فردا برای تو .

کاربرد: هر روز نوبت یکی است .

\*\*\*

اَمْرُو، فَرْدَا، دُو دَنَه .

■ / Emrou, fardāya, dova danə / .

□ امروز فردا را می دواند .

کاربرد: رفتار و کردار زمان حال تاثیر گذار در رفتار و کردار زمان آینده است (یادآور: گذشته چراغ

راه آینده است.)

\*\*\*

ا مَرْدِومِ مِیْلِجِ پَرَادَنَن .

■ / I mordom milja paradanən / .

□ این مردم گنجشک را می پرانند .

کاربرد: کسانی که فقط در پی عیب و ایراد دیگرانند .

\*\*\*

امروزه میلج خنه، دیگ رو<sup>(۱)</sup> میلج ک «جیم جیم» یاد بده .

■ / Emruzə milje xanə digruə milgake jīm jīm yād bade /.

□ گنجشک امروزی می خواهد به گنجشک دیروزی جیک جیک کردن را آموزش بدهد .  
کاربرد: وقتی است که: فرد کم تجربه و کم اطلاعی بخواند در مقام ارشاد فرد آگاه و با تجربه (بخصوص در زمینه های سیاسی و اجتماعی) بر آید

\*\*\*

ام رفاق ولاته «پورچو» کولبار مانه .

■ / Eme rəfâq vəlâtə porcu kolbârə mânə /.

□ دوست ما انکار کوله بار (پشته) پایه های چپری است که او (باز) شده باشد .

کاربرد: درباره افراد خسته و شل و ول است .

\*\*\*

امروز، خ خ، فردا آ. آ.<sup>(۲)</sup>

■ / Emruz xoxo, fardâ ou ou /.

□ امروز به به فردا آه، آه .

کاربرد: در مورد دم دمی مزاج بودن افراد است .

\*\*\*

امروز وچک شان، پر مارر فاتحه نخانن .

■ / Emruzə vačekə šân per, mârare fâtehe noxânən /.

□ بچه های امروز برای پدر مادرشان فاتحه نمی خوانند .

کاربرد: اشاره به سست شدن سنت و آداب رسوم دارد .

\*\*\*

امروز آدم، فردای ر نیه .

■ / Emruzə âdəm, fardâya re niya /.

□ آدم امروزی برای فردا نیست .

کاربرد: اشاره به کوتاهی عمر یا حوادث جان گیر دارد .

\*\*\*

(۱) به جای: دیگر، واژه «دوگروز» هم آمده است . و به جای جیم جیم: جیب جیب یا چپ چپ یا جیک جیک هم می گویند .

(۲) به گونه دیگر: امروز، ب ب فردا آ. آ.

اَمْرَمْ گُونِیمْ گُوسِنْدُ دُمِبِه دَرِه، نِگُونِیمْ بُوْز دُمِبِه دَرِه .

■ / Aməram gunim gusənd dombə darə noganim boz dombə darə / .

□ ما هم می گوییم گوسفند دنبه دارد، نمی گوییم که بز دنبه دارد .  
کاربرد: در بیان یکی بودن حرف دو نفر .

\*\*\*

اَمْرِه وِ چِ، خُشْتِرِ دِ چِ .

■ / Aməra veča xoštəra deča / .

□ از مال ما برداشت به مال خود اضافه کرد .  
کاربرد: ما را به خاک سیاه نشاند و خود به دولت رسید .

\*\*\*

اَمْرُوْزْ کِچِه صِدَا کانه، فَرْدَا تَرُ .

■ / Emruz kačə sedā kânə fardā to:or / .

□ امروز صدای قاشق می آید فردا صدای تبر .  
کاربرد: خورندگان امروز کارگران (تولید کنندگان) فردايند .

\*\*\*

اَمْسَالْ کُلْ کُلا دَارِ .

■ / Emsal kal kolā dārə / .

□ امسال کچل کلاه دارد. کچل امسال برای خود کلاه فراهم نموده است .  
کاربرد: وقتی که اوضاع جوی تغییر کند یا اینکه سال، سال بارندگی باشد .

\*\*\*

اَمِ سَرِ بِيَشْکِنِ، اَمِ نَرْخِه نِيَشْکِنِ .

■ / Ame sarə biškən, ame nərxe niškən / .

□ سر ما را بشکن، نرخ ما را نشکن .  
کاربرد: در یک کلام بودن گویند .

\*\*\*

اَمِ سَرِ فِقْطُ سِيْفَايِ .

■ / Ame sar faqat sifāya / .

□ سر ما فقط جدا است .  
کاربرد: در بسیار همدل و هم زبان بودن است .

\*\*\*

أم سَر دِ بَت دِ نِه .

■ / Ame sar de beta deniyð / .

□ سر ما دیگر بهتر از این نیست .  
کاربرد: در بیان بدشانسی است .

\*\*\*

أم سَرِه دَرِه .

■ / Ame sarð darð / .

□ در سرما است. سرنوشت ما است .  
کاربرد: وقتی که با مشکلی روبرو شویم که غیرمنتظره باشد .

\*\*\*

امسال سیا ساله .

■ / Emsâlð siya sâlð / .

□ امسال سال سیاه است .  
کاربرد: در پیش رو داشتن سال بد یا سال سخت است .

\*\*\*

امساله عروسه ونه سال دِ بَنی .

■ / Emsâlð arousð vane sâte de bani / .

□ عروس امسال را سال دیگر باید دید .  
کاربرد: در این است که: درباره شخصیت افراد زود نباید اظهار نظر کرد .

\*\*\*

أم سَگْ بُو شُو، شِمِ پَرچینه کِش بَز .

■ / Ame sag bošâ šeme perčînð kəš baza / .

□ سگ ما رفت چپر شما را شاشید .  
کاربرد: اشاره دارد به اینکه: قضیه از مقوله سست و بی ارزشی است. یا نسبت فامیلی دادن به کسی است که وابستگی های خیلی خیلی دوری دارد .

\*\*\*

امسال کَرکَم<sup>(۱)</sup>، سال دِ چُملاک، ایند سال شُونم کرک کین لُوکا.

■ / Emsâl kərkm, sâte de čomlāk, inde sâl šonom kərkd kinð lokā / .

□ امسال مرغم، سال دیگر می شوم جوجه، سال بعد از آن می روم درون مقعد مرغ .  
کاربرد: اشاره به سیر قهقراپی در زندگی دارد . (یادآور: ترقی معکوس کردن.)

(۱) کرک: مرغ خانگی، چملاک=جوجه

\*\*\*

أَم سَرَّ وَكْتَه أَسَانَه سَرَه كَمِجْ .<sup>(۱)</sup>

■ / Ame sar vakətə assânə sarə gamej / .

□ سر ما شده مانند «گمچ» سر آستانه .

کاربرد: در ناامیدی است .

\*\*\*

أَمَشَبْ تِ عَرُوسِيْ يَ .

■ / Emšab te arousiya / .

□ امشب شب عروسی تو است .

کاربرد: کارت تمام است، شدیداً ادب خواهی شد .

\*\*\*

أَمَشُؤْ شَالَه مَار عَرُوسِيْ يَ .<sup>(۲)</sup>

■ / Emšou v šâ:lə mârə orousiya / .

□ امشب شب عروسی مادر شغال است .

کاربرد: بیان شادمانی موقتی و بی اساس است .

\*\*\*

أَمْ شِمِ نُمَكَه بُخَرْدِيمِ .

■ / Amo šeme nomokə boxârdim / .

□ ما نمک خورده شما هستیم .

کاربرد: ما کسی نیستیم که محبت ها و خوبی ها را فراموش کنیم .

\*\*\*

أَمْ شَانَسْ، دَرُ دَرَه، دَمَرَو كَتَه .

■ / Ame šâns dar darə damoro katə / .

□ بخت و اقبال ما در دره ها دمرو افتاده است .

کاربرد: در بیان ناامیدی گویند .

\*\*\*

(۱) گمچ: ظرفی است از جنس گل، که در آن خورشید درست می کنند یا ماهی برشته (گرد بیج) درست می کنند. به اشخاص کم استعداد هم «گمچ» می گویند .

(۲) اشاره: در فصل بهار که ممکن است در عرض یک روز یا چند بار رگباری ببارد و سپس آفتاب بتابد زبانزد «شاله مار عروسی ی» کاربرد پیدا می کند.



آمِ عَرُوسُ هُچکِ دَانِه، وَچکِ دَانِه، پَنِیرِ گُودَ قَاشِ کُردَانِه. <sup>(۱)</sup>

■ / Eme arous hačəkə dānə, vačək dānə, penir godā qaš kordānə /.

□ عروس ما این کار را بلد است، آن کار را بلد است حتی بلد است که قالب پنیر را قاچ بکند.  
کاربرد: درباره کسانی گویند که: در اثر عدم آشنایی با بسیاری از مسایل روز جامعه از انجام کارهای ساده هم تعجب می کنند.

\*\*\*

آمِ فَکِه کَکِ دَرِه.

■ / Ame fakə kak darə /.

□ در آشیانه ما کک است. (کک افتاده است).

کاربرد: بروز مشکلی در کار.

\*\*\*

آمِ قِیَامَتِه لُوسِه هَمِیشِیکِ بِخَاسِه نِیِه.

■ / Ame qiyāmatə losə hamešik bəxāsə niyə /.

□ خمیر روز قیامت ما همیشه آماده است.

کاربرد: ما همواره دچار درد سر و مشکل هستیم.

\*\*\*

آمِ کَلِه وَکْتِه نِقَارچی اسبِ کَلِه. <sup>(۲)</sup>

■ / Ame kallə vakətə neqārčī aspə kallə /.

□ سر ما شده مانند سر اسب نقاره زن.

کاربرد: اشاره به محیط شلوغ و پرسرو صدا دارد.

\*\*\*

آمِ کَارِ اَوَازِه دَرِه.

■ / Ame kār āvāzə darə /.

□ کار ما شهره و جنجال (سر و صدا) دارد.

کاربرد: به کارهای ما ایراد می گیرند. یا فقط به کارهای ما توجه می کنند.

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: آمِ عَرُوسُ هُچکِ دَانِ، وَچکِ دَانِ، نَشْتِ پَنِیرِ چِ پارِ کُردَانِ. از دفتر: مرحوم حسین صفاتیان

(۲) در گذشته کسانی که در جشن عروسی سُرنا و نقاره می زدند سوار بر اسب به جشن ها می رفتند و در همان حال نقاره و سُرنا می زدند. به گونه ای دیگر: اِمِ گُوشِ وَکْتِه سُرناچی اَسوِ گُوشِ. گوش ما شده مانند گوش اسب نوازنده سُرنا.

أم کُنْسُ<sup>(۱)</sup> باپوته .

■ / Ame konos bāpotə / .

□ ازگیل ما پخت .

کاربرد: سالخوردهگان درباره ناتوانی و پایان عمر خود و همچنین بعضی برای به بن بست رسیدن کارشان به کار می برند .

\*\*\*

أم کارُ رُو بُمَ .

■ / Ame kār ro: boma / .

□ کار ما گره خورد .

کاربرد: کار پیچیده شد . / مشکل پیش آمد / کار دست و پا گیر شد .

\*\*\*

أم کارُ برآزه بُمَ .

■ / Ame kār, berāzeh boma / .

□ کار ما دست و پا گیر شد .

کاربرد: نتیجه مطلوب نیست . مشکل فراهم شد . ابزار و وسایل کار آماده نیست .

\*\*\*

أم کینه گاوِ شاخه هَمَرَجَنگَ نَدَ .

■ / Ame kinə gāv šaxə hamra ŷang nade / .

□ نشیمن ما را با شاخ گاو جنگ نده .

کاربرد: ما را با قوی تر از ما در نینداز \_ ما را با آدم های ناجور درگیر نکن .

\*\*\*

أم گَرْدِنُ مِلَاتُ نَدَرَه ، تا اَمَ گَپَ بُخَارُ بَدَرَه .

■ / Ame gardən mlāt nedarə, tā ame gap boxār bedare / .

□ گردن ما ملات ندارد تا حرف ما اثر داشته باشد .

(۱) کُنْسُ (ازگیل) آخرین میوه پاییزی است. به همین دلیل بعضی ها عقیده دارند که نام درست آن «کُنْدَرَس» است .

در کتاب: (جنگل و درختان و درختچه های ایران)، نوشته آقای دکتر حبیب اله ثابتی درباره کنس یا ازگیل آمده است: ازگیل در تمام جنگل های شمال ایران انتشار دارد. نام علمی جنس ازگیل از دو واژه یونانی Mesos به معنای نصف و Pilos به معنای کره اقتباس شده است. کنس (ازگیل) در آستارا به نام «سرزر» و در توالش به نام «ترش سر» و در رامسر و شهسوار به نام «ترش کنس» و در مناطق مختلف دیگر مازندران به نام های: کنوس - کونوس - کندز - کندس و نامیده می شود .

کاربرد: چون قدرت ندارم کسی به حرفمان توجه ندارد .

\*\*\*

أَمْ گَاوُ بَزَسَه دُونِگَلِیْ .

■ / Ame gāv bezasə dungalī / .

□ گاو ما دو قلو زایید .

کاربرد: بیان ایجاد مشکل .

\*\*\*

أَمْ گَاوُ بَچَ مِ کُولُو (مِکُولُو) .

■ / Ame gāv beča me kolu / .

□ گاو ما گوساله ماده زاییده است .

کاربرد: برای ادامه کار یا راه ، مانع غیر منتظره ای پیش آمده است .

\*\*\*

أَمْ گَبِ خُدِ وِیُوسِنِ کُلَا أُسْیِجِ .

■ / Ame gap xode ve posən kolâ ospoç / .

□ حرف ما انگار شپش کلاه پوستش است .

کاربرد: در بی تفاوتی «شنونده» نسبت به حرف های «گوینده» گویند .

\*\*\*

أَمْ لِاَحْنُدِسْ، گَنْدُمُ آفتَاوِ بَدِیْمِ .

■ / Ame lâxondəsa gandom âftâv badeym / .

□ روی طناب ما گندم پهن کرده ایم تا با گرمای آفتاب خشک شود .

کاربرد: جواب منفی دادن .

\*\*\*

أَمْ مِّنْ بُخْسِی لَحَفْ کَرِ نَدِیْ ؟

■ / Ame men boxosi lahaf kare nadi / .

□ می خواهی بین ما (وسط) بخوابی کرایه لحاف ندهی ؟

کاربرد: اعتراض به کسی است که : مقدماتی را تدارک می بیند تا بدون تحمل زحمتی از امکانات دیگران

بهره مند گردد .

\*\*\*

أَمْ مَوْسِ مَوِیْ .

■ / Ame musə muya / .

□ موی «مقعد» ما است .

کاربرد: مزاحم

\*\*\*

أَمْ نَ كَرِكِ قَارِقَارِهِ بَدِيمِ نَ سَاتُورِ صِدَائِ .

■ / Amo na kārka qār qārē bedeym na sātūrē sedāya / .

□ ما نه قیل و قال مرغ را شنیدیم و نه صدای ابرار (ساتور) پخت و پز آن را .  
کاربرد: کسی که با امید مهمان شدن وارد منزلی می شود ولی مقدمات پذیرایی را احساس نمی کند و این زبانزد را به کار می برد .

\*\*\*

أَمْ نُمْدُ لُولِ .

■ / Eme nomod lūla / .

□ نمد ما در هم پیچیده شده است .  
کاربرد: کار ما تمام است - بیچاره شدیم .

\*\*\*

أَمْ نَ تَبِ زَنِيمُ ، نَ تَبِ غِيرِ .

■ / Amo na tob zenim, na tob gir / .

□ ما نه توپ می زنیم و نه توپ می گیریم .  
کاربرد: ما کاره ای نیستیم . (یادآور: نه سر پیازیم و نه ته پیاز .)

\*\*\*

أَمْ وَكْتِيمِ دَشْتِه دِلِه مَامَدِ .

■ / Amo vak̄tīm daštē dālē mamad / .

□ ما مانند محمد که در صحرا و دشت است، شده ایم .  
کاربرد: در باره کسی است که: بی قرب و منزلت است . مال و منالی ندارد .

\*\*\*

أَمْ هَيْتَ بَارِ بُمَيْمِ .

■ / Amo hita bār bomeym / .

□ ما همینطوری بار آمدم (تربیت شدیم) .  
کاربرد: داشتن فرهنگ ویژه (دیدگاه ویژه) است .

\*\*\*

إِمِيرُ أُمُو أُسَابُ ، هَمَّچِنِ رُو زَرِ هَسَابَا .

■ / Emir omu osâ bâ, hamčen rouzare hessâbâ / .

□ عمو امیر استاد بود و برای چنین روزی آماده بود .  
کاربرد: در فرصت طلبی اشخاص گویند .

\*\*\*

أمیرِ علیُّ بَا مِ شَا پَسَرُ، پَا کَار بُشُو مِ بَامِ سَرُ.

■ / Amir Ali bâ mišâ: pesar, pâkâr bošo me bâmê sar /.

□ امیر علی پسر بزرگم بود، کمک (پادوی) کدخدا رفت پشت بام من .

کاربرد: عدم حمایت و توجه فرزند نسبت به خانواده است .

\*\*\*

أُمیدُ بَیْزِ خُردِنِه .

■ / Omid beyzê xordênê /.

□ امید بهتر از (به از) خوردن است .

کاربرد: در تاثیر امید و امیدوار بودن است .

\*\*\*

أُمیدِ نَانُوَا بِي نَانِ بُمَانِمِ، أُمیدِ خَانَخَا بِي شَامِ.

■ / Omidê nânevâ bi nân bomânê, omide xânexâ bi šâm /.

□ اگر به امید نانوا بمانم بی نان می شوم و اگر به امید صاحبخانه بمانم بدون شام .

کاربرد: آدمی باید خود حرکت و اقدام کند نه اینکه منتظر اقدام این و آن باشد .

\*\*\*

أُنْ آوَهْ آوْ کَشَنِه .

■ / On âvê, âv, kašanê /.

□ او آب را هم آب می کشد (تمیز می کند) .

کاربرد: آدم های وسواسی (زیادی) .

\*\*\*

أُنْ، آزارُ دَارِهْ<sup>(۱)</sup> تَکِی بَدَا دَارِهْ .

■ / On âzâr dêrê takey bedâ dêrê /.

□ او به درخت آزاد تکیه داده است .

کاربرد: اشاره به داشتن پشتوانه (حامی) قومی است .

\*\*\*

(۱) آزار دار: نام فارسی آن: درخت آزاد و نام علمی آن zelkova , carpinifolia است .

درخت آزاد یا آزاد دار در شمال ایران وجود دارد . چوب آن قابل ارتجاع است . در تهیه: چان چو - و مال بند کاجم (گاو آهن) مصرف دارد . نام محلی آن در گیلان: آزاد دار و در رامسر و شهنسوار: آزاردار ،

می باشد . کتاب: جنگل ها و درختان و درختچه های ایران ثابتی، حبیب الله ص ۷۷

أَنَّهُ أَسِپْ مِی شِیمِ دَارَه<sup>(۱)</sup> دُوْبِستْ نِیه .

■ / Onə asp mišim dārə dobost niya /.

□ اسب او به بوته گل بنفشه بسته است .

کاربرد: اشاره به آدم های نگران و عجول دارد.

\*\*\*

أَنْ أَمِ تَشَهْ آو نَزَنَه .

■ / On ame tašə âv nazanə /.

□ او کسی است که آتش ما را آب نمی زند .

کاربرد: شخصی که مفید نباشد یا حرف شنوی ندا شته باشد .

\*\*\*

أَنَارُ آوَه دِلَه کَلِیزُ .

■ / Anâr âvə dələ keliz /.

□ ملاقه داخل آب انار .

کاربرد: در سیاه چهره بودن فرد(زن - مرد) گویند - سیاهی چهره در هنگام اوج عصبانیت و خشم .

\*\*\*

أَنْ أَگَه سِنُگَم بِي، بَتَرِگَه سِبَا .

■ / On agə sengam bi batərkəsbâ /.

□ او اگر از جنس سنگ هم بود، تا کتون ترکیده بود .

کاربرد: بیان شدت فشار و ناراحتی زندگی کسی است .

\*\*\*

أَنْ أَرَبَادَارِبُنَه شِلَکَه .

■ / On, arbâ dārə bonə šalekə /.

□ آن شغال زیر درخت خرمالوی جنگلی است .

کاربرد: کسانی که با رندی زندگی می کنند .

\*\*\*

أَنْ أَمِ تَعَلَه<sup>(۲)</sup> دِلَه مَهْرُ وِکْتَه .

■ / On ame te:lə dələ mahr vakətə /.

□ او مار داخل آستین ما شده است .

کاربرد: در توصیف دشمنی ورزیدن .

(۱) می شیم = بنفشه ، می شیم دار = بوته بنفشه .

(۲) تعل = آستین .

\*\*\*

أَنْ أَزُ « نِتَاجِ » كَرُ كَزِنَ . (۱)(۲)

■ / On az nātâje kar gazðna / .

□ او از خانواده گزنه بدون گزش است .

کاربرد: او شخصیتی است که دارای خلق و خوی آرام و اذیت و آزارش به مورچه هم نمی رسد .

\*\*\*

أَنْ أُنْدِي بِأَغْيَرْتَه كَ إِسْيَاسِنْغُ وَ سَ چَرخُ بُوْرَه، كَپِ نَزْنَه .

■ / On andi bâ qeyratð ke eysiyâ seng ve sâ çarx boxâre  
gap nazanð / .

□ او آن اندازه غیرت (آبرو) دارد که چنانچه سنگ آسیاب هم روی سرش بگردد، حرف نمی زند .

کاربرد: در مورد اشخاص خویشتن دار و با عزت نفس است .

\*\*\*

أَنْ أُنْدِي خُجْرِكِ وَرِه نَانِ دَلْ وَ پِيچُ بُوْرَه .

■ / On andi xojoꝛð ke vðrð nânð dâl vepič boxor / .

□ او آنقدر خوب است که می توانی لقمه کنی و بخوری .

کاربرد: در بیان رفتار و کردار نیک شخص گویند .

\*\*\*

أَنْ أَشْكُمُه سَ أَقُوْرُ إِيشْكِيْنِي شَنَه .

■ / one oškomð sa âqoz iškine šanð / .

□ روی شکم او می توان کردو شکست .

کاربرد: اشاره به چاق بودن کسی دارد .

\*\*\*

أَنْ أَسَآنَه تُوْرُ كَشْ وَكَنَه .

■ / On assanð toru kaš vakanð / .

□ او جارو کش آستانه خواهد شد .

(۱) گرگزنه = گزنه ناشنوا = گزنه ای که خاصیت گزش آن بسیار کم است .

اشاره: حدود چهل سال قبل، مادری در مراسم عروسی یکی از دخترانش ابراز نگرانی می کند که نکند داماد تازه اش هم مانند داماد قبلی اش، دخترش را مورد اذیت و آزار قرار دهد . یکی از اقوام نزدیک داماد بلافاصله می گوید: خیالت از هر نظر راحت باشد. «اُمُ نتاج کر گزنه ایم» اذیت و آزار ما به کسی نمی رسد .

(۲) به گونه دیگر: اُنُ اَزِنْتَاچِ سَبِيْدِ اَسُو . (از خانواده اسب سفید است . یعنی خود را از دیگران یک سر و کردن بر تر می داند.)

کاربرد: در بی استعدادی کسی گویند .

\*\*\*

أنه أُسْبِجُ ورزای .

■ / Onə ospoʃ Varzaia / .

□ شپش او گاو نر است .

کاربرد: گاه را کوه جلوه دادن .

\*\*\*

أَنْ أُنْدِي زَرْتْگَه كِ دَارِ بُنَه بِي يْتَه وَ سَرِ خَبِرُ نَدْرَه .

■ / On andi zərangə ke dārə bonə biyanə və sar xəbər nedarə / .

□ او آنقدر باهوش است که درخت را از بن می برد، سر درخت خبر دار نمی شود .

کاربرد: درباره کسانی گویند که: در ارتباط با آنان باید محتاط بود .

\*\*\*

أَنَارَه مِنْ خَاشُ .

■ / Anārə mene xāš / .

□ استخوان وسط دانه انار .

کاربرد: درباره آدم های بسیار لاغر است .

\*\*\*

أَنَارُ آوِ بِي آقُوْزُ نُبُوْنَه، مُبَالٌ <sup>(۱)</sup> بِي كُگُوْزُ .

■ / Anār āv bi āqoz nobunə, mobāl bi go o guz / .

□ خورشت «انار آب» بدون گردو نمی شود و آبریزگاه بدون مد فوع و گوز .

کاربرد: در این که هر کاری جا و مقتضیات خودش را دارد .

\*\*\*

أَنَا، مَنَا، پَرِ نَزْنَه . <sup>(۲)</sup>

■ / Anā manā par nazanə / .

□ انا و منا حرکت نمی کنند (پر نمی زند) .

کاربرد: کسی در آن محل آمد و شد ندارد و سکوت کامل بر قرار است . (یادآور: نه از اجنه خبری

است نه از آدمی زاد) .

\*\*\*

(۱) مُبَال = موال = مستراح .

(۲) به این صورت هم گفته می شود: أَنَا مَنَا گورُ نُوْکَانَه . (انا و منا صدایش در نمی آید) .

أَنَا و مَنَا شاید اشاره ای به آنیما و آنیموس در فرهنگ اساطیری باشد. (ویراستار)



أُنْ « ایلاته »<sup>(۱)</sup> شیرِه بُخُرده .

■ / on, ilâtə širə boxordə /.

□ او کسی است که از شیر کولی تغذیه کرده است نه از شیر مادر .  
کاربرد: اشاره به یک دیدگاه تربیتی دارد که معتقد است: شخصیت فرد با شخصیت مادر مرتبط است.  
شیر مادر در تربیت تأثیر گذار است . (یادآور: شر و شور بودن )

\*\*\*

أُنْ بِ دَوْلَتِ بَرَسِيه .<sup>(۲)</sup>

■ / On be dovat baresiya /.

□ او به مال و منالی رسیده است .  
کاربرد: در رسیدن به رفاه مالی است .

\*\*\*

أُنْ شَيْطَانَه دَرَسْ دَنَه .

■ / On šitnə dars danə /.

□ او به شیطان درس می دهد .  
کاربرد: کسی که بسیار شیطان و بازیگوش یا بسیار زرنگ است ..

\*\*\*

أُنْ بَدَنَه « تان »<sup>(۳)</sup> دَرَه « وَاوِجْ »<sup>(۴)</sup> دِیْنِه .<sup>(۵)</sup>

■ / Onə badanə tən darə vâvoĵ deyniya /.

□ در بدن او فقط «تار» است و «پود» نیست .  
کاربرد: در مورد آدم های بسیار لاغر و ضعیف گویند .

\*\*\*

أُنْ بِي هَوَا كَارِگَرَه .

■ / On bi havâ kâregarə /.

□ او کارگر با احتیاطی نیست .  
کاربرد: کسانی که: در انجام کارها بی برنامه و بی نظم هستند .

\*\*\*

(۱) ایلات: در رامسر علاوه بر کولی به گدا هم « ایلات » می گویند .

(۲) به گونه دیگر: أُنْ بِ تَاچُ دَوْلَتِ بَرَسِيه ی (او به تاج و دولت رسیده است) .

(۳) تان = تار .

(۴) به گونه دیگر: أَنَه كَجَبَه « تان » دَرِ، « وَاوِجْ » دِنِيه . کنایه از: سست بودن سخنان دارد .

(۵) وَاوِجْ = پود .

أَنْ بِي دَسْ پَرْدَسْ پَرْتَه .

■ / On bidas pardə sa poranə / .

□ او بدون دست از روی چپر می پرد .

کاربرد: در اشاره به آدم های چالاک ولی خطرناک گویند .

\*\*\*

أَنْ بِيْشْ، خُدْ پَرِ سَالِ وَرْفِ (۱) بُشُوْبُو .

■ / On bošo xoda pārsālā varf bošobu / .

□ او رفت انکار برف پارسال رفته باشد .

کاربرد: در بی خبری از کسی بیان کنند .

\*\*\*

أَنْ بِ خَاكِ سِيَا بِنِيْشْتَه .

■ / On be xāke siyā beništə / .

□ او بخاک سیاه نشست .

کاربرد: کسی که دچار سیه روزی شده است .

\*\*\*

أَنْ بِي شُومَارُ « وِي » . (۲)

■ / On bi šomārə voya / .

□ او عروس بدون مادر شوهر است .

کاربرد: «زنی» است که رعایت آداب و سنن را نکند یا کم تجربگی داشته باشد .

\*\*\*

أَنْ بُرُوتَه آدِمَه . (۳)

■ / On boroutə ādāmə / .

□ آدمی است که فرار کرده است .

کاربرد: چون ریشه در اینجا ندارد، نباید به او متکی بود . وضعیتش روشن نیست . یا بر جا نیست .

\*\*\*

(۱) ورف یا ورپ = برف

(۲) وئی: به عروس «وئی» هم می گویند. این لفظ بیشتر وسیله مادر شوهر و زنان همطراز او بکار برده می شود .

(۳) اشاره: در آبادی رمک رامسر مرد شوخ طبع و بذله گویی بود که خواهرش با یکی از مهاجرین بندر انزلی ازدواج می کند. او به آقا داماد می گوید: خواهرم هزار تا عیب داشت و الا به امثال تو که « بُرُوتَ آدِمینْ » نمی دادم .

اُنْ بی دله آقوزه .

■ / On bidəð âqozə / .

□ او مانند گردویی است که مغز ندارد .  
کاربرد: مراد از بی هنری شخص است .

\*\*\*

اُنْ پُرْ کاری جی، بیکاره .

■ / On por kâri ji bikârə / .

□ او از پر کاری بیکار است .  
کاربرد: سر در کم بودن . (یاد آور: در شش و بیش بودن.)

\*\*\*

اُنْ پیش کاشته شییه .

■ / On piš kâštə šiya / .

□ او از پیش کاشته شده است .  
کاربرد: فرزندان که از نطفه های پیش از وقت مقرر از زمان عروسی زاده شده باشند .

\*\*\*

اُنْ پُلْت<sup>(۱)</sup> و لگه مانه .

■ / On polot valgə mând / .

□ او مانند برگ درخت «پلت» است .  
کاربرد: در مورد کسی که ثبات رای ندارد .

\*\*\*

اُنْ پوچای پُلا نَدَنَه .

■ / On pučâya polâ nadanə / .

□ او کسی است که به گربه اش غذا نمی دهد .  
کاربرد: توصیف خساست است .

\*\*\*

(۱) نام فارسی «پلت» آفرا و نام علمی آن Acer می باشد . این درخت در ایران دارای گونه ها و واریته های چندی است و از چوب آن: لت جهت پوشش خانه ها - تخته کندوج (انبار برنج) - دسته بلو - فوکا و تهیه می کنند . ارتفاع متوسط آن ۲۰ متر و قطر متوسط آن نیم متر و عمر آن حدود یکصد سال است . کتاب: جنگل ها، درختان و درختچه های ایران . تألیف دکتر حبیب الله ثابتی ص ۷۰

اُنْ پَا تُکْجِی رَا شُونَه .

■ / On pâtokeji râšunð /.

□ او با نوک پا راه می رود .

کاربرد: کسی که خیلی خوش حال است- کسی که خیلی افاده ای است .

\*\*\*

اُنْ پِیْلَمْ<sup>(۱)</sup> رِیْشَ مَانَه، هَمَه جَا دَرَه .

■ / On peylam riša mând, hamð jâ darð /.

□ مانند ریشه گیاه آقطی است که همه جا هست .

کاربرد: اشاره به کسانی است که در کارهای دیگران دخالت می کنند .

\*\*\*

اُنْ پُوچَایَ یِرَاق بُکْرَدَه .

■ / On pučâya yarâq bokordð /.

□ او گربه را زین کرده است .

کاربرد: بدل را به جای اصل معرفی کردن، نهایت زرنگی داشتن .

\*\*\*

اُنْ پِیْلَمْ دَانْجِی، مُوْجِمُ چُکَانَه .

■ / On peylam daneji, mojem čokânð /.

□ او از دانه آقطی مربا درست می کند .

کاربرد: آدم هنرمندی است و از چیزهای بی ارزش چیز باارزشی درست می کند .

\*\*\*

اُنْ پُوْسَخْتُ وُکْتَه .

■ / On pusaxt vakðtð /.

□ او مثل پوست روی تخت شد .

کاربرد: در وصف مهمانی است که رفتارش حکایت از ماندگار شدنش دارد .

\*\*\*

(۱) نام فارسی «پیلیم» آقطی است و نام علمی آن Sumbuco . سامباکو نام لاتینی یکی از آلات موسیقی

است که با چوب آقطی ساخته می شد. یکی از گونه های آقطی علفی است و در جنگل های شمال

ایران روئیده می شود. کتاب: جنگل ها، درختان و درختچه های ایران، دکتر حبیب الله ثابتی .

از میوه «پیلیم» یا آقطی نوعی مربا درست می کردند به نام «موجم» و خواصی هم برای آن قایل بودند .

علف آقطی (پیلیم) را در خزانه مورد نظر نشاء برنج می ریزند تا بپوسد و بر این باورند که: به گرم نگاه

داشتن خاک خزانه و رشد نشاء کمک می کند .

أَنْ يَفْتُوسَ<sup>(۱)</sup> كَرِكِ مُرْغَانٍ .

■ / On paftos kārək mōrqāna / .

□ او از تخم مرغی است که بی عرضه است .

کاربرد: اشاره به تبار یا خانواده بی کفایت دارد که بی کفایتی را به ارث برده است .

\*\*\*

أَنَّهُ يَلَا دِلَ هَمِيْشِيْكَ كِرْزَ كِي دِبَا .

■ / Onə pələ dəl hamišik gerzə gi dēbā / .

□ درون پلوی او همیشه فصله موش پیدا می شد .

کاربرد: همیشه کارش دچار اشکال بود .

\*\*\*

أَنْ تَابِخَ يِ گَامِ وَرَه، أَگَامِ بُنْ عَلْفُ دَرَهَنَه .

■ / On tā bexā ye gām vare, o gāmə bon aləf dar hanə / .

□ تا او بخواد یک قدم بردارد، زیر قدم دیگرش علف سبز می شود .

کاربرد: کسی که بسیار سست کار است .

\*\*\*

أَنْ تَرَه خُشْتِ شِلَارِ قُوْزِ دَنَنَه .

■ / On terə xošte šelār qozə dananə / .

□ او تو را در لای چین شلوارش می گذارد .

کاربرد: درباره آدم های دانا و باهوش گویند .

\*\*\*

أَنْ تَشَّ دِلَ آدِمَه .

■ / On taš dəl ādəmə / .

□ او کسی است که آتش در دل دارد .

کاربرد: برای کسانی است که عجول و کم طاقت هستند .

\*\*\*

أَنْ تَلَه دَكْتَه خُوْكَه مَانَه .

■ / On talə dakətə xukə mānə / .

□ او مانند خوکی است که در تله (دام) افتاده باشد .

کاربرد: خطر ناک بودن .

(۱) يَفْتُوسُ: بی عرضه ... بی لیاقت. چنانچه همه بچه های محل در کشتی محلی بچه ای را زمین بزنند باو

می گویند « يَفْتُوسُ »

\*\*\*

أُنْجِي نَتْرَسْ كَ شَرُّ شُورُ دَرَه، أُنْجِي بَتْرَسْ كَ كَلِّ بُورِ دَرَه .

■ / Onəŋji natərs ke šaro šur dārə, onəŋji batərs ke kalle bur darə / .

□ از آن نترس که شر و شور دارد از آن بترس که دارای کله بور است .

کاربرد: اشاره به یک باور خرافی درباره رنگ مو ندارد .

\*\*\*

أُنْ جَنْجَرِ مَانَه، نَ وَ كُوشْتَه خُورْدِشَانَه نَ وَ مُوسَه كُرْدِ شَانَه .

■ / On jənĵərə mānə, na ve kuštə xorďd šānə, na ve musə kordə šānə / .

□ او مانند و طواط است نه گوشت او را می شود خورد نه می توان با او لواط کرد .

کاربرد: در توصیف افراد بسیار ضعیف گویند .

\*\*\*

أُنْ جُوشِنِ مَادِيَانَه كُرَرَه .

■ / On ĵošən mādiyānə korra / .

□ او کره مادیانی است که خیلی و سرزنده است .

کاربرد: توصیف دختری که از هر نظر شایسته است .

\*\*\*

أُنْ چِتَ گِيلَارَه<sup>(۱)</sup> وَزْنَه .

■ / On čota gilārə vovanə / .

□ او چطورری راه می رود .

کاربرد: با گامهای بلند رقصیدن - کارهای فراتر از حد معمول انجام دادن .

\*\*\*

أُنْ چِنْدِي، دِيشِكِنِ وَيشِكِنِ دَرَه .

■ / On čeyndi, diškən viškən darə / .

□ او چقدر بالا و پایین دارد .

کاربرد: قر و اطوار داشتن .

\*\*\*

(۱) گیلار = نوعی پرندۀ آبی و منقاری دراز و خمیده ، غلتانند و چرخاندن چیزی، کسی که خود را

بگرداند . (ویراستار)

### اُن چکّه آقوزه .<sup>(۱)</sup>

■ / On čək âqozə / .

□ او از گردوهای سخت است .  
کاربرد: در مقام خساست شخص است .

\*\*\*

### اُن چیندی، چینای .

■ / On čendi činâya / .

□ او در پی چه هست و چه نیست می باشد .  
کاربرد: کسانی که پیوسته می خواهند از امور دیگران سر در بیاورند .

\*\*\*

### اُن خُدِ اَزبیل<sup>(۲)</sup> حَسَنَه مانه .

■ / On xoda ezbil hasanə manə / .

□ او مانند حسن باریک اندام است .  
کاربرد: خیلی لاغر بودن کسی .

\*\*\*

### اُن خُدِ کُورُ ماز<sup>(۳)</sup>، هَمه جا دَره .

■ / On xoda kur mâz, hamə jâ darə / .

□ مانند مگس است، همه جا پیدایش می شود .  
کاربرد: اشاره ای است به افراد فضول .

\*\*\*

### اُن خُدِ مَن بَارِه آقُوزُ کیسه، هَمیشیکُ صدا کانه .

■ / On xoda men bārə âqoz kisə, hamišək sedā kânə / .

□ او مانند کیسه گردو است که وسط بار اسب باشد، مرتباً صدا دارد .  
کاربرد: مراد آدم های چنجالی است .

\*\*\*

### اُن خُشْتِ پَایِ رِ تَلَه بَن .

■ / On xošte pâyare talə bana / .

□ او برای پای خود تله گذاشته است .

(۱) چ کاغذ یا چنگه آقوز یا چکّه آقوز: گردویی که مغزش بدشواری جدا می گردد .

(۲) اَزبیل = ساقه بسیار نازک کاه یا ساقه بلند و نازک علف را «ازبیل» می گویند .

(۳) مگس معمولی منطقه رامسر را «کورمان» یعنی «مگس کور» می گویند .

کاربرد: درباره کسانی است که برای دیگران برنامه ریزی می کنند تا به آنان خسارت بزنند چه بسا ضرر و زیان به خودشان برگردد.

\*\*\*

أَنْ خُشْتِ سِيَانَه هَمَزَ دَوَا دَرَه .

■ / On xošte siyânê hamra davâ darê / .

□ او با سایه خود دعوا دارد .

کاربرد: در مورد کسی که با هیچکس نمی تواند ارتباط برقرار کند .

\*\*\*

أَنْ خُ سَرَه خُرْدَه دَرَه .

■ / On xo sarê xordê darê / .

□ کارهایش به نحوی است که انگار دارد سر خود را می خورد .

کاربرد: کسی که خیلی حریص است یا کارهایش منجر به نابودیش می گردد .

\*\*\*

أَنْ خُدِ زَرِ بِي سِكِه .

■ / On xoda zare bi seka / .

□ او مانند طلای بدون سکه است .

کاربرد: در بی شخصیتی فرد است .

\*\*\*

أَنْ خُشْتِ گِی خُورِدِنِ رِ، پَشِیْمَانَه .

■ / On xošte gi xordênare pešimânê / .

□ او از مدفوع خوردن خود پشیمان است .

کاربرد: کسی که از کاری که کرده یا حرفی که زده به شدت پشیمان است .

\*\*\*

أَنْ خُدِ نَا هِنِگَامِ تَلَا .

■ / On xoda nâhingâmê talâ / .

□ او مانند خروسی است که ناوقت بخواند .

کاربرد: کسانی که رفتار و گفتارشان مناسب ابراز آن در آن زمان یا آن مکان نباشد . (یادآور: خروس

بی محل)

\*\*\*

أَنْ خُشْتِ دُمَه هَمَزَ آقُوزِ اِشْکَنَه .

■ / On xošte domê hamra âqoz iškanê / .

□ او با دم خود گردو می شکند .



کاربرد: در بسیار راضی بودن فرد است .

\*\*\*

أَنْ خِرْسَه وَچِ هِمَمْ دَرَه.

■ / On xərsə veče himam darə / .

□ او کسی است که حتی از هیزم هایی که خرس جمع آوری کرده باشد ، دارد .

کاربرد: این که هر چیز نایاب را دارد .

\*\*\*

أَنْ خِرْسُ (خُوكْ) بُخْرِ وَ مَوْ كَلَنَه .

■ / Onə xərs(xuk) boxāre ve mu kalanə / .

□ چنانچه او را خرس بخورد، موهایش می ریزد .

کاربرد: وقتی که میوه ای یا چیزی بسیار بد طعم یا بدمزه و نارس باشد، این زبانزد کار برد دارد .

\*\*\*

أَنْ خُدَّ كَالْ هِيسِيْ مَانَه .<sup>(۱)</sup>

■ / On xoda kâl heysiya mânə / .

□ او مانند سیب نارس را می ماند .

کاربرد: در نداشتن تجربه و خام بودن نظرات شخص دارد .

\*\*\*

أَنْ خُدَّ بَوْمُوسِيْجْ .

■ / On xoda bomoseyj / .

□ او شبیه اهالی آبادی بامسی است .

کاربرد: در ساده لوحی شخص گویند .

\*\*\*

أَنْ خُ هَمْرَ قَارَه .

■ / On xo hamra qārə / .

□ او با خودش هم قهر است .

کاربرد: درباره آدم های کم حرف و گوشه گیر، کاربرد دارد .

\*\*\*

أَنْ خُشْتِ پَرِ خَاكَه سَ مَفْتِي فَاتِحَه نُخْوَانَه .

■ / On xošte perə xāk sa mofty fātehə noxānə / .

□ او مجانی سر قبر پدرش فاتحه نمی خواند .

(۱) به گونه دیگر: أَنْ خُدْكَالْ اَرِبَائِ مَانَه. (او مانند خرمالوی نارس است)

کاربرد: در مورد کسی که فقط به منافع خود توجه دارد و بس .

\*\*\*

أَنْ خُ نَسْ، أَمِ وَ سَرَّ مَنَّهُ خُدَا هَسَ .

■ / On xo nasa, amma ve sarə manə xodâ hesa / .

□ او که نیست، اما خدای بالا سرش که هست .

کاربرد: حرف های خدا و کیلی زدن - دفاع از حق کردن .

\*\*\*

أَنْ خَانَه زُمَايَ .

■ / On xânə zomâya / .

□ او داماد سر خانه است .

کاربرد: اشاره به شخصی که در تشکیل یک زندگی مستقل ناتوان است .

\*\*\*

أَنْ خَرَّ بَزَه كِينَه مُشْتِ بَزَ .

■ / On xura bozə kinə mušt baza / .

□ او برای خود ، به پشت بز مشت زد .

کاربرد: توصیف حرف مفت زدن .

\*\*\*

أَنَّهُ خَانَه أُنْدِي كَلِسَه شُتْرُ بَا بَارُ كُمُّ بُونَه .

■ / Onə xânə andi kaləsə šotor bā bār gom bunə / .

□ خانه اش آنقدر شلوغ است که شتر با بار کم می شود .

کاربرد: در مورد بی نظمی و شلختگی است .

\*\*\*

أَنْ خُدَّ تَشْنِي كِرْكَه مَرْغَانَه دِيشْتَبُو .

■ / On xoda tošney kərəkə morqânə deštebu / .

□ انگار مرغ جوان تخم داشته باشد .

کاربرد: آرام و قرار نداشتن .

\*\*\*

اُنْ خُدْ سَگْ واشه مانه .<sup>(۱)</sup>

■ / On xoda sag vâšə mând / .

□ او مانند علف سگی است .

کاربرد: در سمج بودن بعضی از اشخاص است .

\*\*\*

اُنْ خُشْتِرَرِ، حَسَنُ حُسَیْنِ زَنَه .

■ / On xoštərare hasan hosein zanə / .

□ او برای خود حسن و حسین می گوید .

کاربرد: کسی که فقط برای منافع خودش حرص و جوش می خورد .

\*\*\*

اُنْ خُدْ غَلْ باغه دله گیشی .

■ / On xoda qala baqə dələ giši / .

□ او مثل عروسک (مترسک) مزرعه صیفی کاری است .

کاربرد: بی عرضه بودن شخص یا بی خاصیت بودن .

\*\*\*

اُنْ خِیْلِ لَچَرَه .

■ / On xeyli lačarə / .

□ او خیلی دله است .

کاربرد: کسی که بر سر هر خوانی حضور دارد . (یادآور: چترپاز است.)

\*\*\*

اُنْ خُشْتِ بَیْرِ کِیْنَانَه خَبَرَه دَشْتَه .

■ / On xošte beyrə kinānə xabere daštə / .

□ او از خرابکاری شلوارش خبر داشت .

کاربرد: در مورد این که او مشکلاتی که خود عامل آن بوده است، خیر داشته است ... او می دانست که مقصر است .

\*\*\*

اُنْ خَا اَمْ گَاوَه کُولَ .

■ / On xo ame gāvə kola / .

□ او که گوساله گاو خودمان است .

(۱) سگ واش = همان « مَرغْ » است، مَرغْزار ، علفی است که مانند ساقه خیار و هندوانه ریشه های

نگهدارنده دارد . ( آقای جلیل غدیری )

کاربرد: توصیف شناخت کسی همراه با تحقیر.

\*\*\*

أَنْ خُدَّ مِنْ دِيوَارِ عَرُوسِ .

■ / On xoda men divarə arous /.

□ مانند عروس وسط دیوار است.

کاربرد: با وقار و سنگین نشستن.

\*\*\*

أَنْ خَيْلِي كَبُ چِيه .

■ / On xeyli kab čiya /.

□ او خیلی پر حرف و شیرین بیان است.

کاربرد: در مورد کسی که سر و زبان دارد.

\*\*\*

أَنْ خُدَّ خُشْكَه سَالَه دِرُوَيْشِ .<sup>(۱)</sup>

■ / On xoda xoškə sâlə derviš /.

□ او مانند درویش دوره خشک سالی است

کاربرد: نداشتن توشه زندگی.

\*\*\*

أَنْ خُدَّ مَهْرِ مُورِه دِيشْتِيُو .

■ / On xoda mahrə murə deyštəbu /.

□ انگار مهره محبت داشته باشد.

کاربرد: در مورد کسی که دیدگاههای خودش را می قبولاند.

(جای افسون کردن مار هوی/ زین فسونسازی تو خود افسون شدی \_ پروین اعتصامی)

\*\*\*

أَنْ خِرْسِ بُلَامِ دِيدِ .

■ / On xerse bolâm dida /.

□ او خرسی است که بودن در قفس (تله) را تجربه کرده است.

کاربرد: کسی که با تجربه است. (یادآور: گرگ باران دیده است.)

\*\*\*

(۱) اشاره: در گذشته کسانی در کسوت دراویش هنگام دروی محصول به مزارع و روستاها سر می زدند و کشاورز مقداری از محصول را به آنها می داد و دراویش با دست پر می رفتند، بدیهی است در سالهای خشک سالی قضیه بر عکس بوده است.

أَنْ دُو پَایِ دُکُردِه یِ کَفْشِه دِلْ .

■ / On do pāya dokordə ye kafše dəl / .

□ او دو پایش را درون یک کفش کرده است .  
کاربرد: اصرار داشتن در انجام خواسته ای .

\*\*\*

أَنْدِی سِنِگِینِ خَاوَه خُدْ دُدُمَه (۱) سَ نَفْتِ فُکُرْ دِبی .

■ / Andi sengin xāwə xodə dodomə sa naft fəkordebi / .

□ تا آن اندازه خوابش سنگین است که انگار روی « دَبَمْ » نفت ریخته باشند .  
کاربرد: اشاره به خواب سنگین شخص دارد .

\*\*\*

أَنْدِی بُوگُوتِم مِ زَوَانْ مُودَرْ بَمْ .

■ / Andi bogotəm me zovan mu dar boma / .

□ آنقدر گفتم که زبانم مو در آورد .  
کاربرد: بی اثر بودن گفته ها در شنونده .

\*\*\*

أَنْدِی گَبْ بَرَمْ مِ دَهَنْ کَفْ بُکُردِه .

■ / Andi gab bazam me dahan kaf bokordə / .

□ آنقدر حرف زدم که دهانم کف کرد .  
کاربرد: این که من تلاش خودم را کردم - نصایح لازم را گوشزد کردم .

\*\*\*

أَنْدِی دِیْرِیمْ جِیرَانِه وِیرَانْ، مِرِ یَادْ نِیَه وِیْشِنَا پِرَانْ .

■ / Andi deyrim jeyrān veyrān, mīrə yād niya vešnā perān / .

□ آنقدر درماندگی و ویرانی داریم که یاد پدران گرسنه نیستیم .  
کاربرد: رسم و رسوم را فراموش کردن .

\*\*\*

أَنْدِی نُگُو، بَدَسْ سِ تِیرِ مَا بُکُردِه .

■ / Andi nogu, beda so tir mā bogzare / .

□ زیاد حرفش را نزن، صبر کن تا سه تیر ماه بگذرد .  
کاربرد: بیهوده نگو، تا کارت به بار بنشیند، خیلی مانده است .

\*\*\*

(۱) دُدُمْ = نوعی حشره که دارای دو دم است که با آن گاز نیز می گیرد .

اَنْدِي ناله بَزَ، كُ كِي<sup>(۱)</sup> وَكْتِه .

■ / Andi nâîd baza kokey vakətə / .

□ آنقدر ناله کرد که پرنده کُوی شد .  
کاربرد: در غم و غصه زیاد است .

\*\*\*

اَنْدِي زِيَنْدَه، خَسَه نِيَه، بُمُرْدِ پِيْسِي غُصَه نِيَه .

■ / Andi zinda xasə niya, bomordə peysi qosə niya / .

□ تا جایی که زنده است خسته نیست و غصه پس از مرگ را هم ندارد .  
کاربرد: حرص جمع آوری مال دنیا را خوردن و به فکر دنیای پس از مرگ نبودن .

\*\*\*

اَنْدِي سِيْفِيْدِه خُدِ كُو كُو كِ فِيلِي كِ .

■ / Andi sifidə xoda koukou ke filik / .

□ آنقدر تمیز و سیفید است که انگار تف فاخته است .  
کاربرد: در مورد آدم های وسواسی است .

\*\*\*

اَنْدِي يُوْشِ رَا هِنَه خُدِ وِ پَايِ تُوْلُو دَبِي .

■ / Andi yavaše rā hanə xoda ve pāye tolu debi / .

□ بقدری آهسته راه می آید ، که انگار در پایش تیغ رفته باشد .  
کاربرد: در مورد آدم هایی است که کارها را با کندی انجام می دهند .

\*\*\*

اَنْدِي حَسَنَ حُسَيْنَ بُو كُو تَمِ وَا كِتَمِ .

■ / Andi hasan hosein bogutəm vakətəm / .

□ آنقدر حسن و حسین را صدا کردم ، خسته شدم .  
کاربرد: آنقدر جوش و خروش زدم خسته شدم .

(۱) «کُ کِی» یا «کُو کُو» از خانواده کُو کُو ( Family cu culidae ) است پرندگانی هستند، درخت زنی با بدن

باریک و دم دراز و منقار کلفت ، تک زنی و در آشیانه پرندگان دیگر تخم گذاری می کنند.

کتاب: «پرندگان، انتشارات سازمان محیط زیست، ص ۱۹۵».

بعضی «کُو کُو» را همان مرغ حق یا فاخته می شناسند در حالی که فاخته از خانواده کبوتران و مرغ حق از

خانواده جغد است . خیام می گوید :

بر درگه او شهبان نهادند رو

آن قصری که با چرخ همی زد پهلو

بنشسته و می گفت کو ؟ کو ؟ کو ؟

دیدیم سر کنگره اش فاخته ای

\*\*\*

اُنْ دَدِ، خَلَه دَرَه .

■ / On dade, xale darə / .

□ او دوست و آشنا و فامیل زیاد دارد .

کاربرد: کسی که وابستگان زیادی در پیرامونش حضور دارند و همین حضور موجب می شود انجام کاری با دردسر روبرو شود و گاهی هم همین حضور زیاد باعث رفع مشکل می گردد .

\*\*\*

اُنْدِی شیرِ پِلا و دَهَنَه بوسِجِی دَنیه ک ماسِ پِلائی « پَو » زَنَه .

■ / Andi šir plâ ve dahanə bosije dāna ke mās polāya puzanə / .

□ آنقدر پلوی با شیر دهانش را سوزانیده است که پلوی با ماست را هم فوت می کند .

کاربرد: در مورد آدم هایی است که ضربه خورده باشند و در همه زمینه ها احتیاط کنند . (یادآور: مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می ترسد).

\*\*\*

اُنْ دِیو چِلَه<sup>(۱)</sup> مَن رُوضِ خانَه .

■ / On div čele manə rozə xānə / .

□ او روضه خوانی است که در «خرابه های باتلاقی» روضه می خواند .

کاربرد: نصایح (حرف) او بی تأثیر است یا کار او در سطح پایین است .

\*\*\*

اُنْدِی بَسِی رِیکِ وِچِی ، کی وَنَه بُرْمَه بُکُنِی ؟

■ / Andi bas:se rik veče, key vane bormo bokoni ? / .

□ این همه ماندی تالِب و رچینی، چه زمانی باید گریه بکنی ؟

کاربرد: در سست کار بودن یا با تأخیر تصمیم گرفتن افراد گویند .

\*\*\*

اُنْدِی راسِ بَسِ، تاتِ پابُنْ عَلْفِ دَرِ بیه .

■ / Andi rās bas, tā te pābon aləf dar biya / .

□ آنقدر راست بمان تا زیر پایت علف سبز شود .

کاربرد: چون عاقلانه فکر نمی کنی، پس توانش را بپرداز .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: پشم چاله روض خان . (روضه خوان پشم چال).

اَنْدِي كِيْنِ پَرِسِي (۱) بُكْرَدِيْمُ، وَاكْتِيْمُ .

■ / Andi kin paresi bokordim vâkətim / .

□ آنقدر پرستاری کردیم، دیگر خسته شدیم .

کاربرد: بیان زحمتی که برای تر و خشک (پرستاری) کردن بچه ها یا سالخوردگان یا معلولان ... صورت می گیرد .

\*\*\*

اَنْدِي بُخْرَدَه وَزْرَسَه .

■ / Andi boxordə vazərsə / .

□ آنقدر خورد که ترکید .

کاربرد: حکایت حال و روز افراد پر خور و چاق است ... حکایت حال و روز افرادی است که از طریق نامشروع به مال و منالی رسیده باشند .

\*\*\*

اَنْدِي چَرِ دَمِ دُكْنَه .

■ / Andi čara dam dokone ?

□ برای چه اینقدر فوت (می گویی) می کنی ؟

کاربرد: این که چرا اینقدر پیگیر قضیه هستی ؟

\*\*\*

اَنْدِي نِيَا بُكُنْ تِ چُمِ دَرِ بِيَه .

■ / Andi niyâ bokon , te čom dar biye / .

□ آنقدر نگاه کن تا چشمت در آید .

کاربرد: بیان تلاش بی حاصل .

\*\*\*

اَنْدُ هُوَجَه . (۲)

■ / Anda hojə / .

□ باز هم همان جا .

کاربرد: عدم تغییر در موقعیت مکانی و ... کسی .

\*\*\*

(۱) پَرِسِي = پرستاری .

(۲) اشاره: اگر از مرضی یا حادثه ای صحبت شود شنونده می گوید: اَنْدِ هُوَجَه . یعنی آن مرض یا آن

مشکل به منزل یا به آبادی ما نیاید و همان جا بماند .



آندی رَا تَرِ رِسْتَمْ ک ت وَنْگِ وِز (ت سَرُو پوس) پيدا نباشه .

■ / Andî râ tərð resandm ké te vangð vez peydâ nebâšð /.

□ تو را به جایی می فرستم که سر و صدایت به گوش نرسد .

کاربرد: این که چنانچه به حرفم (مطیع) نباشی تنبیهی برایت در نظر می گیرم که پشیمان خواهی شد .

\*\*\*

انداج کانه .

■ / Endâj kânð /.

□ ایجاد می کند .

کاربرد: در باره کسی گویند که سخنان غیر موثق می زند .

\*\*\*

آندی وانمانسم وینجه نجاوم .

■ / Andî vâ nomânesðm vinjð nejâvðm /.

□ تا آن اندازه وامانده نشدم که سقز نجوم .

کاربرد: هنگامی که شخصی نفر مقابل خود را ناتوان می پندارد و آن شخص این زبانزد را به کار

می برد .

\*\*\*

آندی چره دم تُکان دنِ ؟

■ / Andî čare dom tokân dane /?

□ چرا این همه دم تکان می دهی ؟

کاربرد: اشاره به تملق گویی و خوش خدمتی کسی است .

\*\*\*

آندی بگوتم م پیه (ففه) گل بز .

■ / Andî bogotðm me papð(fafa) gol baza /.

□ آنقدر گفتم که شش های من لک زد .

کاربرد: تذکرات بی نتیجه به کسی .

\*\*\*

اُنْدِي صَافُ سَادَ عَيْنِ كِرَاتِ<sup>(۱)</sup> دَارُ .

■ / Andi sâfo savda eyne kerât dâr / .

□ مثل درخت لیلکی صاف و ساده است .

کاربرد: نوعی تمسخر نسبت به آدمهای رند .

\*\*\*

اُنْدِي تِرِه زَنِمِ كِ گَاوِ مُسَانِ نَارِه بُوَكْنِي .

■ / Andi tîrê zanîm ke gâvê mosân nârê bokoni / .

□ آنقدر می زنت که مانند گاو نعره کنی .

کاربرد: در تهدید شدید از نوع مجازات معمول در زمان ارباب - رعیتی است .

\*\*\*

اُنْدِي گُونِ مَاسِ نِگَرِه .<sup>(۲)</sup>

■ / Andi gunê mâs negarê / .

□ این همه حرف می زنی، ماست نمی بندد .

کاربرد: در پر حرفی گویند .

\*\*\*

اُنْ دِيرِيَا سَ پُلُ بِنِ .

■ / On deyryâ sa pol bana / .

□ او روی دریا پل زد .

کاربرد: در باره کسی که معمولاً کارهایش توأم با اشکال بوده ولی یک بار کار درست انجام داده باشد .

\*\*\*

(۱) کرات: نام فارسی آن « لیلکی » و نام علمی آن *Gledits chia, cuspica* درخت لیلکی در نقاط پست و مرطوب جنگل های شمال ایران می روید و دامنه انتشار آن محدود به جنگل های آستارا تا نور است و به جنگل های شرق و شمال شرقی البرز داخل نمی شود. نام محلی آن: لالکی، لیلکی، لیلک در گیلان و «کرات» در رامسر و کلارستاق، نور، کجور مازندران است .

میوه سبز آن برای تغلیف گاو های کوشتی و میوه رسیده آن علوفه زمستانی دام ها را تشکیل می دهد. و ساقه و تنه آن دارای خارهای راست و درشت بطول ۱۵ سانتیمتر است . کتاب: جنگل ها و درختان و

درختچه های ایران، ص ۲۷۲

(۲) به گونه دیگر: ایچه ماس نگره. (اینجا ماست نمی بندد).

آندی موزه مور نزن.

■ / Andi musə mur nazən / .

□ اینقدر از نداری و نداشتن حرف نزن .

کاربرد: کسی با آنکه وضع مالی مناسبی دارد، ولی مرتباً دم از نداشتن می زند .

\*\*\*

آن د ام دندانه پیشمرده .

■ / On de ame dondānə bešmardə / .

□ او دیگر دندانهای ما را شمرده است .

کاربرد: در این که دیگر به تذکرات کسی توجه نمی کند. (یادآور: دست ما را خوانده است.)

\*\*\*

آن دراز بی نوره .

■ / On derāze binurə / .

□ او دراز بی خاصیت (بی نور) است .

کاربرد: در بی عرضه بودن یا بی استعداد بودن شخص گویند .

\*\*\*

آندی کته کمله لها دنگن.

■ / Andi konə kaməṭə leha donokon / .

□ اینقدر به گاه کهنه لها (سه شاخ) نینداز .

کاربرد: اگر بخواهند بین دو نفر که اختلاف دارند، سازش برقرار کنند برای جلوگیری از بازگو کردن

مسایل ناخوشایند گذشته این زبانزد را به کار می برند. (یادآور: گذشته ها گذشته، گذشته را فراموش کن.)

\*\*\*

آندی راس نیا بگردم، م چم حمامه س شیشه وکته .<sup>(۱)</sup>

■ / Andi rā sa niyā bokordəm, me čom hamāmə sa šišə vaketə / .

□ آنقدر سر راه را نگاه کردم که چشم من مانند شیشه سر حمام شد .

کاربرد: در انتظار بیش از حد است .

\*\*\*

(۱) به گونه ای دیگر: آندی راس نیا بگردم م چم وکته بارگا س سگ چم. (آنقدر سر راه را نگاه کردم که

چشم من مثل چشم سگ قهوه خانه بارگاه شد.)

اشاره: به منظور داشتن نور در حمام های خزینه ای روی طاق حمام چند حباب شیشه ای نصب

می کردند. بارگاه هم استراحتگاه مسافرین و چاروداران بیلاق و قشلاق را می گفتند. معمولاً سگ های

اینطور مکان ها چشم به راه مسافرینی هستند که تا بتوانند از پس مانده غذای آنان استفاده نمایند.

آندِی تَرِه زَنَمْ، لَارِجِی وَرِه بِی یِری .

■ / Andi tərə zandəm lāre ji varə biyeri / .

□ آنقدر می زنت که از لار بره بیاوری .  
کاربرد: در تهدید یا اخطار شدید است .

\*\*\*

آندِی تَرِه زَنَمْ، تا « مرگ لُپو » گاو سره بیه . (۱)

■ / Andi tərə zandəm , tā « marge lopu » gāv sārə biya / .

□ آنقدر تو را می زنت تا زمانی که گاو منطقه « مرگ لپو » به سرا (منزل) برگردد .  
کاربرد: در بیان شدت خشم گویند .

\*\*\*

آندِی بُگُوتَمْ، مِ چَکَنْ کَفْ بُکُردِه .

■ / Andi bogutəm, me čakən kaf bokordə / .

□ آنقدر گفتم که چانه من (دهان) کف کرده است .  
کاربرد: در بی نتیجه بودن پند و اندرز است .

\*\*\*

آندِی رِیز مُورِه (۲) بِنْدَا نُکُنْ .

■ / Andi rize morə bandā nokon / .

□ اینقدر مهره های ریز را بند ننداز .  
کاربرد: شخصی که خیلی به جزئیات مسایل می پردازد و با این زبانزد به او دلگرمی داده می شود که: مگر چه شده است: دنیا که به آخر نرسیده است ؟

\*\*\*

اُنَ رِ هَلْ، دَرِه دَرِه، رُوزْ دَرِه .

■ / Ona re hala, darə darə ruz darə / .

□ برای او هنوز در دره ها روز است .  
کاربرد: برای کسانی می گویند که هنوز از کاری و برنامه ای قطع امید نکرده اند. (یادآور: خوش خیال بودن)

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: آندِی تَرَزَنَمْ خُدِ رُوبِیری خَشْتِه خَرِ بَزَنِه. (آنقدر می زنت که انگار رودباری خرش را می زند.)

(۲) به گونه ای دیگر: آندِی رِیزِ مُورِ وَا نُکُنْ. (اینقدر مهره های ریز را باز نکن.)

مُورِ = دانه های تسبیح مانند . مهره های سوراخ دار .

أَنْ رُوْزِي يِ رَجُّ بُو رَخْصُ هَرَه .

■ / On ruzi ye reč bozo raxs harə / .

□ او روزی یک بار بز را می رقصاند .

کاربرد: در مورد کسی که همواره بهانه و ایراد می گیرد .

\*\*\*

أَنْ رَجَّ رِ بُم .

■ / On raja re boma / .

□ او از طرف (از طریق) یال کوه آمده است .

کاربرد: بدون سوغاتی (یا دست خالی) آمده است \_ تماس نا متعارف مرد با زن .

\*\*\*

أَنْ رِ، خَرَّ بَمُرْدَه .

■ / Onare xar bāmordə / .

□ برایش خر مرده است .

کاربرد: کسی که شانس به او رو کرده است .

\*\*\*

أَنْ (يَ نَفَر) رُخَانَه آوَه خُرْدَه، گوته مره گمه .

■ / On roxānə āvə xordə, gutə mərə kamə / .

□ او از آب رودخانه می خورد و می گفت: برابم کم است .

کاربرد: در حرص و طمع اشخاص گویند .

\*\*\*

أَنْ زَنْ وَرَزِنْكَ اَسُو وَكْتَه .

■ / On zən vor zānekə asv vakətə / .

□ او مانند اسب خواستگار است .

کاربرد: کسی که خود را زیاد زینت و آرایش کند .

\*\*\*

أَنْ زِرَنْگْ كِرْكَه مُرْغَان .

■ / On zerang kərəkə morqāna / .

□ او از تخم مرغ زرنگ است .

کاربرد: بیان این که زرنگی را از ننه اش به ارث برده است .

\*\*\*

اُنْ زَوَانَه هَمَرِ مَهْرِ لُوکا جی دیرگا هَره .

■ / On zovânê hamra, mahrê lukâ ji deyrğâ harê /.

□ او با زبان مار را از سوراخ بیرون می آورد .

کاربرد: در زبان بازی همتا ندارد . (یادآور: زبان چرب و نرم دارد).

\*\*\*

اُنْ سِ رُوژِ بیست و چارِ قَدَمِ راشُونه . اُنْمِ خَجِرِ تَکِ هَمَرِ (۱)

■ / On se ruz 24 qadam râ sunê, onam xajêrtok hamra /.

□ او در مدت سه روز بیست و چهار قدم راه می رود، آنهم با نوک داس .

کاربرد: در باره آدم هایی است که شل و وارفته هستند و کارهایشان پیشرفتی ندارد.

\*\*\*

اُنْ سَرَه خُدْ، گَنَره .

■ / On sarê xod gattarê /.

□ او برای خودش بزرگتری می کند .

کاربرد: در مورد کسی است که بدون کسب اجازه از بزرگتر(مسئول) در کارها دخالت کند.

\*\*\*

اُنْ سِنْگه جی نَرْمِ تِ « باره » پُولِ چا کانه .

■ / On sengê ji narm te bârê pul çâkânê /.

□ او از هر چیزی که از سنگ نرم تر باشد پول می سازد .

کاربرد: در باره توفیق شخص در کسب و کار است .

\*\*\*

اُنْ سَتُونِ خان .

■ / On sutune xâna /.

□ او ستون خانواده و خانه است .

کاربرد: در توصیف کسی است که بیشترین مسئولیت خانه به دوش او است .

\*\*\*

اُنْ سُو پِی سِی یِ . (۲)

■ / On su pey si ya /.

□ او از جمله کسانی است که پشت به روشنایی دارد .

(۱) اُنْ اَنْدِی تَشِ یِلِ کِ سِ رُوژِ بیست و چارِ گامِ راشُونه . (او آن اندازه عجول است که در طول سه روز

بیست و چهار قدم راه می رود.)

(۲) به گونه دیگر: اُنْ سُو پِی سِی آدِمِ . (او کسی است که پشت به روشنایی می کند.)

کاربرد: در مورد کسانی که آدم به دور هستند - منزوی هستند - گوشه گیرند .

\*\*\*

اُن سَگْ طَبِيعَتَه .

■ / On sag tabiatə / .

□ او خوی سگانه دارد .

کاربرد: توصیف توهین آمیز برای نمایاندن سنجایی منفی فرد .

\*\*\*

اُن سَگه مُسَانِ کُتَه بُکُرده .

■ / On sagə mosān kotə bokordə / .

□ او مانند سگ توله (بچه زایید) کرد .

کاربرد: توهین به زنی است که بچه زیاد آورده باشد .

\*\*\*

اُن، سَوِي دَمِ دِيرِيایِ مَانَه .<sup>(۱)</sup>

■ / On sovi damə deryāya mānə / .

□ او مانند دریای صبح گاهی (آرام) است .

کاربرد: انسانهای خونسرد و آرام .

\*\*\*

اُن سَگه شِيرَه بُخُرده .

■ / On sagə širə boxordə / .

□ او کسی است که از شیر سگ تغذیه کرده است .

کاربرد: در مورد کسی است که در جامعه با دیگران ناسازگاری دارد .

\*\*\*

اُن سَگْ جَانَه .

■ / On sag janə / .

□ او جان سگ دارد .

کاربرد: در مقاوم بودن کسی است .

\*\*\*

(۱) آب بر عکس خاک، زود گرم می شود و زود هم گرما را از دست می دهد . لذا روزها جریان باد (هوا) بدلیل زود گرم شدن آب ، از دریا به طرف کوه است، و شب ها جریان باد از کوه بطرف دریا . فقط ایام صبح است که هیچگونه بادی وجود ندارد و لذا دریا آرام و بدون موج است .

اُنْ سَگَه زِنْدِگِی دَارَه .

■ / On sagə zendeğiya dārə / .

□ او دارای زندگی سگی است .

کاربرد: در مورد کسی که زندگی بد داشته باشد .

\*\*\*

اُنْ « شُوُو » جُغْدَه مَانَه .

■ / On šouvu joqda mână / .

□ او مانند جغد شب است .

کاربرد: اشاره به این است که: شکل و قیافه نامناسبی دارد .

\*\*\*

اُنْ شَایِ خُوُو نُوگَنَه (نُدانه) .

■ / On šâya xolo noganə / .

□ او کسی است که به شاه دایی نمی گوید .

کاربرد: کسی که غرور و ادعای زیادی داشته باشد . (یادآور: برای هیچکس تره خرد نمی کند.)

\*\*\*

اُنْ شَادُوْشِ نِشیره (نشینه) .

■ / On šâduš neširə (nešinə) / .

□ او کسی است که شانه به شانه شاه در مجالس و محافل می نشیند .

کاربرد: در بلند مرتبه بودن فرد است .

\*\*\*

اُنْ شِلَارِ بَکَنَدِی، یَ .<sup>(۱)</sup>

■ / On šelâr bakandey ya / .

□ او از آن کسانی است که: شلوارش را در آورده است .

کاربرد: در وقاحت و بی آبرو بودن فرد گویند .

\*\*\*

اُنْ شِلَه کُشتِی گیره .

■ / On šələ košti girə / .

□ او کسی است که به آرامی (با شیوه نامشخص) کشتی می گیرد .

کاربرد: این که از چنین کسی باید ترسید - در برخورد یا معامله با او باید احتیاط کرد .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: شِلَارِ بَاتُو آدِمَه (کسی است که شلوارش را در آورده است) .



أَنْ شِلْ وَشِمِه .

■ / On šel vðšemð / .

□ او مانند بلدرچینی است که مریض یا زخمی باشد .  
کاربرد: در مورد آدم های ناکارآمد یا نا توان و بی عرضه است .

\*\*\*

أَنْ صَتَّ سَيْتِه شِكَارْ كَانِه .

■ / On satta sita šekâr kânâ / .

□ او کسی است که صد تا سار را شکار می کند .  
کاربرد: در مهارت و قابلیت کسی است .

\*\*\*

أَنْ فَقِيرِ هِسِه، أَمْ نَرِّ فَقِيرِه .<sup>(۱)</sup>

■ / On faqir hessð, amma nar faqirð / .

□ او فقیر هست، ولی فقیر نری است .  
کاربرد: در باره نداری است که بلند طبع است یا دارایی که فقیر شده است ولی مناعت طبع دارد .

\*\*\*

أَنْ فَسِّ فَسِيْكَه جَايْ بُلْبُلْ رَنْگْ كُنِه .

■ / On fes fesekð jâye bolbol rang konð / .

□ او فس فس (کوچکترین پرنده) را به جای بلبل رنگ می کند .  
کاربرد: در ناراست بودن شخص است \_ زنگ بودن کسی .

\*\*\*

أَنْ كِرْكَه هَمْرَ لَانِه شُنِه .

■ / On kârkð hamra lâñð šonð / .

□ با مرغ به خانه اش می رود (می خوابد) .  
کاربرد: زود هنگام خوابیدن .

\*\*\*

أَنْ كِ شَانْسْ دَرِه وَكِرْكَ يَ لِيْنِگْ سَرِيْ مُرْغَانِه كَانِه .

■ / On ke šâns darð ve kârkð ye lingð sarî morqânð kânð / .

□ کسی که شانس داشته باشد، مرغش روی یک پا تخم می گذارد .  
کاربرد: در جایی که تقدیر باشد، نیازی برای فراهم کردن ابزار کار هم نیست .

(۱) به گونه دیگر: أَنْ فَقِيرِ، أَمْ فَقِيرِ كَرْدِيْ كُفْتِه، يَا أَنْ فَقِيرِه أَمْ دُمْ دَارِ فَقِيرِه . (او فقیر هست ولی فقیر دم دار است).

\*\*\*

أُنْ كُكُه رُجَامُ دَنَه .

■ / On kakə rojâm danə / .

□ او به کک علوفه می دهد .

کاربرد: در مورد کسی که بسیار زیرک است .

\*\*\*

أُنْ « كُورُ بِيْلِي » <sup>(۱)</sup> كِيْنَه شَمَشِيْرُ زَنَه .

■ / On kur bili kinə šamšir zanə / .

□ او به مقعد عقاب شمشیر می زند .

کاربرد: در مورد خیلی زرتنگ بودن شخص است .

\*\*\*

أُنْ كُنَه قَبْرِسْتَانِ دِلْ بَقْلَا <sup>(۲)</sup> بِيْجَنَه .

■ / On konə qabrestānə dāl bāqla bijanə / .

□ او ( آنقدر شجاع است ) که در قبرستان قدیمی باقلی برشته می کند .

کاربرد: بی باک است و از هیچ کسی واهمه ندارد .

\*\*\*

أُنْكَه خُدْكَأَيِ <sup>(۳)</sup> خُورَاكِه كُنْكَأَيِ مَالِمْ ، أُنْكَ سِيْكَأَيِ <sup>(۴)</sup> وَكِيْنِ بُنْ لُوكَايِ مَالِ تْ .

■ / Ānkə xodkâya xorâke kotkâya mâie mo, ânke sikâya ve kinə bon lukâ ya mâie to / .

□ آن مرغ دریایی که خوراک توله سگ است از آن من، آن مرغ دریایی که پشتش سوراخ است مال تو .

کاربرد: اشاره به فریب دادن طرف در تقسیم سهم دارد .

\*\*\*

أُنْ كُومَ زِنِكِه ، جَايِ كِيْجَا جَازَنَه .

■ / On koma zəneka jâye kijâ jâ zanə / .

□ او کسی است که زن بیوه را به جای دختر شوهر می دهد .

(۱) اشاره: کور بیلی از انواع پرندگان شکاری منطقه رامسر است. نام محلی انواع پرندگان شکاری رامسر

به ترتیب بزرگی جثه آنها، به این شرح است: دال - چرخ - کوربیلی - قراب - قوش - واشک .

(۲) یقل = باقلا = باقلی

(۳) خُدْكَأَيِ = نوعی مرغابی کوچک دریایی است .

(۴) سِيْكَأَيِ = نوعی مرغابی دریایی است .

کاربرد: متقلب بودن شخص است \_ کسی است که حراف و زبان باز است «بد» را به جای «خوب» ارائه و به انجام می رسانند.

\*\*\*

أَنْ كَكَهْ خُونُ نَدَنَهْ .<sup>(۱)</sup>

■ / On kakə xun nadanə / .

□ او حتی به کک هم خون نمی دهد .

کاربرد: اشاره به خسیاست شخص دارد .

\*\*\*

أَنْ كَجَهْ رَخْصُ كَانَهْ .

■ / On kačə raxs kânə / .

□ او با قاشق می رقصد .

کاربرد: شاد بودن بیش از حد .

\*\*\*

أَنْ كَمَرُ وِلَتَ .

■ / On kamar velata / .

□ او کسی است که بند کمرش را باز کرده است .

کاربرد: توصیف آدم های بی بند و بار و هوس باز .

\*\*\*

أَنْ كَاوَرِ مَطْلَهْ .

■ / On gâva re matəðə / .

□ او برای یک گاو معطل است .

کاربرد: فقیربودن یا بسیار نادان بودن .

\*\*\*

أَنْ كُوشَهْ پُشْتِ رِ پِلَا نُخْرَدَهْ .

■ / On gušə poštare pelâ noxorə / .

□ او از پشت گوشش غذا نخورده است .

کاربرد: در آگاه بودن شخص گویند .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: أَنْ كَكَهْ جِي خُونُ كِرَهْ . (او از کک خون می گیرد.)

اُنْ گاډرو بُخُرده. (۱)

■ / On ga dorou boxordə / .

□ اوداروی گاو خورده است .  
کاربرد: در پر حرفی کسی گویند .

\*\*\*

اُنْگوشته تُکه دَره .

■ / Ongoštə tokə darə / .

□ نوک انگشت را گرفته است .  
کاربرد: اشاره به روزهای آخر و یا پایان دوره کاری فرد دارد .

\*\*\*

اُنْگورپُچِ دَاډْ کانه، عیلی آقا نَشاسْ کانه .

■ / Ongorpoče dād kânə, Aili âqâ nešâs kânə / .

□ زنجره صدا می کند، علی آقا نشا می کند .  
کاربرد: بی موقع اقدام کردن .

\*\*\*

اُنْگورْ نُوبَا، مِیجْ وَکته .

■ / Ongur nobâ meij vakətə / .

□ هنوز انگور نشده ، کشمش شد .  
کاربرد: زود هنگام خسته یا پیر شدن .

\*\*\*

اُنْگورِ تَنکابُنْ زِمینِ « مِیجْ » نُوبُونه . (۲)

■ / Ongure tonkâbon zemin meij nobonə / .

□ انگور دیار تنکابن کشمش نمی شود .  
کاربرد: سخن تحقیر آمیز نسبت به استعداد و توانایی های فرد است . (یاد آور: اصل بد نیکو نگردد چون که بنیادش بد است .)

\*\*\*

(۱) باور بر این بود که: سنگ صفرای گاو خاصیت در مانی دارد و به همین دلیل آن را گاډرو (گاودار) می گفتند و بعضی برای درمان دردی سفارش به استفاده کردن از آن را می کردند. پس از استفاده از آن پر حرفی مصرف کننده شروع می شد. نقل از مهندس محمد علوی

(۲) به گونه دیگر: انگور گیلان میج وَکته. (انگور گیلان زمین کشمش نمی شود.)

اُنْ گِرْزَه گُوشِ دَرَه .

■ / On gerzə guš darə / .

□ گوش او مانند گوش موش است .

کاربرد: متوجه همه چیز است، لذا در سخن گفتن مراقب باش .

\*\*\*

اُنْ لاله گَبْ هَرَه .

■ / On lâlə gab harə / .

□ او آدم های لال را به حرف در می آورد .

کاربرد: حرکاتش به ستوه آورنده است .

\*\*\*

اُنْ لآخُنْ بازَه بُنَه شَیطانِکَه .

■ / On lâxon bâzə bonə şeytānekə / .

□ او دلقک زیر بند باز است .

کاربرد: رند بودن .

\*\*\*

اُنْ مُرده خُرَه .<sup>(۱)</sup>

■ / On mordə xorə / .

□ او مرده خور است .

کاربرد: در باره کسانی است که: در پی تصاحب داشته های افراد بی کس و کار هستند .

\*\*\*

اُنْ ماز فَکَه چِکْ (چِنگْ) دُگُرَدَه .

■ / On mâz fakə čək(čəng) dokordə / .

□ دست در لانه زنبور کرد .

کاربرد: با کسی در گیر شد که خیلی خطرناک است .

\*\*\*

اُنْ مِ مَرِثِیَه وَرِ نُوگَنَه .

■ / On me merseyə vər noganə / .

□ او به مرثیه ای که من می خوانم « جواب نمی دهد » یا « هم خوانی » نمی کند .

کاربرد: در این است که: به حرفم نیست .

(۱) به گونه دیگر: او مُرده خَرِ . (او مرده می خورد . مال و کالا را ارزان و مفت می خرد .) (یاد آور: بز خری

کردن .)

\*\*\*

أَنْ مَجْدَه وِچْ، مزارِ دِی چَ .

■ / On maččedə veča, mazarə deyča / .

□ او مسجد را خراب کرد تا مقبره را درست کند .

کاربرد: ویرانی کار بزرگتر به خاطر انجام یک کار کوچکتر .

\*\*\*

أَنْمُ شکاری سِگ و کته .

■ / Onam šekâri sag vakətdə / .

□ او هم سگ شکاری شده است .

کاربرد: در مورد کسی که چم و خم کار را یاد گرفته است .

\*\*\*

أَنْ مازِه گِرْدِ چَکْ زَنَه .

■ / On mâzə gərd čak zanə / .

□ او دور و برزنبور غسل کف می زند .

کاربرد: کسی که می خواهد با حيله و نیرنگ مردم را با خود موافق کند .

\*\*\*

أَنْ مِ خُونِ رِ تَشْنایِ، مِ گُوشْتِ رِ وِشْنایِ .

■ / On me xunare tešnâya me guštare vešnâ / .

□ او تشنه خون من و گرسنه گوشت من است .

کاربرد: بیان خصومت زیاد است .

\*\*\*

أَنْ نَزَا رِ حُصْنَه .

■ / On naza raxsânə / .

□ او نزده می رقصد .

کاربرد: در باره کسی گویند که: روحیه مساعدی برای انجام بعضی از کارها و حرکات دارد .

\*\*\*

أَنْ نَاخُنْ نَدَرَه خُشْتِ سَرَه بَکَلاشَه .

■ / On nâxon nedarə xošte sarə beklāše / .

□ او ناخن ندارد که سر خود را بخاراند .

کاربرد: شدت فقرات کسی است .

\*\*\*

أَنْ نَجْرِدَهُ كُؤَى بَاجْ هَدَا . (۱)

■ / On načərdə kuya bâj hada / .

□ بدون اینکه گوسفندان از کوه علف چریده باشند، باج آن را پرداخت کرده است .  
کاربرد: جریمه دادن بابت کار انجام نشده .

\*\*\*

أَنْ « نَاشْ لَاکَه » .

■ / On nâš lâkə / .

□ او کسی است که سیر نمی شود .  
کاربرد: اشاره به آدم های پر خور و شکمو است .

\*\*\*

أَنْ نُوشُورِدَه پَاکَه .

■ / On nošordə pākə / .

□ او نشسته پاک است .  
کاربرد: در مورد کسی که حساب او جداگانه است - تافته جدا بافته است .

\*\*\*

أَنْ نَرْمَه، أَمْ وَ آوْ گَرْمَه .

■ / On narmə, amma ve âv garmə / .

□ او آدمی است آرام ولی آبش گرم است .  
کاربرد: درباره کسی گویند که: برخلاف سیمای ظاهریش آب زیر گاه است .

\*\*\*

أَنْ وِرْگَه مَانَه .

■ / On vərgə mână / .

□ او مانند گرگ است .  
کاربرد: در خطرناک بودن شخص است . (یادآور: گرگ صفت است.)

\*\*\*

أَنْ وِرْگَه سَرَه بِيَارِدَه .

■ / On vərg sarə biyardə / .

□ او گرگ را به خانه (سرای) آورده است .  
کاربرد: بیان خطرناک بودن کسی .

(۱) به گونه دیگر: پس «کلی» باج بکرد. (پس مانده را اجاره کرده است. با دختری که قبلاً شوهر کرده است ازدواج کرده است.)

\*\*\*

اُنْ وُل دَسَه .

■ / On val dasə / .

□ او از طایفه کج است .

کاربرد: در معرفی شخصیت کسی است که از گروه «تا راستان» است و باید مراقب بود .

\*\*\*

اُنْ وِلْتَه اَسِبَه مَانَه .

■ / On vɔlatə aspə mənə / .

□ او مانند اسبی است که ول (رها) باشد .

کاربرد: درباره دختران و زنان ددری گویند .

\*\*\*

اُنَه آوَازه دَرُ شَا .

■ / Onə āvāzə daršā / .

□ شهرت او همه جا پیچید .

کاربرد: در بیان شهرت و بدنامی است (ولی همیشه اینطور نیست).

\*\*\*

اُنَه آدِمِ نُگُو، یِ بِي شِنَاقُ رُوْبِیْرِی .

■ / Onə ādəm nūgo, ye bišenāq rubeyriya / .

□ اسم او را آدم نگزار، عین یک رودباری بی شناخت .

کاربرد: اشاره به آدم های حق شناس دارد .

\*\*\*

اُنَه رَگْ شَقَه .

■ / Onə rag šaqə / .

□ رگ او محکم است .

کاربرد: در مورد کسی گویند که قوی بنیه یا گردنکش باشد .

\*\*\*

اُنَه رُو بَدِی، تِ دُنْدَانَه اِشْمَارَنَه .

■ / Onə rou badi te dondānə išmaranə / .

□ اگر به او رو بدهی دندانهایت را می شمرد .

کاربرد: در مورد کسانی که حد خودشان را نمی شناسند .

\*\*\*



أنه دَرْدَ، دَرْدِ پیازَه، دَرْدِ سیرِ نیه .

■ / Onə dard, darde piyazə, darde sir niya /.

□ درد او درد پیاز است، درد سیر نیست .

کاربرد: در بهانه گیری است . یعنی خواهان چیزی است اما یارای گفتن آنرا ندارد .

\*\*\*

أنه رَحْتُ رُو، خُدِ کَشکَرْتَه دُمِ بَکَنْدِ بی .

■ / Onə raxto rou, xoda keskarətə domə bakəndəbi /.

□ ظاهر لباس او مانند زافی است که دمش را کنده باشند .

کاربرد: کوتاه بودن لباس، نا مناسب بودن لباس .

\*\*\*

أنه روده چیندِی دِرَازَه .

■ / Onə rudə čendi derāzə /.

□ روده او چقدر دراز است .

کاربرد: در زیادگویی شخص است .

\*\*\*

أنه زَنگُ هَمیشِیکُ صِدَا کانه .

■ / Onə zang , hamışik sedā kâneh /.

□ زنگ او همیشه صدا می کند .

کاربرد: در رفتار و گفتار کسی است که پیوسته ایجاد ناراحتی می کند .

\*\*\*

أنه سَرُ بِ سَرَانِ بَنده .

■ / Onə sar be sarān bandə /.

□ سرش به سر بزرگتران وصل است .

کاربرد: اشاره به کسی است که با افراد سرشناس و مهم ارتباط دارد . (یادآور: نفوذ دارد) .

\*\*\*

أنه سَرُ آسَمَانِ سَاوَنه .

■ / Onə sar āsemān sāvanə /.

□ سرش به آسمان رسیده است (تماس دارد) .

کاربرد: در کبر و غرور افراد است .

\*\*\*

اُنه سیانَه رِ تَرُ (تَهَر) ایگنه .

■ / Onə siyana re to:or iganə / .

□ برای سایه اش تبر می اندازد .

کاربرد: شدت دشمنی و کینه توزی را نشان می دهد .

\*\*\*

اُنه سیبِ زمینی (پیاز) بُنه بُگرده .

■ / Onə sib zemini (pijaz) bonə bokordə / .

□ سیب زمینی او رسید (به بار نشست) .

کاربرد: کسی که کارش رونق یافت .

\*\*\*

اُنه سَ دُو کانه .

■ / Onə sa du kânə / .

□ سرش دود می کند .

کاربرد: در مورد کسانی است که درگیر انجام کارهای دست و پاگیر مثل برگزاری عروسی می باشند

سرش شلوغ است .

\*\*\*

اُنه سَره چُمه گیر .

■ / Onə sarə čomə gir / .

□ از او پذیرایی کن .

کاربرد: سفارشی است که: از کسی مراقبت و مواظبت گردد .

\*\*\*

اُنه سَره گاو زوان بَز .

■ / Onə sarə gavə zovân baza / .

□ سرش را گاو زبان زد (لیسید) .

کاربرد: در مورد کسی که موهایش را با مایعات روغنی براق کرده است .

\*\*\*

اُنه شاخْ بیشکِس نیه .

■ / Onə šâx biškəs niya / .

□ شاخش شکسته است .

کاربرد: او نمی تواند مشکل ایجاد کند .

\*\*\*

أُنه شِيرِه پِيرُ يَزُ وَيْنِيه .

■ / Onə širə peyriž vayniya / .

□ در شیر او پرهیز نشده است .

کاربرد: در مورد کسی که شخص موجهی نیست، جانب احتیاط را داشته باش .

\*\*\*

أُنه شَبَه بُشُ رَايَ شَأُ نُوتِنِ .

■ / Onə šabə bošo rāya šo notune / .

□ راهی را که او شبانه می تواند برود، تو روز هم نمی توانی بروی .

کاربرد: مهارت فوق العاده کسی است .

\*\*\*

أُنه شِيرِه، آو دَخْلُ نِيه .

■ / Onə širə, āv daxl niya / .

□ در شیر او آب ریخته نشده است .

کاربرد: درباره اشخاص صادق راستگو (بی شلیله و پبله) گفته می شود . (یادآور: او مرد شرافتمندی است . He is honest)

\*\*\*

أُنه شِلَارُ قُرُ كَكُ دَكْتِه .

■ / Onə šelār qoza kak dakətə / .

□ در شلوارش (در بند شلوارش) کک افتاده است .

کاربرد: هنگامی است که مشکلی برای کسی پیش آمده و در عین حال نوعی رضایت و شادی گوینده را هم می رساند .

\*\*\*

أُنه شِلَارُ دُوْتَا وَكْتِه .

■ / Onə šelār dotā vakətə / .

□ شلوار او دو تا شد .

کاربرد: وقتی که ریشه کار ناشی از قوی شدن بنیه مالی باشد .

\*\*\*

أُنه شَاخَ لَتُ دَرِه .

■ / Onə šāxa lat darə / .

□ از شاخش می توان تخته در آورد .

کاربرد: در سلامت و زورمندی یا توان مالی شخص است .

\*\*\*

أَنه عَصَا وَوَلَّغَ بُكَرَدَه .

■ / Onə asâ valg bokordə / .

□ عصای او برگ کرد .

کاربرد: در مورد کارهای غیر ممکن است .

\*\*\*

أَنه عَقْلٌ وَ چُمِه دِلُ دَرَه .

■ / Onə aql ve čomə dəl darə / .

□ عقلش در چشمش است .

کاربرد: در مورد کسانی است که : ظاهر بین هستند .

\*\*\*

أَنه قَبْرٌ سَ هَفَ قَدِ پَلَمُ جَارِ بُمُ .

■ / Onə qabr sa haf qad pelam jâr boma / .

□ سر قبر او آقطی هایی به اندازه هفت قد آدمی رشد کرده است .

کاربرد: مورد توجه دیگران نیست - در زمان زنده بودنش هم بین مردم جایگاهی نداشت .

\*\*\*

أَنه كَثْرًا بَامَه سَ بُشَو .

■ / Onə katrâ bâmə sa bošou / .

□ ملاقه او پشت بام رفت .

کاربرد: فقیر بودن . ( یادآور: محتاج شام بودن ) .

\*\*\*

أَنه كِينَه سَ گَاوِ زُورِ بَزِنِي ، گَاوِ كُرِ كَانَه .

■ / Onə kinə sa gâv zur bazəni gâv gorə kânə / .

□ به پشتش پهن گاو بمالی صدای گاو در می آورد .

کاربرد: اشاره به نادانی فرد دارد .

\*\*\*

أَنه كِرْكُ مِيخُ سَ مُرْغَانَه سَجْنَه .

■ / Onə kərək miχə sa morqânə sajenə / .

□ مرغ او روی میخ تخم می گذارد .

کاربرد: اگر روزگار بر کام کسی بگردد، همه چیز بدون اشکال و زحمت پیش می رود .

\*\*\*

أَنه كَتِنُ وَرِسَنُ هَيْلِي نِيه .

■ / Onə katən varəsen heyli niya /.

□ افتادن و بلند شدن حالیش نیست .

کاربرد: اشاره به کسی که بد و خوب برایش مهم نیست .

\*\*\*

أَنه كِينِ سَ چُمُ نِيه .

■ / Onə kinə sa čom niya /.

□ در پشت او هم چشم است .

کاربرد: بر همه جا اشراف داشتن .

\*\*\*

أَنه كِينِه أَنْگُوشْتُ دُكُنِي ، گِپُ نَزَنَه .

■ / Onə kinə ongušt dokoni, gap nazanə /.

□ به پشتش انگشت برسانی، حرف نمی زند .

کاربرد: مراد آدم های کم حرف و بی خیال است .

\*\*\*

أَنه كَتِيرُ هَمِشِيكُ گِلُ كَشَنَه .

■ / Onə ketir hamišek gəl kašanə /.

□ چانه او همیشه به زمین کشیده می شود .

کاربرد: درباره کسانی گویند که همیشه قیافه اخمو و ترش دارند .

\*\*\*

أَنه كِينِ كِينِ كِرَاتُ دَارَه سَ رِسِينُمُ .

■ / Onə kin kine kərat dārə sad resanəm /.

□ او را پس پسکی روی درخت لیلکی می فرستم . (او را در حالت نشسته روی درخت لیلکی

می فرستم .)

کاربرد: اشاره به این است که انتقامی سخت از او خواهم گرفت .

\*\*\*

أَنه كِينُ سَدُّ جَا هَدَا نِيه .

■ / Onə kin sad jā hada niya /.

□ کون او به صد جا داده شده است .

کاربرد: در باره کسی گویند که انجام یک موضوع خاص را به چندین کس وعده داده باشد .

\*\*\*

أنه ك « كَ خُدا » چو كُرْدِيمْ آمه « ألن دله » مَوْلِگَنْ وَكْتِه .

■ / Onə ke kaxodā ču kordim amé alene deid moigəñ vakətdə / .

□ او را که کدخدا درست کردیم حالا مار درون علف های هرز ما شده است .  
کاربرد: به جای خدمت به مردم شیوه سروری و آزار مردم را پیشه کردن.

\*\*\*

أنه كُوشِه پُشت زُورجِي ووسِيه .

■ / Onə gušə pošt zourje voseya / .

□ پشت گوش او زردچوبه مالیده شده است .  
کاربرد: در بی تفاوتی مرد نسبت به رفتار نامناسب زن یا دخترش گویند . (یادآور: مرد بی غیرت .)

\*\*\*

أنه كِرْزِه كِي حَاجِي قَلِيْن سَرِه .

■ / Onə gerzə gi hāji qelyanə sarə / .

□ فضله موش او به اندازه سر قلیان حاجی است .  
کاربرد: اشاره به آدم خسیس و طمع کار است .

\*\*\*

أنه « كُودِه » لُولَ .<sup>(۱)</sup>

■ / Onə godə lula / .

□ او وقتی می گوید: « حبه » حتماً منظورش « لول » است .  
کاربرد: برای کسانی گویند که: گناه یا عیب خود را کم جلوه می دهند .

\*\*\*

أنه كَبِّ مِ كِيْنِه كُوزُ .

■ / Onə gab me kinə guz / .

□ حرف او مانند بادی است که از من در رفته باشد .  
کاربرد: از بی اعتبار دانستن قول و قرار کسی است .

\*\*\*

أنه كَبِّ دِلِه دِنِيَه .

■ / Onə gab dələ deniya / .

□ حرف هایش معنی و محتوا ندارد .  
کاربرد: حکایت از بی محتوایی سخنان کسی دارد .

\*\*\*

(۱) «كُودُ» و «لُولَه» معمولاً بین تریاکی ها و دست اندرکاران تریاک کاربرد دارد. (كُودَ = حبه گرد.)

أنه مُشْتٌ فُوْجِي نِيه .

■ / Onə mošt fučey niya /.

□ مشت دستش کاملاً بسته است .

کاربرد: اشاره به افراد خسیس دارد .

\*\*\*

أنه مُ خُشْكَه سِيْنِه هَمْرَ كَتَا كَرْدِم .

■ / Onə mo xoškə sinə hamra gata kordəm /.

□ او را با پستان خشک (بدون شیر) بزرگش کردم .

کاربرد: هنگامی است که بگوییم: او را کاملاً می شناسم - از او بیش از این نزد من حرف نزن .

\*\*\*

أنه مَازُ وَاوْرُسَه .<sup>(۱)</sup>

■ / Onə mâz vâvðrsə /.

□ مگس در گلویش رفت .

کاربرد: بهانه آوردن - کسی که سکوت کرده است .

\*\*\*

أنه نَفْسٌ وِ كِيْنِ سَ نِيه .

■ / Onə nafas ve kinə sa niya /.

□ نفس او روی پشتش است .

کاربرد: در مورد کسی است که هر آن ممکن است بمیرد .

\*\*\*

أنه نَخُوْشِي، هُوْرَ (هُرْ) .

■ / Onə noxošiya, hora /.

□ مریضی او، همان طرف (همان طرف بماند و به آبادی ما نیاید) .

کاربرد: نوعی باور خرافی ناشی از ترس است که شاید زمینه ساز آن کشتارهای طاعون و وبا در

گذشته های نه چندان دور باشد .

\*\*\*

(۱) به گونه دیگر: أنه مَازُ وَاوْشْتَه. (مگس در گلویش گیر کرد) - چوپانان در فصل تابستان در حین عبور

در جنگل برای اینکه دهانشان باز نماند و مگس وارد حلق شان نشود، ساقه علفی را مانند یک نخ سیگار

روی لب شان می گذارند. نقل از: آقای مهندس محمد امین افشار.

أنه ورزا، بُنْ بُنی، کاره کانه .

■ / Onə varzâ, bon boney, kâr kânə /.

□ گاو نر او، زیر زیرکی (پنهانی) کارش را می کند .  
کاربرد: درباره کسانی گویند که موذی هستند .

\*\*\*

أنه نُمک، انه پیش کَشه<sup>(۱)</sup> دره .

■ / Onə nomok, onə piš kašə darə /.

□ نمک او در دامنش است .  
کاربرد: برای آدم های حق نشناس است . (یاد آور: نمک بکور است).

\*\*\*

أنه دل خُدْ کُرْجِ مِیلْجکِ کینْ .

■ / Onə dəl xoda korjə miljek kin /.

□ دل او مانند کون گنجشک است .  
کاربرد: در اشاره به عجول بودن فرد گویند .

\*\*\*

أنه آگِ رو بَدیِ آدِمِ کولِ سِ سوارا بُونه .

■ / One agə rou badi âdēmə dušə sa sāvârâ bounə /.

□ به او اگر میدان بدهی روی دوش آدم سوار می شود .  
کاربرد: کسی که حد خودش را نمی شناسد .

\*\*\*

أنه « اسپِرزه »<sup>(۲)</sup> قُوتِ دره .

■ / Onə esparzə govat darə /.

□ در طحال او زور و قدرت نهفته است .  
کاربرد: میل به دعوا داشتن کسی است .

\*\*\*

(۱) زنان رامسر پارچه دست بافتی(چادر شب) را بدور کمر خود می بندند که لاوند یا لابند نام دارد. آن قسمت از لاوند که روی شکم را می پوشاند « پیش کشه » گفته می شود: پیش کشه، علاوه بر کاربرد گرم کردن دست در فصل زمستان نقش: جیب - کیف - ساک را هم دارد .

(۲) اسپِرز یا سپرز = طحال ، فرهنگ دهخدا .



أُنه أسبُ «لوكُوت»<sup>(۱)</sup> شُونه .

■ / Onə asb lokot šunə / .

□ اسبش رهوار نیست و لنگ لنگان راه می رود .

کاربرد: در مورد کسی است که کارهایش به خوبی پیش نمی رود .

\*\*\*

أنه أت نیا نُوکُنْ، بُنْ بُنی خُشت کار کانه .

■ / Onə ota niyā nokon, bon boney xošte kārə kānə / .

□ او را اینجوری نگاه نکن، او زیر زیرکی کار خودش را می کند .

کاربرد: آب زیر گاه است - موزی است . کسی سر از کارش در نمی آورد .

\*\*\*

أنه «انگِیس» دَنه .

■ / Onə engis danə / .

□ شبیه آن است .

کاربرد: از دیدن یک چیز یا یک کس بیاد چیز دیگر یا کس دیگری افتادن. (یادآور: اصل تداعی معانی)

\*\*\*

أنه أحوالُ پُرسی یمْ دُروی .

■ / Onə ahvāl porsī yam doroya / .

□ حال و احوال پرسیدن او هم دروغ است .

کاربرد: در بیان نشانه ابراز بی اعتمادی نسبت به کسی گویند .

\*\*\*

أنه أسُیجْ، میلِجْ خَنمه .

■ / Onə ospoj milje xandmə / .

□ شپش او گنجشک خانم است .

کاربرد: اشاره به مال دوستی (مادی بودن) فرد می کند - از کمترین مال خود چشم پوشی نمی کند .

\*\*\*

أنه اُنْگوشته نُکْ بیبِنی، خُونْ در نیانه .

■ / Onə, onguštə tokə be bini xun dar niyanə / .

□ نوک انگشت او را ببری خون بیرون نمی زند .

کاربرد: خسیس بودن .

\*\*\*

(۱) لوكُوت - نا مطلوب راه رفتن اسب

أُنه بالِش دُو سَره .

■ / Onə bâləš do sarə / .

□ بالش او دو سر دارد .

کاربرد: اشاره به مردان دو زن دار است .

\*\*\*

أُنه بَدَنِ يِ أُسْتِيحْ دِنِيه .

■ / Onə badan ye ospoĵ deyniya / .

□ در بدن او یک شپش هم پیدا نمی شود .

کاربرد: در نداری و تهیدستی است .

\*\*\*

أُنه بُّرْدِه سَگِه كِينْ دُكْرْدِه، پُوچا كِينْ جِي نَرِ بِيْرْدِه .

■ / Onə bobordə sagə kin dokordə, pučā kīne ĵi dar biyardə / .

□ او را برد به کون سگ کرد و از کون گربه بیرونش آورد .

کاربرد: شخصیت کسی را خرد کردن .

\*\*\*

أُنه بُش رَايِ رِ تَهَرُ (تُر) اِيْگَنه .

■ / Onə bošā rāyare to:r iġanə / .

□ راهی که او رفته باشد تبر می اندازد(با تبر می زند) .

کاربرد: اشاره به بالاترین درجه دشمنی با شخص است .

\*\*\*

أُنه بُشُورْدِه بَنه كِنَارُ .

■ / Onə bošurdə bana kenār / .

□ او را شست و کنار گذاشت .

کاربرد: ادب کردن کسی است \_ عریان و بدون واژه پاسخ دادن است .

\*\*\*

أُنه بَجُوسُ سَگَمُ نُخْرُه .

■ / Onə beĵavəsa sagam noxorə / .

□ غذای جویده او را سگ هم نمی خورد .

کاربرد: چون موجه نیست کسی با او همراهی و همدلی ندارد .

\*\*\*

أَنه پَنجُ اَنگُوشته زَرُ چَکَنه. (۱)

■ / Onə panj ongušt zar čekanə / .

□ از پنج انگشت او زر می چکد .

کاربرد: بسیار هنرمند بودن شخص .

\*\*\*

أَنه پُولُ حَالَلُ بَأُ .

■ / Onə poul hafâl bâ / .

□ پول او حلال بوده است .

کاربرد: وقتی که: می خواهند بگویند زن خوب یا زن زیبا یا عروس خوب و کدبانو نصیب کسی شده است .

\*\*\*

أَنه پاکِیلَ پَا دَنِنِ .

■ / Onə pâkiila pâ danane / .

□ پایت را روی آثار پای او نگذار .

کاربرد: از او پیروی نکن . یا با او درگیر نشو . (یاد آور: پا توی کفش او نکن.)

\*\*\*

أَنه پُشته کُوبُ دُبُسته. (۲)

■ / Onə poštə kub dobostə / .

□ به پشت او حصیر بست .

کاربرد: اشاره به تنبیه شدید دارد .

\*\*\*

أَنه تَکُّ حُدَّ مَقْرَاضُ مانه .

■ / Onə tok xoda meqrâzə manə / .

□ زبان او مانند قیچی است ..

کاربرد: این که: زبانش گزنده و برا است و باید از او ترسید و دوری جست .

\*\*\*

(۱) به گونه ای دیگر: آنه پنج انگوشته تیلاوره. (پنج انگشت او آغشته به طلاست.)

اشاره: این زبانزد بیشتر درباره دختران دم بخت و زنان کاربرد دارد .

(۲) اشاره: در گذشته برای هر کار خلافی و یا برای هر کار خلاف میل حاکم و خان از شلاق استفاده می کردند. آثار ضربات محکم و چپ و راست مأمورین بر پشت متهم گاهی نقش حصیر (کوب) را تداعی می کرد.

أَنَّهُ تَرَهُ (تَهْر) دُمُ دِنِيهِ .

■ / Onə to:orə domə deniya /.

□ تبر او دسته ندارد .

کاربرد: کسی که توانمند و مدیر نباشد، حرفش در رو ندارد - فرزندانش به حرفش نیستند .

\*\*\*

أَنَّهُ نَكَّ مِيهِي بِيَجْنَه . (۱)

/Onə tok mahi bijanə /.

□ زبانش ماهی را برشته می کند .

کاربرد: کسی که از بد زبانی و بی محابا سخن گفتن بهره دارد .

\*\*\*

أَنَّهُ چُمُ دَارَه اَز كِيْنَه اِيْگَنَه .

■ / Onə čom dârə az kinə iganə /.

□ چشم او درخت را از ریشه در می آورد .

کاربرد: بعضی از آدم ها « چشم شور » هستند .

\*\*\*

أَنَّهُ چُمُ قَبْرِسَانِ رِ دَرِّ هَمَّ دَرَه .

■ / Onə čom qabresânare dar hamadarə /.

□ چشمش برای گورستان دارد در می آید .

کاربرد: اشاره به نزدیک بودن مرگ کسی است .

\*\*\*

أَنَّهُ چُمُ مَهْرِ گُولِ لَه زَنَه .

■ / Onə čom mahre gullə zanə /.

□ چشم او به مار تیر می زند .

کاربرد: در دقیق بودن - تیز بودن - یا شور چشم بودن .

\*\*\*

أَنَّهُ حَالَه بِنِ وَ اَحْوَالَه بِيُرس .

■ / Onə hâlə ben ve ahvâlə bopors /.

□ اول نگاهش کن سپس احوالش را بپرس .

کاربرد: ظاهر شخص نمایان گر باطن ( درون ) او است .

\*\*\*

(۱) به گونه ای دیگر: آن نك سَمِيلِجِ بِيَشْتَه شَانَه . ( روی لبش می توان گنجشک کباب کرد ) .

أَنه خُدْ مُسْتَكْ<sup>(۱)</sup> بَبُو .

■ / Onə xoda mastək betəbu / .

□ انگار مستک او را منگ کرده باشد .

کاربرد: در باره کسی که گیج و منگ است و از حالت طبیعی خارج باشد .

\*\*\*

أَنه خَرْمَنَه آو دَكْتَه .

■ / Onə xarmanə āv dakətə / .

□ به خرمنش آب افتاد .

کاربرد: کسی که غذای اضافی در بشقابش ریخته و به زور در حال خوردن باشد .

\*\*\*

أَنه دَهْن « مَورِجَه » دِنِی سَنَه .

■ / Onə dahan morjə denisanə / .

□ در دهن او « عدس » خیس نمی شود .

کاربرد: در مورد آدم هایی که راز دار نیستند، گفته می شود .

\*\*\*

أَنه خَرْ بَارُ دَرَه .

■ / Onə xar bār dārə / .

□ خرش بار دارد .

کاربرد: مشکل یا منظوری دارد . بدون دلیل نیست . می خواهد چیزی بگوید .

\*\*\*

أَنه خُدَا بَزَ .

■ / Onə xodā baza / .

□ او را خدا زده است .

کاربرد: در مورد کسی که از هر لحاظ درمانده است .

\*\*\*

أَنه خَنْدَه دَارَه لَاشْ کَانَه .

■ / Onə xandə dārə lāšə kânə / .

□ خنده او درخت را شقه می کند .

کاربرد: در مورد شادی و نداشتن غم و غصه فرد است .

(۱) مُسْتَكْ= گیاهی است که در مزارع گندم می روید، چنانچه مورد مصرف قرار بگیرد مصرف کننده را گیج و مست می کند .

\*\*\*

أنه خرسه قوت دَره .

■ / Onə xersə qovat darə / .

□ او زور و قدرت خرس را دارد .

کاربرد: توصیف داشتنن هیکل درشت و نیرومند برای کسی .

\*\*\*

أنه خیاط دِ بنیشته .

■ / Onə xayāt de benišṭə / .

□ خیاط او دیگر آماده دوخت و دوز شده است .

کاربرد: عزرائیل آماده گرفتن جاننش است. ( در مورد پیران ناتوان گفته می شود ) .

\*\*\*

أنه دَس وِ دهنه رسینه .

■ / Onə das ve dahanə resanə / .

□ دست او به دهنش می رسد .

کاربرد: در مورد کسی که دارا نیست ولی نیازمند هم نیست .

\*\*\*

أنه دَس وِ لنگه جی دراز تره .

■ / Onə das ve ləngə ji derāz tarə / .

□ دستش از پایش درازتر است .

کاربرد: اشاره به نیازمند بودن شخص دارد .

\*\*\*

أنه دَس مِ سِنگه بُن دَره .

■ / Onə das me sengə bon darə / .

□ دست او زیر سنگ من است .

کاربرد: هر چه بخواهم ناچار به انجام آن است \_ بدون جلب نظر مساعد من هیچ اقدامی نمی تواند بکند .

\*\*\*

أنه دَگزه دِی نَ .

■ / One dagzə deyna / .

□ او را کزید \_ او را چزاند \_ او را زد .

کاربرد: در آزار دادن \_ زیان زدن، تنبیه کردن... گویند .

\*\*\*